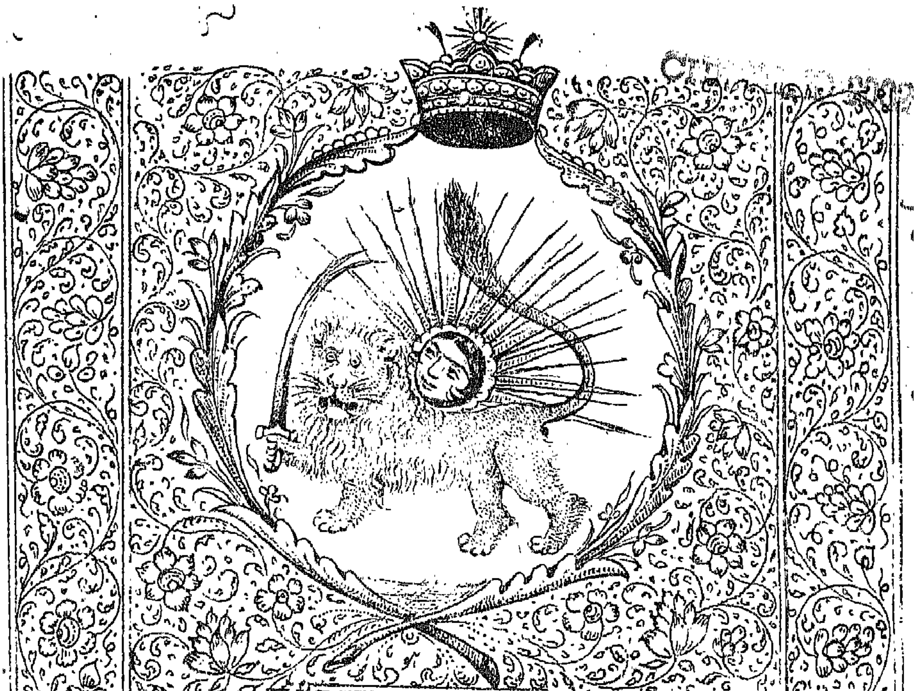


THE SHAH OF PERSIA

SECOND TRAVELS AND ADVENTURES OF THE SHAH OF PERSIA IN EUROPE

هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت دوم فرنگستان اعلیحضرت
سلطان بن سلطان شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه
قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دار الخلافه طهران
الی روز مراجعت و ورود موکب مسعود بمستقر سریر سلطنة
که بدستخط مبارک مزین فرموده بسعی و اهتمام اقل الانام
میرزا محمد شیرازی الملقب بملک الکتاب در دار
الحکومه بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصویر که
شایسته این کتاب بود مزید نمود تحریراً فی شهر صفر ۱۲۹۰



بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر دویم فرنگستانست که بمیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی
بشرط سلامت مزاج مینویسیم

۱۲۹۵

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول یازده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ اعلام سفر فرنگستان که مدتی بود مصمم شده بودیم انداخته شد از در باب همایون بیرون آمدیم نایب السلطنه و مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم و جمیع نوکرها در باب همایون حاضر بودند سوار اسب شده از دروازهٔ گمرک بیرون رفتیم هوا از گرد و غبار تیره و تار بود قشون و افواج هم تا آنطرف امامزاده حسن صف کشیده بودند معتمد الملک که در طهران نایب مناب سپهسالار اعظم است با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و غیره ایستاده سواره و پیاده زیاد خیلی خوب منظم بودند پس از سان قشون و گذشتن از صفوف افواج و سواره بکالسکه نشسته مستوفی الممالک و شاهزادگان و وزرا و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما راندیم برای قریهٔ حسین آباد حاجی سلیمان خان شب را آنجا ماندیم ❋ جمعه غرهٔ ربیع الثانی بقریهٔ کرج رفتیم (شنبه دویم منزل سنقرآباد بود) یکشنبه سیوم از آنجا بکازران سنگ رفتیم نایب السلطنه و همراهان او که

دوازکه

در رکاب بودند از اینجا مرخص شده مراجعت کردند اعتضاد الدوله هم که با نایب السلطنه بود مرخص شده
رفت) دوشنبه چهارم بقزوین رفتیم اردو را در هزارجریب که قریب بشهر است زده بودند
سه شنبه پنجم در هزارجریب اتراق شد باد شدیدی میآمد این روزنامه را امروز در هزارجریب
بنویسم) خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والدهٔ اعتضاد الدوله که از صبایای نایب السلطنه
مرحوم بود فوت شده است حاجی ملاهادی مدرس هم در طهران مرحوم شده) خلاصه انشاء الله تعالی
از سرحد همراهانیکه بفرنگستان خواهند آمد و کسانیکه بطهران مراجعت خواهند کرد خواهیم نوشت
چهارشنبه ششم هم در هزارجریب اتراق شد متصل باد میآمد و هوا گرد و خاک و دمه و سرد بود
پنجساعت بغروب مانده رفتیم بشهر از محله راه کوشک بدولتخانه در اطاق رکنیه که دیوانخانه و دار
الحکومه عضد الدوله است نشستیم علما و شاهزادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند بعصری مراجعت
باردو شد ضیاء الملک حاکم گیلان که دیروز از گیلان آمده بحضور رسید پنجشنبه هفتم
بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتیم پنج فرسنگ راه است اما تمام راه جلگه و صحرای
بسیار خوب سبز و خرم و پر گل است دهات آباد و از محال قاقازان و دشت آبی قزوین سر راه
و کنار صحرا بود اغلب مال امین الرعایا و منسوبان اوست سیاه دهن هفتصد خانوار است
جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابوالقاسم خان نوادهٔ ناصر الملک در نهارگاه دیده
شد بچاپاری از راه آذربایجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه همه جاست طهران
هم روزیکه بیرون آمدیم شکوفه زردآلو و آلوچه و بادام باز شده بود خلاصه دست راست
قریهٔ سیاه دهن محال قاقازان است جمعه هشتم بقصبهٔ ابهر میرویم متجاوز از هفت فرسنگ
راهست بکالسکه نشسته راندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته
دارد و تا یک فرسنگ منتهی بکوهستان میشود اما کوههای بی برف راه کرشکین طرف دست
راست و آن راه نزدیکتر است اما کالسکه نمیرود تلگراف و چاپارخانه و آمد و رفت
عموماً از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ نیز بیش کوه و دره و محال خررود قزوین است

دهات آباد حاصلخیز پرجمعیت دارد مثل زرجه و نهاوند ضیا آباد فارسی جین خالصه وغیره نهاوند
بغل کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه دو فرسنگ بیشتر راه بود کوههای برف دار است پشت
آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرایش آهو دارد آخر خاک قزوین فارسی جین است
اول خاک خمسه قروه این دهات از رود ابهر مشروب میشود همه دهات جمعیت زیاد باغات
خوب و اشجار شکوفه دار داشت دست راست مقابل قروه کوهی سنگی پیدا بود معروف
به شترکوه که شبیه است بکوهان شتر بعد از قریه قروه قجر و قمچ آباد وغیره است تا میرسد بشریف
آباد خالصه بقول اجودان مخصوص که دهٔ معتبر نیست بعد بابهر رسیدیم که قصبه بسیار معتبر
مثل شهر است مساجد و حمامها و کاروانسراهای متعدد دارد دور انیم فرسنگ هم بالاتر از قصبه
ابهر زده بودند راه دور و جای بدی بود مهدیقلیخان و ساری اصلان و حسینقلیخان پیش شکار
آهو رفته بودند عصری با کمال خستگی آمده هیچ شکاری هم نکرده بودند آهو پیدا کرده اما بجلگه رم داده
بودند دو آهو سوار بای بختیاری زده بودند یک ماده آهوی خسته بیچاره آمده جلو کالسکه
صنیع الدوله خوابید محقق پیاده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علینقیخان و
بایرمیرزا که در ابهری نشینند و میرزا ابو الفتوح امام جمعهٔ ابهر در راه بحضور رسیدند ٭
شنبه نهم در ابهر اتراق شد باد زیاد می آمد اینجا باد بد بسیار است یکشنبه دهم بصاین
قلعه خالصه که بقول اصطبل توپخانه است باید برویم بضیاء الملک حاکم گیلان نشان تمثال التفات
شد بکالسکه نشسته راندیم راه امروز صحرای وسیع مسطح پرسبزه ایست دست راست بفاصله
یکفرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است
دهات میرشکار از قبیل چرگر و الوند و خراسانلو وغیره دست چپ رودخانه ابهر است آب رودخانه
در این فصل بقدر پنجاه سنگ بلکه زیادتر و گل آلود بود اما تابستان دو سه سنگ بیشتر نمیآید
قنوات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنوات آب میدهند قدری که راندیم بخرمدره
رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد اما عجب ده ایست باغات دارد زیاد دارد

بکوبندا

یکفرسنگ طول باغات تازه درختها سبز شده کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب منصبان فوج
دوم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران هستند در اینجا بحضور رسیدند از اینجا تا پای کوه یکدو فرسنگ
مسافتست زمینه این کوهها زمین است زراعت دیمی زیاد میکنند پشت این کوهها باز خاک خمسه
و از محال خدابنده لوست و بزینه رود که متصل بخاک همدان میشود در دامنه کوهی پیدا و دهی مشرف
بران بود قلعهٔ روی تپه داشت مشهور به سباس که قدیماً مال عباسقلیخان دودانکه بوده او مرده است
و حالا امام جمعه خمسه و بعضی از سوارهای میرشکار دارند بعضی دهات دیگر هم بود خلاصه از خرم دره
گذشته بده هیدج رسیدیم دهی است بسیار معتبر و باغات زیاد دارد قبل از رسیدن به هیدج
در نزدیک رودخانه نهار افتادیم قنات بسیار معتبری که بقدر چهار سنگ آب داشت برود
خانه جاری بود این قنات متعلق بخرم دره است از هیدج که قدری گذشتیم بده کوچکی که نصیرآباد
میگویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد
رسیدیم بصاین قلعه که منزل است باد شدیدی آمده و میآید که اوقات را برهم تلخ کرده است
هیچکس هیچکاری نمیتواند بکند همه چادرها و تجیرها خوابیده است) دوشنبه یازدهم باید برویم
بسلطانیه صبح بکالسکه نشسته راندیم صحرا بسیار خوب و صاف و سبز و پر علف و پر گل و بوته است
دست چپ و راست از اول راه الی نهم فرسنگ و یکفرسنگ منتهی بکوههای برف دار میشود
قدری که رفتیم از سمت کوههای دست راست آب صاف زیادی بقدر ده سنگ میآید قدری
دیگر که راندیم سیلاب پر زوری جاری بود باز قدریکه راه طی شد آب صاف تندی میآید بعد از آن
باز سیلابی جاری بود معلوم شد تمام ابهر رود از کوههای دست راست است ده چرکین میرشکار
در دامنه کوه پیدا بود یکفرسنگ از راه دور است بدست راست و بعین اند خم خانهای
متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً بقدر دویست باب خانه بنظر آمد اما درخت و سبزه
بسیار کم دارد مثل اینها است که نباشد رسیدیم بسعیدآباد ده سپهسالار اعظم که مال مجدالدوله
مرحوم بوده و سپهسالار اعظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد اینجا نهار خوردیم حالا اول

بنفشه اینجاست بنفشه خوش رنگی دارد از ابهر رود آورده اند بعد از نهار سوار شده قدری که راندیم بحسین
آباد میرزا محمد حسین حاکم کاشان رسیدیم در صحرای دست چپ هنوز برف بود کوههای دست چپ
همه زراعت دیم است تا رسیدیم بدیه سلطانیه گنبد شاه خدابنده خراب ولی باز برپا و آثار قدیمش
نمایانست امّا انشاء الله باید تعمیر بشود رسیدیم بعمارت سلطانیه پیاده شده رفتیم بالا سپهسالار
اعظم ملک آرا را بحضور آورده بود همه جا گشته آمدیم پائین سوار شده رفتیم بچادر که در چمن پای عمارت
زده اند حاجی محمد حسن خان پیشخدمت که مدتیست در خمسه است عصری دیده شد امروز باز باد بسلطانیه
میآمد شب ایستاد هنوز درختهای اینجا بارگ نکرده است امروز در بین راه یک برآمدگی کوچکی بقدر
ده وجب از زمین دیده شد بالای آن که میروند گنبد شاه خدابنده پیداست اینجا را گدوک الله
اکبر میگویند آنطرف تپه هرچه آب جاری میشود داخل زنجانرود شده بزنجان میرود و اینطرف تپه
هرچه آب جاریست بسمت رودخانه ابهررود میریزد عجب آنست این تپه کوچک که منبع این آبهاست
چندان ارتفاعی ندارد و از هیچ طرف نسبت بسایر اراضی تفاوتی چندان ندارد) سه شنبه ۱۲ [illegible]
امروز باید بزنجان برویم از سلطانیه الی زنجان چهار فرسنگ و نیم است از دور انیم فرسنگ هم بالاتر از
شهر در باغ حسین آباد ملکی پاشاخان سرتیپ پسر مظفر الدوله مرحوم زده بودند که نیم فرسنگ تمام راه
بود بکالسکه نشسته راندیم صحرای سلطانیه خیلی باصفاست دیشب رعد و برق شد باران هم
گاه گاهی میآمد روز هم گاهی ابر بود گاهی آفتاب جلگه بسیار خوبیست تمامش یا چمن است یا زراعت
مرغهای قازالاق خیلی خوب میخواندند قدری که راه رفتیم بدهی رسیدیم که اسمش الملکی و مال مظفر الملک
است کوههای دست راست برف دارد الی یکفرسنگ و نیم مسافت کوههای دست چپ
هم برف دارد امّا دورتر است در چمنی نهار افتادیم رودخانه سمان ارخی که زنجان رود است
جلو بود این رودخانه چون از چمن میگذرد باتلاق سختی است که اسب از آن نمیگذرد عرض رودخانه
هم کمست اینجاها زیاده از پنج ذرع نیست امّا تا زنجان و پائین تر که میرسد کم کم آبهای دیگر هم
داخل و مخلوط با آن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت تا اینجا که نهار

(افتاد)

افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مسطح از اینجا بعد دره و ماهور شد و کم کم بکوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل سه چشمه که سر رودخانه ساخته اند گذشتیم رودخانه بدست چپ افتاد چشمههای زیاد از چمن در آمده جزء رودخانه میشد از سیلابها و رودخانهای متعدد هم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رودخانه میشد بعد از گذشتن از پل بفاصلهٔ دو میدان اسب تپهها و ماهورهای بزرگ پیدا شد و حایل گردید مابین کوههای بزرگ دست چپ و این تپهها که معبر بود تا قریب بشهر زنجان نزدیک شهر دره و ماهور پست و هموار و کم کم مفقود و منتهی بصحرا گردید و باز کوههای برف دار دست چپ پیدا شد دست راست هم تپه داشت اما کوچکتر است و زود در پست و مساوی با صحرا میشود و کوههای دست راست هرچه بشهر زنجان نزدیک میشود کم کم کوچکتر و کم برف تر میگردد خلاصه مسافت زیادی که راندیم بدیه دیزه رسیدیم که مسکن و محل نشیمن علی نقی خان سرتیپ است خودش هم با پسرش همانجا بحضور آمدند علینقی خان بسیار مرد درست نجیبی است ابتدای آبادی و باغات زنجان رود از دیزه است دیزه دیه بزرگ پر جمعیتی است خلاصه راندیم تا بشهر زنجان رسیدیم باغات زیاد در دره ها و کنار رودخانه دارند درخت هلو تازه شکوفه کرده تبریزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بحسین آباد [illegible] که منزل ما بود رسیدیم جای باصفائیست چادر ما را کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز از دیزه باینطرف الی حسین آباد لاینقطع باران بارید مردم تر شدند ابو القاسم خان را که نوشته بودیم بجا پاره‌ای بیاید پیش میرود و هنوز اینجاست شب را الی صبح باران آمد همه زمین گل مردم تر و سرمای شدیدی شد. یکروز هم که چهارشنبه سیزدهم بود لابد اینجا اطراق شد دیشب از باران همه چادرها خوابیده و مردم صدمه خورده بودند

روز چهارشنبه ۱۴ باید برویم نیک پی هوا صاف و آرام اما بسیار سرد بود سوار کالسکه شده راندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است برودخانه نزدیک شدیم کنار رودخانه دهات و باغات

خوب زیاد است اوّل دو ده بود متصل بهم کوشکان میگفتند خالصه دیوان و تیول حسنخان جهاجراست
بسیار دهات پر اشجار خوبیست بعد ده بارنیست آنهم خالصه و تیول رکن الدوله است باغات و
اشجار زیاد دارد بعد از این ده ده چپبر ملکی مظفر الملک است ده باغات اینجا نهار افتادیم بسیار
سرد بود بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم طرفین راه همه درّه و ماهور است تا میرسید بکوههای
بزرگ ده بکاوند پشت کوههای دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا راست بطرف
مغرب کشیده بود در محاذی ده ینگجه یک قلّه کوه بزرگ بلند سخت پر برفی متشکل شده مشهور
بکوه دمرلو که ییلاق شاهسونهاست و از اینجا رشته کوه از طرف مغرب منحرف شده رو بجنوب
میرود خلاصه از درّه گذشتیم که رودخانه سارمساق لو از آن جاری بود و میرفت تا برودخانه ره
داخل میشد خیلی آب داشت قدری که رفتیم راه از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل
بطرف دست راست شد بعد از رودخانه ینگجه گذشتیم این رودخانه هم خیلی آب دارد و
برودخانه رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفیدرود و در بحیره منصب بدریا
خزر میشود جمیع راه اینجا با دره و ماهور است خلاصه دوباره برودخانه نزدیک شده تا باردو
رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادر بار الب رودخانه زده اند ده نیکت پلی بزرگ است
یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اوّل بحکم آن پادشاه بدست میرزا
محمد تقی اصفهانی صدر اعظم در شهور سنه یکهزار و چهل و نه هجری بنا شده است در این اطراف ایلات
شاهسون قشلاق دارند **جمعه پانزدهم** بآق قزار که از املاک مظفر الملک است رفتیم یعنی چون
بسپرچم دور بود آق قزار را میان منزل قرار داده و سورسات جمع کرده بودند بالاتر از آن دهی است
که سرده میگویند اینجا از اراضی سجاس است چاپارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتیم
طرفین راه دره و ماهور تا همه سبز و پر گل است بوته گل سریش امروز دیده شد انواع گلهای
دیگر هم بود از زرد و سفید لاله کوچک و بزرگ بعضی کوهها و زمینها خاک است مثل شوره زار اما هیچ
سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار که اسب فرو نمیرود و براحتی میرود

سه فرسنگ بود الی عصر بمنزل رسیدیم **سه‌شنبه شانزدهم** بسرچم که دیه امیرآخور است باید برویم
بکالسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبیست اسب
براحت راه میرود گل و بوته و گیاه از هر قسم خرگوش روباه باقرقرا بلدرچین لاک‌پشت زیاد
دارد یک بلدرچین مهدیقلیخان زد خیلی سواره رفته نزدیک دهی بنهار افتادیم اطفال دیه را
که در صحرا اشنگت بازه هیچ نخواسته اسم دیه را پرسیدیم گفتند پیره خوش است این دره و ماهورها
دست چپ و راست شبیه بهم و هر دو طرف قشلاق شاهسون دیزان است کوههای برف‌دار
بزرگ از جلو یعنی سمت آذربایجان پیدا بود حسنعلیخان جنرال اجودان گفت پشت این کوهها اردبیل
است و اینطرفش گرمرود دست چپ کوههای برف‌دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند
کوههای تخت سلیمان و افشار است که ییلاق ایلات دیزان است خلاصه بعد از نهار خیلی رانده
تا آمدیم سر جاده بکالسکه نشسته تا نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتیم اردو پیدا
شد اردو را بالای دیه سرچم زده‌اند بعد از ورود بمنزل باران شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز
دست چپ راه دیه قرابوته و مشمپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه هفدهم** باید
بجمال‌آباد که خاک آذربایجان و شقاقی است برویم صبح زود از خواب برخاسته سوار کالسکه شده
راندیم عباس میرزا مرخص شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتیم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
و کوههای نرم خاکی بود بعد از دست راست پیچیده بدره افتادیم و رودخانه از نظر غایب شد
و در دست چپ ماند قدریکه با کالسکه از گدوک سر بالا رفتیم آنطرف جلگه و صحرای همواری پدید
آمد همین گدوک کوچک سرحد خاک خمسه و آذربایجان است خاک آذربایجان صحرائیست
صاف و مسطح وسیع سبز و پر گل و علف بر خلاف راه دیروز که خاک خمسه بود اما در تابستان
ازین صحراها بواسطه گرمای زیاد و پشه و مگس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار باصفائی بود اما
باز دره و ماهور و راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده سوار اسب شدیم
جمال‌آباد و اردو پیدا بود منزل امروز سه فرسنگ است اکبر میرزا حاکم اینجا بحضور آمد کاروانسرای

بزرکی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغورلو خان امیر دیوان بحکم آن پادشاه در
سنه یکهزار و شصت و چهار بنا کرده است جا در مارا توی باغچه زده اند شکوفه هلو و سیب و بادام
با بعضی میوه جات دیکر داشت اسفند هنوز اینجا باکل نکرده است نزدیکی جمال آباد دهی است :
اسمش کوشچین آقا محمد علی آبدار باشی شنکفت دنبلان بسیار خوب دارد و آورده بود دنبلان تازه خوب
بزرک دوشنبه هیجدهم باید برویم میانج صبح برخاسته سوار اسب شدم از دیه جمال آباد
عبور شد خانوار چندانی ندارد چند خانه خوب قلیچخان قره سوران و بعضی دیکر در اینجا ساخته اند
از دیه باینطرف راه همه دره و ماهور بود تا یک جسر سنکی که رانده برودخانه قزل اوزن که از طرف جنوب
بسمت شمال مشرق جاریست رسیدیم میرزا جعفر سلماسی برادر میرزا مهدی که نوکر قدیم ماست با حاجی
مطلب خان تفنکدار کنار رودخانه بحضور آمدند بعد از پل کذشتیم پل سه چشمه ایست که چشمه وسط خیلی بزرک است
رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبزه و کل است اما تابستان اینجا خیلی کرم و بد
هوا میشود آنطرف پل کدوک قافلان کوه است رفتیم بالا راهش خوب است کوهش نرم و سبزه و پر
کل و شبیه بکدوک خرزانست قدری از کدوک بالا رفته نهار افتادیم خاک این کوه قرمز و بنفش و
رنکهای مختلف است بعد از نهار سوار شده راندیم دست راست روی کوه قلعه سخت قدیم کهنه ایست
معروف بقلعه دختر باد و بهمین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جاهای این راه را بواسطه
کل سنکفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی کل میشود کوهش خیلی خاک نرمی دارد
اسب فرو میرود بسمت قزل اوزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برودخانه جاری شود مکر از سمت میانه
آب بسیار کم کل آلودی برودخانه میریخت خلاصه بسر کردنه که رسیده دیدم جمعی ایستاده اند معلوم
شد ولیعهد و صاحب دیوان و صدر الدوله و عمله جات ولیعهد هستند از بالای کردنه جلکه میانه
و صحرای کرمرود و کوه بزکوش و رودخانه میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صفحه آذربایجان پیدا
بود خوب منظری داشت رودخانه میانه هم با اندک مسافتی در آخر قافلان کوه متصل بقزل اوزن شده
بکیلان میرود در حقیقت قافلان کوه در وسط این دو رودخانه جزیره مانند واقع شده است سرچشمه رودخا

میانه از کوههای هشت رود و گرمرود و ترکمان چای وغیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد منصور
میرزا پسر اسکندر میرزای مرحوم پای کرده به حضور رسید بجلگه که رسیدیم قدری بکالسکه نشسته نزدیک
پل میانه که سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سوار اسب شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب
دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان کشیکخانه با یوزباشیها که مرخص و روانه آذربایجان
بودند و سواره افشار ارومی و سواره اینانلو و افشار صاین قلعه وغیره که جمعیت زیادی میشدند
قریب به پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن بود
پلش بیست و سه چشمه دارد آنطرف پل سکنه میانج ایستاده بودند اردو دو میدان اسب پائین
سه شنبه نوزدهم
تر از میانه در جای باصفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگ است) **سه شنبه نوزدهم** باید
رفت بصومعه علیا که دهی ملکی صاحبدیوان است اگرچه راه راست نزدیک از میانه الی ترکمان است
اما چون بد بوده و کالسکه نمیرفته این راه را که در حقیقت بیراهه است برای کالسکه ساخته اند از پائین
تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه تخمیناً فرسنگ و نیم است خلاصه
سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده راندیم تا رسیدیم بقصبه میانج سواره و جمعیت زیادی
بود تلگرافخانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امامزاده معتبری توی قصبه مدفون است گنبد
کاشی خوبی سر مقبره اش دارد گفتند بده و پشت به حضرت صادق علیه السلام میرسد قصبه میانه دو هزار
خانه دارد در حقیقت شهریست نواحی آن شلتوک کاری زیاد میشود در سال برنج و پنبه بسیاری
در حوالی این رودخانه عمل میآید خلاصه راندیم در بالای تپه بلندی قدری تماشای قصبه را کرده رفتیم
پائین بکالسکه نشسته پس از طی قدری راه برودخانه رسیدیم که آب بسیار تند گل آلودی داشت
و از طرف کوه بزکوش میآید دوباره سوار اسب شده روبکوه بزکوش و شمال راندیم تا به تپه رسیدیم
که بالای آن امین السلطان آفتاب گردان زده نهار حاضر کرده بود طرفین راه همه جا دره و
تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحراها زراعت است یا سبزه و گل خودرو اما اکثر زراعت
اینجا با دیم است و بیشتر جاها را هم تازه میکاشتند اصل زمین پوک و نرم و رطوبتیست کوه بزکوش

برف زیاد دارد در رشته این کوه طولانیست پشت آن محال سراب است خیلی از آنجا تعریف میکردند
و این کوه را همه جا تا سر قلها از هر طرف اسب میتوانند بالا بروند ارتفاعش نصف کوه البرز یعنی نصف
قله هفت برار است که مرتفع ترین قلل البرز است خلاصه بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم راه همه
پست و بلند باد شدیدی میآمد اسباب زحمت مردم شده بود یکساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیه صومعه بسیار باصفاست رودخانه خوبی از میان دره سبز پر درختی میگذرد اغلب
درختانش زردآلوست بید و سفیده دار نیز دارد مثل درخت جنگلی دیه دست چپ بالاتر از این
دیه واقعست امروز در راه بعضی دهات دیده شد که اسامی آنها از این قرار است اونیک مال
نظام العلمای تبریزی خواجه دیه که چنانا شلق ملکی مؤتمن الملک متولی باشی ارض اقدس که بسیار دیه
خوبیست باغات زیاد دارد و در دامنه کوه توی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از آنجا
میگذرد دیگر دیه کوهه و دیه بجه وغیره نزدیک منزل دست راست دیه دولق دیده شد امشب
صاحبدیوان بجهت ورود ما آتشبازی کرد **چهارشنبه بیستم** انشاءالله تعالی باید به ترکمان چهارشنبه بد
چای رفت صبح بکالسکه نشسته راندیم یکفرسنگ راه بود راهش مثل راه دیروز دره و ماهور و
همه جا زراعت دیم و تپهای نرم است قدری که راه طی کرده بدره رسیدیم که آب زیاد گل آلودی
از وسط آن میگذشت در دیه ورانکش که در دامنه بزکوش و دیه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا
صادقخان پسر مشیرالدوله مرحوم است لب آب بنهار افتادیم بعد از نهار سوار شده پس از طی
قدری راه بدره دیگر رسیدیم عجب دره باصفای خوبی بود رودخانه آب زیادی که چندان
هم گل آلود نبود از آن میگذشت طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیه ورزقان
میآید که آنهم مال حاجی میرزا صادقخانست و این دره از املاک قریه ترکمان و جزء آنجا است
پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند خود ترکمان که منزل است پیدا شد دیه خیلی
معتبر آباد پر اشجاریست میرلطفعلیخان پسر سیف الملک طالش حاکم اجارود با سواره خود و برادر
کوچکتر و عمویش میرزا زین العابدین خان که یاور توپخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر کوچک

هم مجید خان است این پسرها از دختر جعفر قلی میرزای مرحوم پسر نایب السلطنه مغفور هستند خلاصه قدری
پنجشنبه ۲۱ در منزل خوابیده بعد برخواستم باد شدیدی میآمد که همه چیزها را انداخت **پنجشنبه ۲۱** باید بقرا
چمن برویم چهار فرسنگ سنگ راست از دره که دیه ترکمان چای در آنجا واقع بود رود خانه از میانش
میگذشت سواره عبور شد باد شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکمان چای بقدر دویست سیصد خانوار جمعیت
دارد قدری که از دره دور شدیم بکالسکه نشسته یکفرسنگ راه طی شد بدیه غریب دوست رسیدیم دیه
معتبریست رود خانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزکوش خیلی طولانیست و هنوز معلوم
نیست تا کجا امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست محاذی دره ترکمانست و برف زیاد دارد
از انجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور و تمام
صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی بکوه میشود اما کوههای کم ارتفاع
خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم بفاصله دو فرسنگ بکوه بزکوش میرسد و همه دره و
و ماهور و زراعت است بعضی دهات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
غریب دوست خالصه شیخ صفی سیلان خالصه دیوان مهماندوست ایضا خالصه بالین شریف آباد
یزآباد ازوجه دست چپ قره جه قیا خالصه برق آباد خالصه قراچمن خالصه یکساعت بغروب
مانده وارد منزل یعنی قریه قراچمن شدیم دره وسیعی است که رود خانه عظیمی از ان میگذرد هنوز
در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جزء حکومت امین الوزاره
یعنی پسر محمد قلیخان صندوقدار فرمانفرمای مرحوم است دیه قراچمن زیر دست دره است
پیدا بود بعد از ورود بمنزل باد شدیدی وزید رعد شد باران و تگرگ بارید از رود خانه سیل
برخاست شتری هم تلف کرد **جمعه بیست و دوم** باید برویم به تکمه داش که جزو
محال عباس است محال ثلثه از این قرار است که از قراچمن اول محال عباس است بعد محال اوجان
بعد جهرانرود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رود خانه گذشتیم آب زیادی
داشت با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان صحبت کنان میرفتیم هوا بسیار سرد بود مثل قله

البرز برف هم لکه لکه خیلی در صحرا و توی جاده بود قدری رفته بکالسکه نشستیم امین السلطنه اجودان مخصوص مهدیقلیخان امین السلطان و بعضی دیگر عقب کالسکه میآمدند ناگاه از عقب قال و مقال شد کالسکه را نگاه داشتند دیدم امین السلطنه از اسب بزمین خورده بازو و پایش را گرفته راه میبرند اما درویش زود ساکت شد اسبش را به بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خیلی بد بزمین خورده بود بعضی دیگر هم امروز که اسب از بغله میرانده زمین خورده بودند روی خاک مثل خاک خشک و نرم بنظر میآید تا اسب پایش را میگذارد در زیرش گل سرخ چسبنده لغزنده است فوراً لغزیده زمین میخورد از دره قراچمن باینطرف وضع صحرا بر خلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیم بهمان طور یاست که وصف شد اما زمین قدری سنگلاخ دارد و بعضی تپهای دست راست بزرگتر و شبیه بکوه است امروز از هیچ دره لر گذشتیم سه دره است که از هر یک آبی هم میآید اینجا یا اگر باران بیاید یک مال بیرون نمیرود شکر خدا را که باران نمیبارید چندین دفعه از کالسکه باسب سوار شده باز از شده سر با بکالسکه نشستیم بین راه که سواره میآمدیم با عضدالملک و بعضی دیگر صحبت میکردیم عضدالملک قدری عقب ماند مهدیقلیخان گفت جعفرقلیخان غلام بچه باشی اسبش از بغله لغزیده زمین خورد حرفش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضدالملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد پایش درد گرفت اما بخیر گذشت بعد راندیم قدری در راه باران گرفت وارد منزل شدیم چهار فرسنگ بود ده تکمه داش در بغله افتاده است ده آباد و پر جمعیتی است رودخانه هم دارد دو چادر ما را توی دره و چمن و کنار رودخانه زده اند منزل باد و باران شدیدی آمد هوا بسیار سرد شد امروز از دو کاروانسرای قدیم گذشتیم که توی دره ساخته اند اول کاروانسرای دو آتکراست دیگری معروف بکیلک ربع فرسنگ بتکمه داش مانده کاروانسرائیست در سنه ۱۰۶۷ در عهد دولت شاه عباس ثانی بتوسط خواجه محمد حسین گیلانی بنا شده بالای درب کاروانسرا سنگی نصب است که چند شعر در تعریف بنای کاروانسرا و اسم بانی و آمر در آنجا محکوک و مسطور است شعر آخر که ماده تاریخ است در اینجا ثبت میشود

شنیدم از پی تاریخ هاتفی میگفت مکان امن نیکان بود بهشت آباد

واهالی

که امروز دیده شد از این قرار است دست راست قمش تپه قرشاق زنگلوچه داش آتان کچین ینکیجه گرم خوران
دست چپ جداق قیچاق قرلجه احمد آباد علی خلج امروز محمد حسن خان یوزی نایب ایشیک آقاسی باشی
هم اسبش بگل فرو رفته زمین خورد و بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است اینطرف کوه محال عباس است اطرف
هشترود **سه شنبه ۲۳** باید برویم بحاجی آقا چهار فرسنگ راه و در آخر چمن اوجان واقعست ملکش
مشترک است مابین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیه معتبر نیست خلاصه صبح که بحمام رفتیم
بواسطه باد و باران دیروز عصر که هوا را بشدة سرد کرده دیدم چادرها همه یخ بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا بکالسکه رسیدیم بکالسکه
نشسته راندیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از باریدن باران گل نشود طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلند نیست اما دست راست زمینش پر سنگ تر و سخت تر است دست چپ زمینش نرم تر
و باز همه جا زراعت دیم است هر چه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکتر میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قله هایش در این فصل مثل زمستان
پوشیده از برف است سه چهار قله خیلی بلند دارد اما کلیةً ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی نهار افتادیم هاشمخان نبیره کاظمخان فراشباشی مرحوم و امیر
اصلانخان فراش خلوت بحضور رسیدند بعد از نهار بکالسکه نشسته رانده تا رسیدیم برود خانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند و غیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ
آب گل آلود داشت مسافت زیادی باز طی کرده به یک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت رود
خانه باز از سمت چپ بدست راست میرفت و مسافت زیادی از راه و چمن را گل و باتلاق بدی
کرده بود از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیه نیند کهل بود که بالا دست همین
چمن واقع است ملک و میول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال پسرش میرزا علی اشرف لشکر نویس است از این دره
و چمن که عبور شد باول جلگه و چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برفدار

ایران

خوبی بنظر رسید گفتند کوه گلنبر و مشکنبر است که از طرفش قراچه داغ و اینطرف محال خانم رود است و بند
بستان است از اینجا الی دامنه آن کوهها دوازده فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کوهها و
ییلاقاتی بود از همین دره بسراب و اردبیل هم راه است که آمده و شد میشود خلاصه همه جا رانده تا رسیدیم
بحاجی آقا که منزلست رودخانه هم اینجا از چپ براست میاید بالای قریه کهنامییه که محل توله است سر راه
آمده بودند مخصوصاً ایستاده خیلی مهربانی و التفات بآنها کردم این قریه از محال هنجوارقان و در دامنه
کوه سهند واقعست وارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا باستقبال آمده بودند
بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان بحضور رسیدند اسامی ایشان ازین قرار است

دستهٔ اول

دستهٔ اول حاجی میرزا جواد آقا مجتهد حاجی میرزا اسمعیل آقا حاجی میرزا موسی حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه
حاجی میرزا صادق میرزا یوسف هنجوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا مهدی قاضی میرزا احمد پسر حاجی میرزا
جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جهانشاهی میرزا حسین زنجانی میرزا ابوالحسن

دستهٔ دوم

پسر مرحوم میرزا هاشم حاجی میرزا جعفر دستهٔ دوم حاجی میرزا شفیع آقا حجة الاسلام حاجی میرزا حسین
قاضی میرزا رفیع نظام العلما حاجی ملا علی حاجی میرزا تقی برادر حجة الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاجی
میرزا شفیع آقا حاجی میرزا محمد علی ملاباشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاجی میرزا ابراهیم برادر
حاجی میرزا محسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا خلیل ولد ایضاً ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام

دستهٔ سیم

دستهٔ سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاجی میرزا یوسف آقا حاجی میرزا محمد علی قراچه داغی میرزا غفار
صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم مشیر
الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضاً میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه میرزا یوسف نقیب الاشراف پسران شیخ
الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا لطفعلی قاضی مراغه آقا میر حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساوجبلاغ
دهاتی که امروز از طرفین راه دیده شد ازینقرار است دست راست توسکان ملکی و تیولی آقا محمد حسن تاجر
خوئی قراآونا ملکی و تیولی حاجی میرزا جواد مجتهد چرزه خوئی ملکی و تیولی میرزا مهدی قاضی پسر میرزا هاشم مرحوم
درّه چی ملکی و تیولی اولاد مرحوم حاجی میرزا صادق خان منشی بجه آباد دانه موقوفات ظهیریه سرخه ملکی میرزا عبدالرحیم



THE PRINCE OF PERSIA

برادر ملک الکتاب دست چپ قراچای شیروانه آتاجان قراباباسند کهل موسی قیه رودخانه حاجی آقا
پل سه چشمه بسیار معتبری از قدیم دارد اما حالا مجرای آب از زیر پل نیست رودخانه از یکدست پل میگذرد
شنیده بودیم پل انطرف آب افتاده اما ندیده بودیم امروز دیدیم **یکشنبه ۲۴** انشاءالله تعالی
باید رفت به باسمنج صبح سوار شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم قدری صحبت کنان رفته تا رسیدیم بکالسکه سوار
شده راندیم قدری که راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میاید ملاحظه شد اینجا هم یک پل سه چشمه از قدیم
روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت و باز در اینجا هم پل آنطرف آب مانده بود مثل
پل رودخانه حاجی آقا خلاصه کوههای طرفین راه زیاده از یک میدان و دو میدان فاصله بجاده ندارند
مرتفع هم نیستند همه دره و تپه و ماهور است رنگ کوههای دست راست خیلی مختلف است زرد
قرمز سبز و آبی بنقش و نگاری و سیاه هر قطعه یکرنگی است اما تپه های دست چپ همه سفید بدرنگ و بدون
اختلاف است کوه سهند در طرف دست چپ از پشت تپه های سفید بفاصله یکفرسنگ و نیم پیداست
سه قلعه برآمده دارد بشکل سه پایه که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دو تای دیگر است
ما بین قله آخر و وسط یک برآمدگی بشکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه و پوشیده از
برف نیست بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده میشود در این دره که میرویم ملک و ده و زمین کرکان است که مال
حاجی آقای پیشخدمت حضور است خود ده پشت تپه و ماهورهای دست چپ است دیده نمیشود زراعت
اینجا ها اکثر آبی و دیم بسیار کمست بجهة اینکه زمین اینجا ها اغلب سنگلاخ و سخت است و دیم خوب عمل نمیاید
قدری راندیم یکطرف جاده در صحرائی نهار افتادیم بعد از نهار سوار شده تمیز سنگی که راندیم در دریاچه سوم
بقوری گل که در جلگه واقع است بنظر آمد اطرافش را کوهها احاطه کرده اند دور دریاچه چمن است اما با اینکه
زمین چمن تر است و رطوبت زیاد دارد اسب میان آن فرو نمیرود و محل خطر نیست قدری بوی رطوبت
و عفونت چمن بمشام میرسید طرف دست چپ راه و دریاچه دره و دامنه تپه که در حقیقت زیر گردنه
معروف به شبلی است دهی واقعست موسوم به یوسف آباد قریب بسی چهل خانه است آب دریاچه
خیلی است که تخمیناً بقدر نیم ساعت مسافت دور دریاچه میشود آبش مواج بود اما خوراکی و خوش طعم

نیست عمقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریبا نباید باشد وضعا طولانیست و با عرض و طول دریاچه تا زموج دیا و ندتخمینا مقابل است سه چهار نوع مرغابی از بزرگ وکوچک روی آب دیده شد و از هر نوعی زیاد داشت سوار اسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر گلوله بمرغابیهای روی دریاچه انداخته شد دوباره بکالسکه نشسته راندیم آخر چمن این جلگه و دریاچه اول کدوک وگردنه معروف بشبلی است اینطرف گردنه را بکالسکه رفته آنطرف که سراشیب بود باز سوار اسب شدیم در انتهای گردنه که بهمواری میرسید رودخانه بسیار کوچک گل آلودی از چپ براست میآید پل سه چشمه از قدیم بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه پائین تر آمدیم کاروانسرای سرپوشیده که از عهد شاه عباس جنت مکان ساخته اند دیده شد از آنجا باز بکالسکه نشسته راندیم از این طرف کدوک شبلی وضع و هیئت زمین و کوهها تغییر کرد رشته کوه دست راست بجاده نزدیک تر و رنگ آنها مختلف تر بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شد از جاده خیلی دور افتاده و بصورت دره و ماهورهای کوچک بنظر میآمدند و همه جا بهمین وضع ممتد است تا منتهی بدامنه سهند میشود سلسله کوه سهند از اینجا بطور دیگر پیداست که کشیده شده است از پائین جنوب و مغرب بسمت شمال مشرق و این کوه وضع و هیئت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده و آن این است که مشتمل است بر قلههای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قله دارد که جمیعا بشکل مخروطی و قندی و پوشیده از برفست خلاصه قدریکه راندیم دست چپ دیه سعدآباد بنظر آمد اطراف این دیه جلگه و تماما چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بسمت دست راست رفته داخل دره های کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و سایر ایام همیشه گل و باتلاق است و به مترددین صعب و سخت میگذشت حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است پلی بر روی این باتلاق ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانیست که انصافا کمال تعریف و تمجید را دارد خود حاجی شیخ هم در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین و التفات نسبت باو که اهتمام در ساختن این پل کرده بود شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سر همین پل حاجی یوسفخان سرتیپ فوج خاصه محمدشاه

مرحوم باستقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال آنکه نود سال از عمرش میرود هرگز چنین چیز
تصور نمیشد که او با این قوه و بنیه باشد خلاصه راندیم بعد از طی مسافتی از دست راست دهی دیده شد
معروف به قزلجه میدان و کاروانسرائی هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این ده و کاروانسرا مال
حاجی میرزا جواد آقای مجتهد است از آنجا گذشته راندیم تا بقریه باسمنج رسیدیم ده معتبریست باغات خوب
دکاکین متعدده قهوه خانه و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از
دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته اند دم این
پل از کالسکه پائین آمده سوار اسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروز شش
فرسنگ بود **روز دوشنبه** ۲۵ باید وارد تبریز بشویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم هوا
صاف و آفتاب بود ده کُندرود طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک باسمنج است بعد از آن
ده نعمت آباد و پس از آن ده باسمنج است که وصل بباغ میشود در حقیقت اول شهر تبریز از باسمنج است
جمعیت و ازدحام غریبی از مستقبلین بود جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاهزادگان و اهل قلم و کسبه
و تجار و سادات و طلاب و متفرقه بیرون آمده و در معابر ایستاده بودند الی خلعت پوشان که در دست
راست توی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز نسبت و بلند و پر گرد و خاک
بود یکدفعه خلعت پوشان پیدا شد جائیست وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی
وضع ساخته اند دورش ابنیت یعنی حوضی در عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
گل آلود بود و پل چوبی بر روی آن بسته بودند علیخان نایب الوزاره و میرزا ابوالحسن خان مستشار و مسیو کربل قونسول
روس و بهجت افندی قونسول عثمانی و مسیو آبوت قونسول انگلیس و مسیو امرا قونسول فرانسه و سایر مامورین
خارجه آنجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتم بعد از نهار بیایند رفتم مرتبه بالا نهار صرف کرده
بعد بطاق پائین آمده قونسلها حضور آمدند صحبت شد پس از آن سوار اسب شده راندیم باد شدید
بنا کرد بوزیدن گرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته قدری که راندیم بترتیب دسته جات
سوار که طرفین راه صف کشیده بودند رسیدیم سواره مکری جمعی قادر آقا سواره چاردولی جمعی نوروزخان

سواره قراپاپاق جمعی پاشاخان و سایر خیلی بودند از سواره گذشته به افواج رسیدیم شش هفت فوج بودند
فوج افشار اقبال الدوله فوج امیری فوج شقاقی فوج تخت قاپو و سایر از شدت باد و گرد نمیشد بسیار باز
و غیره نگاه کرد تا رسیدیم باول خیابانی و خیابان انقدر مرد و زن بود که حساب نداشت تقریبا دویست
هزار نفر جمعیت بود هر پشت بام و بالاخانه را بیست تومان و سی تومان اجاره کرده بودند برای
نشستن و تماشا از پیش و پس هم ازدحام غریبی از نوکر و صاحب منصبان بود طرفین راه هم پشت بر پشت
از رعیت و کسبه مسلمان و ارمنی و غیره ایستاده و کلیه مردم بسیار مسرور بودند شهر تبریز بالنسبه بنوزده
سال قبل از این که دیده بودم خیلی آبادتر شده تجار و کسبه معتبر متمول با مکنت دارد همه صاحب خانهای
بسیار عالی و باغات خوب بازار با همه طاق آجری شده از هر جهت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع
و بزرگ است دور شهر باید تقریبا دوازده فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم بباغ شمال
که از بناهای دولتی است حقیقه ولیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاه داشته است با صفا و پاکیزه سبز
و خرم یعنی حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا
بهتر از آن وقت نگاه داشته اند بخصوص باغ دیگریست مشهور بباغ بادامستان که وصل بباغ شمال و
یک سردر و عمارت فاصله ما بین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است
ولیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی و حوض مستطیلی با یکدست اندرونی در جنب آن توپخانه
بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی حوضخانه ایست از
سنگ مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کوشکی است مثل کلاه درویشان و بطرز
عمارات چین بنا شده است در مرتبه اعلای عمارت کل شهر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا
و کوهستان پیداست خیلی خوب جائیست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام منعقد بود
نشستیم قدری با صاحبدیوان حرف زدیم چون گرد و خاک زیاد اذیت کرده بود زود برخاستیم
حسنعلی میرزا پسر ولیعهد را دیدم الی حال ندیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران بادی بارید
سه شنبه ع ۲ صبح باز باران زیادی آمد و ابر بود بعد از نهار فخری بیک ایلچی کبیر عثمانی را که از

راه حلب و دیاربکر وان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده بحضور آوردند محمد حسین خان یوزباشی
نایب ایشیک آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد خوب تقریر کرد نامه در دست بهجت افندی قونسول
عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلچی کبیر صحبت شد فخری بیک مرد بیست بسیار معقول میانه
سن ریش کم سیاه مایل بزردی دارد بعد او رفت صاحبمنصبان پیاده و توپخانه و سواره را که حاضر
تبریز بودند ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان بحضور آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند
عصری سوار شده الی قلعه باغ شیشه رفتیم چند دقیقه بالای قلعه نشسته قدری بباغ و عمارات آنجا و خانه
حاجی کلانتر دوربین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش از این دیده بودم
هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بکالسکه نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم راندیم
غروب وارد منزل شدیم شب را باز باران شدید میبارید و رعد و برق بود چهارشنبه ۲۷
از دیشب و امروز الی غروب لاینقطع باران شدید میبارید قدری با کسالت شد سپهسالار اعظم
مسیو کربل قونسول روس را بحضور آورد قدری صحبت شد پنجشنبه بیست و هشتم صبح مسیو طولوزون
حکیم باشی حضور حکیم زوریش نمساوی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونسولها و مأمورین خارجه است
بحضور آورد بسیار حکیم حاذق مجرب خوبیست امروز باید بجهة صرف نهار بعمارت ولیعهد که در شهر است
برویم هوا صاف و آفتاب اما سرد بود سپهسالار اعظم و سایرین هم ملتزم بودند رفتیم بدیوانخانه
ولیعهد که تازه صاحبدیوان ساخته و بسیار خوب عمارتیست از آنجا بدیوانخانه قدیم نایب السلطنه
مغفور نشستیم شاگردان مدرسه جدید البنای تبریز را که سپرده بمیرزا عباس خان پسر مرحوم حاجی میرزا جبار است
سان دیدیم طول کشید الحق شاگردان مدرسه در این مدت قلیل خوب تحصیل و ترقی کرده بودند بعد از سان
آنجا نهار صرف شد پس از آن بعمارت و باغ اندرونی ولیعهد رفته قدری گردش و تماشا کرده آمدیم
بیرون در تالار نشستیم تجار و کدخدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومی و سایر بحضور آمده رفتند
بعد رفتیم نزدیک عمارتیکه سربازخانه قدیم بود صاحبدیوان جباخانه تازه ساخته است اطرافش حجرات است
و تمام حجرات را اصناف قابل از هر قبیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوش وضع و دایر است الحق جای

بامعنی با فایده بنا کرده بعد سوار شده رفتیم بمنزل حاجی میرزا جواد آقا مجتهد و از آنجا بخانه سایر علما رفته و با
دید نموده مراجعت کردیم مهمانخانه خوبی هم صاحبدیوان توی بازار بجهت غربا و عابرین بنا کرده است که
هرکس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار با طاق آجری
زده و تازه کرده است سقف چوبی دیگر بسیار کم دیده میشود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد
جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از برخواستن من هوا ابر بوده و نم نم باران میآمده است
جمعه ۲۹ اما بعد کم کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا باز شد از در باغ بالا که بصحرا میرفت سوار شدیم ولیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و صاحب منصبان و ملتزمین همه حاضر بودند بواسطه کثرت و ازدحام شهر
از راه شهر به پل آجی رفتیم خودمان تفرج کنان از راه صحرا و خارج رانده توپ و سوار و غیره را گفتیم از
راه معمول رفته آنطرف پل آجی منتظر باشند در بین راه مذکور شد که از بارانهای متوالی سیلاب زور آورده
پل میانج را آب برده است ساری اصلان و صاحبدیوان را خواسته بشهر فرستادیم که بتوسط تلگراف
با میانج گفتگو و استخبار کرده قرار عبور ساری اصلان و همراهان او را که مراجعت بطهران میکنند بدهند
قدری که رفتیم چون بیراهه بود بلدی جلو انداخته از راههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که
از آنها عبور شد اول ملک شنبه قازان بعد قراملک بعد حکم آباد که زراعت و سبزی کاری بسیار
خوبی در آنجا میکنند بعد دیه لکه زیر که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست
ولیعهد است بعد از آنجا به پل آجی رسیدیم کثرت و ازدحام زیادی در طرفین پل بود رودخانه آجی
مثل دریا میرفت آبش بقدر دجله بود اما گل آلود و متعفن پل طولانی دارد آنطرف پل رفته بکالسکه نشستیم
قونسول انگلیس آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سواره آذربایجانی طرفین را صف کشیده
خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و گاهی باران میزد زمین گل و باتلاق بود قدری که رفتیم دست راست توی
صحرا و مزارع دیه آتوار که خود دیه دست چپ بود بنهار افتادیم باران شدیدی بارید و ایستاد
نهار خورده بکالسکه نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاده هم گل بدی بود بصعوبت
عبور میشد قدری که رانده برودخانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میآمد رود آجی هم از راست بچپ میرود

تا بدریای ارومی میریزد قدری دیگر هم که راه طی شد رودخانه بزرگ گل آلودی بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف دست راست نزدیک بجاده همه جا ماهور بود اینجا ماهور تمام و دو همه دره پیدا شد که انتهای دره تپه و پشت تپه کوههای بزرگ برفی پیدا بود و این آب از آنجا میاید پل دو چشمه خرابی داشت معروف به سنج کرپی یعنی پل شکسته از این رودخانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از جاده واقعست معروف بکوه مرو برف ندارد سنگی و خاکی است اما سبزه دارد و میتوان با اسب بالای آن رفت بسیار شبیه است بکوه لواسان که نگاه میکند بجاده مازندران و کوک داغ جاجرود یک مزرعه و باغی دست راست دامنهٔ این کوه اول دیده شد پشت آن دیه معروف به امشن است که پیدا نبود قدری دیگر که راندیم دهٔ بزرگی بنظر رسید معروف بخواجه مرجان که وقف حضرت امام رضا ع است زمین و صحرای امروز گل خودروی زیاد دارد با نواع اقسام والوان مختلف اما اغلب طرفین راه زراعتست در انتهای این کوه دیه صوفیان واقعست که آنهم وقف است دیه بسیار بزرگ پرباغ پرجمعیت آبادیست یک مقبره هم که گنبد کاشی دارد نزدیک دیه دست راست در دامنه تپه که واقع است گویا وجه تسمیه این دیه بصوفیان اینست که دو نفر اهل تصوف اینجا مدفونند کوه مروشکار هم دارد جوانکی از اهل صوفیان یک پیش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بده فرسنگ مسافت میرسد بکوههای سیاه سنگی که گویا کوههای ده خوارقان و دور دریای شاهیست کوه میشو هم که کوه عظیمیست و برف زیاد دارد پیش رو بود قریه صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنه این کوه دهات معتبر پرباغ پرجمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها از این قرار است دیه سفید کمر از دهات میرزا تقی خان مرحوم است دیگر مشهد احمد از ورثه علیمردان خان دیه دیگر سر کنده و دیه ایضاً از ورثه علیمردانخان دیه دیگر علی اکبر دیه دیگر کند امشب هلال جمادی الاولی را رؤیت کردم

روز شنبه غرّهٔ جمادی الاولی باید بمرند برویم صبح برخاسته سوار شدیم اینطرف صوفیان رودخانه جاری بود و آب چندانی نداشت اما گل آلود بود از آن گذشته از آنطرف دیه رودخانه بزرگ دیگری ملاحظه شد که از رو برو و بعضی از طرف مغرب میاید آب زیاد گل آلودی داشت اما شعبه

شعبه بود از اینجا بعد اطراف همه کوه و تپه است و وسط بوضع دره وسیعی میشود و حاصل خیز حاصلها همه سبز
بود آب قنات اینجا با کم است امروز یکی دو رشته قنات دیدیم خلاصه با ولیعهد و سپهسالار اعظم و دیگران
صحبت کنان میرفتیم غالب راه را سوار اسب بودیم و مکرر از این رودخانه که ذکر شد عبور کردیم بعد از
طی یکی دو فرسنگ دست چپ دره وسیع دیگری پیدا شد که از انجا دامنهای کوه میشود بوضع دورنمای
بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که سزاوار بود که نقاش دورنمای انجا را پرده بردارد اینجا راه
دو شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است اما بلند دورتر است و راه دست
راست که خط تلگراف هم انداخته است نزدیکتر است ولی کالسکه نمیرود ما از راه تلگراف که نزدیکتر بود
رفتیم سپهسالار اعظم و سواره ها و دیگران از راه کالسکه رفتند ولیعهد و عضدالملک و امین السلطان و
پیشخدمتها در رکاب آمدند باز قدری که راه طی شد دره دیده شد که آب کمی داشت ولی هوای رودخانه
اول بود و آخر منتهی و متصل بآن میشد طرفین راه کوههای رنگارنگ عجیب پست و بلند و محل زراعت
و حاصل است گویا دیم هم بود اصل این جاده هم باتلاق و گل است اسب فرو میرفت بزحمت
میرفتیم راه زیادی رانده زیر دست دیه شور دره که خالصه و متعلق بولیعهد است بنهار افتادیم دست
راست بمسافت کمی کوههای سخت سنگلاخ عجیب بسیار مهیبی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد
سوار شده همین طور راه دره را گرفته رفتیم تا سر گردنه از اینطرف چندان بلند نبود راهش هم خوب
بود براحت رفتیم اما از انطرف که وارد جلگه مرند میشود خیلی سراشیب است و جلگه پست افتاده و
بهمین واسطه هوای جلگه مرند چندان سرد نیست و معتدل است و در تابستان هم گرم میشود خلاصه
بالای گردنه که رفتیم چشم اندازی داشت که هیچ جا را در عالم باینطور ندیده بودم از پشت سر شهر و جلگه
تبریز و بالاتر از آن تا چشم کار میکرد پیدا بود و از جلو جلگه مرند که انصافاً عجب جلگه ایست و قصبه مرند
و دهات و قراء و مزارع و باغات زیادی که در جلگه است و کوهستانات اطراف جلگه مرند و از
پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آقری داغ پیدا بود و آقری داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است
پر برف که لکه سیاهی در آن پیدا نبود از کوه دماوند قطره و دورش بیشتر است اما سر این کوه مثل دماوند

مخروطی و تیز نیست پهن است یک ثلث آنکوه از پشت کوهها بود طرف دست راست که سمت پیدا

شمال باشد کوههای پر برف قراچه داغ که کوه جقه و سلطان سنجر و غیره است پیدا بود سمت دست چپ
هم که جانب جنوب باشد رشته کوه متصل تا آخر نیست که آبهای اینطرفش به ارس است و جلگه مرند میآید
دره‌های عمیق قله‌های مرتفع و برف زیاد دارد طرف مابین جنوب و مغرب هم کوههای بزرگ پر برف
دارند در پایان بود خلاصه چنین چشم اندازی کمتر دیده بودم بلکه هیچ ندیده بودم پیاده شده همه
جا دوربین انداخته تماشا کردم از حسن اتفاق هوا هم صاف بود بعد سوار شده از گردنه سرازیر شدیم
سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم یعنی از توی قصبه مرند گذشته آنطرف آبادی در صحرا
چادر زده بودند قصبه مرند باید دو هزار خانه داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه باصفائیست
باغات و آب زیاد حمام کاروانسرا همه چیز دارد مقبره امامزاده هم در قصبه دیده شد در بیرون قصبه
در خانه نعمت الله بیک سرهنگ مرندی گذشتیم خودش هم بحضور رسید اینجاها ایل نظام از توپچی
و سرباز خیلی است **یکشنبه دوم** باید برویم به گلین قیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار
اسب شده بعد بکالسکه نشستیم ولیعهد سپهسالار اعظم صاحبدیوان و سایرین در رکاب بودند
راندیم رو به مابین شمال و مغرب قدری که رفتیم خضرقلیخان آجرلو با پسرها و کسانش حسینخان حیدرانلو
که در اوجاق چالدران جای می‌نشینند در سر راه آمده بودند بحضور رسیدند کرد حیدرانلو خیلی با اکراد
سما و جبلانچ و کردستان سنندج اختلاف دارند در وضع و لباس و اسلحه خوب سواری هستند مردم
تمام راه و صحرا حاصل است و گلهای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارد دست راست
در دامنه کوهی گل زرد زیادی داشت خیلی باصفا بود آنجا نهار افتادیم سوارهای حیدرانلو بازی
نیزه است بازی کردند طپانچه انداختند هوا امروز گرم بود حاجی عیسیخان تفنگدار که حالا بواسطه پیری
از خدمت معاف و در مرند متوطن است بحضور رسید صحبت شد ریش سفیدی دارد بعد از نهار
سوار شده راندیم دست چپ جلگه مرند بمسافت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته
کوه متصل هم پست و کوتاه میگردد و با کوههای روبرو نزدیک شده وسط و مابین دو رشته دهنه

و دروازه مانندی بنیاید که راه از مرند بخوی و سلماس از اینجاست خلاصه از رودخانه گذشتیم که از راست بچپ جاری و آبش گل آلود بود و اسمش زیل بین است هرچه رودخانه دیده شد بواسطهٔ باران بهار گل آلود بود و این رودخانه برود ارس منتهی و متصل میشود و از این رودخانه با نطرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه چرچر که سر راه دست چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ میآید گفتند رود مرزند است و تابستان خشک میشود از دیه چرچر با آن طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و تپها نزدیک بجاده است تا از یک گردنه کوچکی بالا میرود آنطرف گردنه وضع و هیئت و طبیعت صحراها و تپها تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جا راه پست و بلند و صحراها همه سبزه و گل است بعد کم کم میرسد بصحرا و جلگه وسیع دست راست از دور کوه برفی بزرگی پیداست مشهور بکوه قره چی کوه بسیار سخت بزرگ پربرفیست سه قله دارد پشت آن محال دیزمار قراچه داغ است و دست چپ باز بفاصله کمی تپه است منزل در انتهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دهی است موسوم بایران ولی دهات و آبادی و قرا زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لزومی هم ندارد یکقوچ کوچک در کوه یاچی شکار کرده بودند معلوم است اینجاها شکار دارد **دوشنبه ۳** باید برویم بکنار رود ارس صبح زود که برخاستم هوا ابر شد باران شدیدی بنا کرد بباریدن زمین سراپا و محل اردو خیلی گل شد بکالسکه نشسته راه افتادیم هوا از مه تیره و تاریک بود و اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه کلین قیا هم از شدة مه و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جائیست اما جلگه وسیع حاصلخیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شد همه جا کشت و زرع و گل بود و دهات اطراف بعضی دور بعضی پیدا بود اما از شدت مه جز سواد دیه چیزی دیده نمیشد بقدر یکفرسنگ که راه طی شد از ما بین مغرب و شمال بدهنه دره دیز رسیدیم از گردنه کوچکی بالا رفته سرازیر شدیم سر این گردنه سرحد ما بین مرند و گرگر است رودخانه گل آلودی که بقدر چهار سنگ آب داشت از دره میگذشت این رودخانه هم همه جا مستقیماً برود ارس میرود طرفین راه کوههای بلند سخت سنگی مهیب است اما بسیار سبز و پر گل و با صفا

طرفین راه آسیاب زیادی گرگریها ساخته‌اند یکفرسنگی که راه طی شد بدهنهٔ تنگی رسیدیم ذوبیج از قدیم
طرفین این دهنه ساخته‌اند قلیچخان پسر رحیمخان سرتیپ فوج دوم جلو آمده بود بحضور رسید بعد از این
بر جاکوههای طرفین کم کم کوچک میشود قدری که رفتیم دست راست توی گلزار یکه گل زرد زیادی داشت
بنهار افتادیم جلگه گرگر و رود ارس و آنطرف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدری که رفتیم بکالسکه نشسته
راندیم تا بانتهای درّه رسیدیم درّه تمام و جلگه گرگر بسیار خوب و باصفا و پرحاصل است دهات خیلی
معتبر دارد از جمله دست راست دهی دیده شد در دامنه کوه معروف بعلمدار گفتند چهارصد خانوار دارد
وهمچنین دهات معتبر پرجمعیت و آبادی زیاد دارد دهشت فرسنگ طول محال گرگر است دست چپ منتهی
بخاک ارس بار میشود و دست راست بمحال دیزمار قراچه داغ اتصال پیدا میکند خلاصه از اینجا گذشته
رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک دهٔ شجاع کوه غریبی است بشکل مخروطی شبیه بکوه دماوند بسیار
قشنگ و خوش‌وضع و سبز و خرم اما ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله یکهزار ذرع باشد در حقیقه
بچه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همین است که در محاذی شجاع است و
یکفرسنگ که مستقیما بطرف دست راست میرود باز بکوهی دیگر میرسد که آنهم مخروطی شکل اما ارتفاعش
خیلی کمتر از این است بعد از آن باز بقدر یکفرسنگ بخط مستقیم رفته بکوهی مخروطی دیگر میرسد که از این کوه
مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیم‌تر است خلاصه سه ساعت بغروب مانده وارد اردو شدیم اردو را
یکفرسنگ پائین‌تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده زده‌اند چون سواحل اینطرف ارس همه محل زراعتست
لهذا اردو دور از رودخانه زده شده است هوا متصل ابر و نم نم باران بود تا یکساعت از شب رفته
که قطع شد اینطرف ارس تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه دارد و آنطرف که بناهای روس است
با دوربین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته‌اند که معروفست این محل بمعبر جلفا هنوز پرنس سنحکوف که از
طرف دولت روس مهماندار است وارد نشده است عصر با دوربین نگاه کرده دیدم یکفوج سواره
نظام با موزیکان وارد جلفا شد امروز در جلگه کلین قیا تیمور پاشاخان ماکوئی با اعیان و سواره
ماکوئی و سواره اکراد جلالی وغیره که از ماکو آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت زیادی بودند

روز سه‌شنبه ۱۴ امروز ان‌شاءالله تعالی از رود ارس گذشته به مملکت قفقاز و خاک روسیه می‌رویم
دیشب الی صبح باران آمد هنوز پرنس منچیکوف بواسطه ناخوشی مزاج و هم تماشای یک پلی که در عرض راه
بجهة عبور کالسکه میسازند نیامده است امروز بواسطه تلگراف بعضی فرمایشات و مخابرات با طهران
شد سایر اشخاصی هم که از ملتزمین و همراهان برگشتنی بطهران بودند تماما از اینجا مرخص شده رفتند کوه
بزرگ برفی در طرف شمال خاک قفقازیه پیدا بود گفتند کوه اردوباد است خلاصه تا قدری که از
روز برآمد هوا ابر و باران بود بعد آفتاب شد پرنس منچیکوف هم همین امروز بکلفار رسید امین السلطنه
و مسیو کربل بقایق نشسته بجهت آنطرف آب رفتند و بازآمدند سرکرده و سواره اکراد و ماکوئیها را
سپهسالار اعظم بحضور آورد چون امروز باید از آب ارس گذشته آنطرف برویم سپهسالار اعظم رفت امتحانی
از کشتیها و عبور از آب کرده خبر بیاورد رفت و باز آمد و اطمینان داد که عبور ممکن و بی‌خطر است سوار
شدیم از چادر تا لب رودخانه در میدان اسب اما راه بسیار گل و باتلاق بود سواره و غلامها و کرد
ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند بکنار رود رسیده از اسب پیاده شده بقایق نشستیم و ولیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و عضدالملک و امین السلطان و مسیو کربل و پیشخدمتها و سایرین هم همه بقایق
آمدند قایقچیها کمال مهارت را دارند خیلی آهسته قایق ما را اول با طناب بزور تمام برخلاف جریان آب
کشیدند سر بالا تا نزدیک دویست قدمی آنجا طنابها را جمع کرده توی قایق گذاشتند و قایق را بگرد
آب رها کرده قایق را بسرعت بردند و قایقچیها بچابکی پارو میزدند تا رسیدیم بقطعه خشکی که جزیره مانند
در وسط رودخانه است و آنرا دو قسمت کرده اما آب آنطرف یعنی طرف قفقازیه تندتر و زیادتر
از این طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته‌بندی کرده و محجر گذاشته و آخر آنرا دو قایق
بهم جفت و متصل کرده رویش را تخته بسته‌اند و با طناب بسیار کلفت محکمی این قایقها را [illegible]
با آنطرف آب بسته‌اند که وقتی با آن قایقها رسیدیم با آن چرخ و اسبابیکه آنطرف آب دارند
و مثل اسباب جرثقیل است طناب را کشیده قایق را بآنطرف آب رسانیدند والحمدلله تعالی
بسلامت گذشتیم این قایقها و جسر متعلق برحیم خان سرتیپ گرگری است پرنس منچیکوف با صاحب منصبان

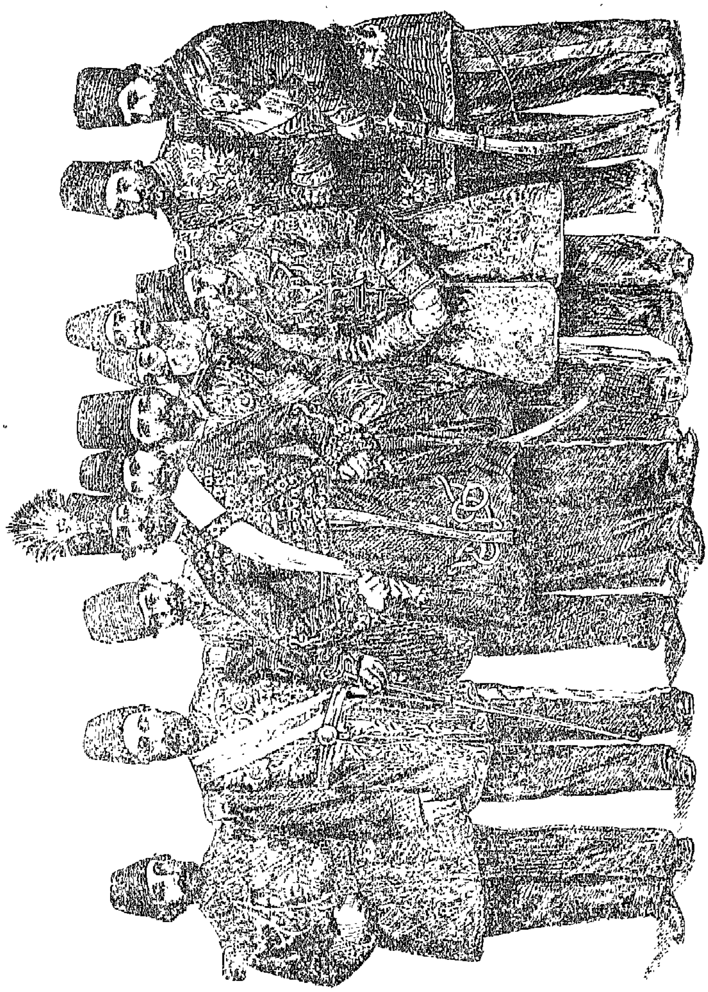
زیاد

زیادی لب رودخانه ایستاده بودند خیلی صحبت شد از جلو فوج سواره و دراگون که متعلق بنواب ولیعهد دولت
روس است گذشتیم خیلی از اینها آنجا ایستاده بودند تفنگهایشان همه سوزنیست که در کارخانهای خود روس تهیه
ساخته‌اند هم مشق پیاده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد خیلی خوب با قاعده
بود پسر ژنرال میلوتین وزیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصه امپراطور است آمده است حاکم
ایروان که اسمش سلادلف و تمام موی سر و ریش و سبیلش سفید است صاحبمنصب کل قشون سمت
ایروان اسمش پیش آمیلاخوارف و مرد بسیار قوی هیکلی است او سواره را مشق میداد و این صاحبمنصب
و این سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارزنة الروم بوده‌اند اغلب سربازها نشان سنت ژرژ
داشتند بکلیوف دیده شد از خیال قبل از جنگ حالا صورتاً هیچ تفاوتی نکرده است بعد آمدیم توی اطاق
جای خوبی بود ولیعهد و صاحبدیوان مرخص شدند بعد هوا قدری منقلب شده باد ساکت شد
دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را آنطرف آورد ناصرالملک
و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلامحسین خان و فرج خان یکدفعه توی قایق روی بارها نشستند
که بیایند چون هوا تاریک شده بود و خطر داشت رفتند بیرون و ما هم تلگراف کردیم که دیگر شب
کسی نیاید بمانند صبح بیایند حکیم طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین امروز نزدیک صبح
با بارها آمدند و الحمدلله همه بسلامت رسیدند دیشب را از طرف دولت روس آتشبازی مفصلی
کردند خیلی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدای آتشبازی تماماً فرار کرده بهرجهت همه را
گرفته بودند **چهارشنبه ۵** باید رفت بنخجوان پنج فرسنگ راه است صبح نهار را در منزل
خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردوباد آمده بودند بحضور رسیدند قدری
صحبت شد بعد بکالسکه نشستیم آقا محمد علی آبدارباشی پشت کالسکه و یکنفر از قزاقهای مخصوص امپراطور
هم که برای قراولی ما فرستاده بودند جلو کالسکه نشسته با آنکه کالسکه‌چی راندیم سایرین هم در کالسکه
های متعدد نشسته از عقب سر آمدند تمام این صحرا ما گل زرد و سفید و لاله روئیده است طرفین جاده
الی دو سه فرسنگ همه کوه است اما کوهها برخلاف صحرا همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف است

و خالی از گل و گیاه است زمین هم پست و بلندی زیاد دارد و کوهها تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خیلی بجاده نزدیک است بقدر یکفرسنگ که رفتیم طرف دست چپ در دهنه دره بزرگی دهی دیده شد که اسمش جلفاست و این معبر جلفای ارس هم که از آن گذشتیم باسم این ده معروف است بعد از این ده الی جلگه نخجوان دیگر ده و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رودخانه الَنجه چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستیم اسبهای کالسکه را عوض کردند رودخانه از طرف دست راست از دره میآید و بارس میریزد آب زیاد و گل آلودی داشت بتازگی برای عبور ما نصف رودخانه را جسری از تخته بسته بودند قدری از آنرا با کالسکه رفته بعد از جسر گذشتیم قدری دیگر رانده رسیدیم باول جلگه نخجوان کوههای طرفین راه خیلی دور افتادند دست راست از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ برفی هم پیدا بود و یک قله کوهی درین طرف دست راست بود از یک پارچه سنگ خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است بایلان داغی کوه خیلی غریبی است هیچ جا چنین کوهی ندیده بودم سواره قزاق و سوارهای طایفه کنگرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لباسهای سفید و یال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار باصفا و سبز و خرم و پر گل و گیاه و پر حاصل است دهات زیاد و هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات از زمین بقدر نیمفرسنگ طول و عرض یکسره لاله زار بود که از حمرت آن چشم خیره میشد تا صحرا و جاده خیابان گلی بود که بوصف نمیآید اسبهای کالسکه همه توی گل ماندند بزور میرفتیم در جاده ما را توی اسب بگل می نشست تا رسیدیم بنزدیکی شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین نخجوان و سوارها و صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب میتاختند نیمفرسنگ بشهر مانده رودخانه در دست چپ دیدم که آب گل آلود زیادی داشت و گمان نمیکردم که باید باین آب زد دیدم کالسکه ایستاد سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف و عضدالملک آمده گفتند که باین رودخانه باید زد تعجب کردم که هیچ مسبوق سابق نبود آب زیاد و تند کثیف بدی داشت معروفست برودخانه نخجوان خلاصه پرنس گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب توی آن میرود باید بکالسکه سرباز سبک نشست

پیاده شده رفتیم بکالسکه دیگر که حاضر کرده بودند درشکه کوچک خوبی بود سه اسب هم باو بسته بودند سوار
های کنکرلو اول باب زدند آب تا کفل و ران اسبها را گرفت صف کشیده جلو آب را گرفتند پیاده های نخجوانی
هم طرفین درشکه را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند سپهسالار اعظم هم توی کالسکه جلو من ایستاده است
صاحب منصبان روس هم با سواره قزاق و سایرین توی آب از پشت سر و پیش روی کالسکه میراندند
باین تفصیل بآب زده والحمدلله بسلامت گذشتیم و با همان درشکه و همانطور که سپهسالار اعظم ایستاده بود
بسرعت رو بشهر راندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد نخجوان شدیم شهر کوچکی است یکهزار و پانصد
خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند دو بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل بشهر دیدیم
گفتند مسجد بوده است گویا در استیلای اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
با یک کلوب یعنی مهمانخانه مانند جائی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دارالحکومه
وغیره دیده شد اما عمارت حالیه حاکم که در آخر شهر و منزل ما بود غیر از اینها و بسیار جای خوبیست بطرز
فرنگستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلو دارد جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
ساخلو اینجا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت ایستاده بودند کسانیکه در این سفر فرنگستان ملتزم
و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است سپهسالار اعظم عضدالملک ناصرالملک امین السلطان
حکیم طولوزان مهدیقلیخان جعفرقلیخان غلام بچه باشی حکیم الممالک آجودان مخصوص صنیع الدوله امین
السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان زین دار باشی خان محقق فرخ خان ناظم خلوت
آقا محمد علی آبدار باشی آقا میرزا محمد حاجی حسن آبدار حاجی حیدر **پنجشنبه ۶** باید برویم باش
نوراشین که یکی از دهات محال شرور ایروان است پنجاه و پنج ورس روسی راه راست هر هفت ورس
یکفرسنگ که کلیةً هشت فرسنگ چیزی کم راه است نهار را در نخجوان خورده سوار شده راندیم هوا
خوب بود تیمور پاشا خان از جلفا باینجا آمده است که تا ایروان آمده از آنجا بباکو برود و همه جا
الی منزل این هشت فرسنگ راه همراه کالسکه چاپاری خود و پسرش اسب میتاختند و بعضی اطلاعات
جغرافی از کوه و صحرا عرض میکرد که برای روزنامه ما خیلی مفید بود خلاصه قدری که راندیم رودخانه ارس

بدست چپ نزدیک شد یعنی همه جا کمتر از یکفرسنگ بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال قره
قوینلوی خالصه خوی و خاک و املاک ماکو است صحرای مرز چندان گل و سبزه ندارد دست راست
همه جا کوه است یعنی جلو کوههای خشک پست و پشت آن کوههای بزرگ بلند برفدار پیدا بود که معروف
بکوه قپان است اینطرفش خاک نخجوان و آنطرف خاک قراباغ است بحیده درس که بجاده تا دو فرسنگ
و نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسکه گاهی گل بود گاهی خشک تا رسیدیم
به بوک دوز که چاپارخانه دارد ایستادیم اسبها را عوض کردند راندیم نیم فرسنگی که رفتیم به بیچنا رسیدیم
بخیج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلبعلیخان باشند ده کوچکی بود بعد از آن ده
کوه دست راست هم دو ده دیده شد تا رسیدیم بچاپارخانه قوراق که ده بزرگی است اینجا پیاده
شده رفتیم با طاق اسبها را عوض کردند نهار کردیم کوه آقری اینجا از طرف دست چپ پیداست اگر
چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا نبود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه خیلی وسیعی دارد و در دامنه و قطر کوه آقری دو متقابل و بلند
این کوه دو قله مخروطی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که آقری کوچک میگویند و از
پای دامنه الی قله آقری کوچک اغلب مراتع ایلات ماکو است قله آقری بزرگ و طرف شمال و
مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیست از اینجا تا معبر شاه تختی
که عبور و مرور بخوی میشود یکفرسنگ راه است شاه تختی دهی است اینطرف ارس که خاک ماکو و
خوی است صحرایش آنقدر گلهای مختلف و رنگارنگ از لاله قرمز و گل سفید و سایر الوان داشت
که چشم خیره میشد بانضمی که یکفرسنگ مسافت تماما لاله قرمز و یکفرسنگ مثلا گل سفید مثل اینکه
قطعه بقطعه و در هر قطعه کاشته باشند خیلی تماشا داشت و مایه حیرت بود ماکو و قلعه ماکو هم تو دره
بود تیمور پاشا خان جا و مسکنش را نشان دادند اما پیدا نبود از اینجا بماکو هفت فرسنگ راه است
خلاصه سوار شده راندیم دو فرسنگی که راه طی شد بحالکه محال شرور رسیدیم که حالا حکومت علیحده
قرار داده اند و حاکم مخصوص دارد و بسیار جای آبادی است قراء و دهات متعدد و اشجار و باغات



زیاد مزارع حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه در یک صحرا و محوطه قریب بشصت پارچه دیه و قریه دارد سکنه
دهات جمیعاً مسلمان و ارمنی هستند امّا مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جا تا کنار رود
ارس اتصال و آب این محال تماماً از رودخانه آرپه چای است که رودخانه عظیمی است و همه آبش صرف
زراعت میشود منبع و سرچشمهٔ این رودخانه از محال دره و کوه الاگوز است خلاصه از قوی دیه و باغات
و زراعات عبور نموده سواد باش نوراشین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع امّا رودخانه
فاصله بود و لابد باید یکفرسنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دوباره برگردیم راندیم بطرف پل اینطرف
پل دیه دیزه و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند آنطرف پل دیه نور
اشین است که ارمنی می نشینند نزدیک [2] وارد منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیه ساخته — غروب [2]
و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانه خوب و بطرز عمارات فرنگستان است فوج ساخلو ایروان
سواره قزاق و مسلمان سرکردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه [3] منزل حاضر و ایستاده — و نیمه راه [3]
و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمت گذاری را بجای آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده
موزیک زدند **جمعه هفتم** باید رفت بایروان هشتاد و هفت ورس راه است چون راه دور
بود زودتر برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه ها را هم حاضر کردند سوار شده راندیم تا مسافت
زیادی از راه شبیه بدره یعنی جلگه تنگ و کوهها نزدیک بجاده بود دست چپ باز دهات زیاد دیده
شد اقری داغ هم از دست چپ پیدا بود امّا ابر و مه زیادی داشت و مانع از تماشا بود دیروز
ارس امروز خیلی نزدیک شدیم امّا چون در گودی بود آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرک
ما اینجا بیست و دو ورس راه بود دیه بزرگیست از آب رودخانه که از کوه دست راست جاری است
مشروب میشود اینجا اسبها را عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای
طرف دست راست دور میافتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور
میشود و از پشت آن کوههای برفی پیداست و دست چپ یکسر جلگه هموار است تا منتهی بکوه
اقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی میشود که آنطرف کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا

روسها که اینجا را گرفته سرحد پیشین بوده اند تا آنطرف کوه. خلاصه از جاده الی دامنه کوه آقری قریب
ده فرسنگ مسافت است همه جا رانده تا رسیدیم بدولو که هیجده ورس راه بود دیه معتبری است طایفه قاجار
قدیم دولو اینجاها می نشستند پیاده شده از پله زیادی بالا رفته داخل بالاخانه شدیم نهار حاضر کرده
بودند صرف شد آب این دیه هم از رودخانه ایست که از کوه دست راست می آید دهات اینجا دو
باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده راندیم هوا ابر شد. باران زیادی هم بارید اما تا ورود
بایروان هوا باز و آفتاب شد از دولو بقمرلو رفتیم هیجده ورس بود از قمرلو به آق حمزه لو که پانزده ورس
است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده ورس مسافت است آبادی و مزارع و دهات و باغات و اشجار
زیاد از دولو باینطرف امروز دیده شد اغلب دهات را ارمنی می نشینند این محال محال ویدی باسار
و کرلی باسار و زنگی باسار و غیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند دو ساعت و نیم بغروب مانده
شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سرکرده سواره و پیاده قزاق و غیر قزاق از هر جور
و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند شهر ایروان در میان
دره و تپه واقع است باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمین که از قدیم بوده در روی تپه و دره است
طرف جنوبی شهر را روسها و ارامنه تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها و ارامنه
سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلو عمارت کوچه طولانی
عریضی دارد و آنطرف کوچه باغ عامه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد اما کوچک است یک
مهمانخانه هم آنطرف باغ است که اغلب پیشخدمتها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه وارد
کوچه جلو عمارت حاکم شدیم یکفوج سرباز با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صف
بسته ایستاده بودند از کالسکه بیرون آمده جلو فوج راه رفتیم جنرال کاماروف که سرکرده قشون ساخلو
ایروان است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم باطاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده
بزرگی از صورت اعلیحضرت امپراطور گذاشته بودند اعیان و اشراف وجوه و معارف شهر دور تالار
ایستاده بودند حاکم ایروان یکیک را معرفی کرد کشیشان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالا ایستاده

بود..

KAMAROFF

بودند یکنفر کشیش اصفهانی نطق کشیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بعد کلانتر شهر هم که مرد قصیر القامه ایست با ریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی بینی [illegible] ما را کرد بعد باطاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جاهای دیگر را چراغان بسیار مفصل خوبی کرده بودند

سه‌شنبه ۸ در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار بکالسکه نشسته رفتیم بتماشا و دیدن اوچ کلیسا سپهسالار اعظم در کالسکه پیش پا نشسته بودند قدری که کالسکه رفت توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفتیم بمسجد جامع ایروان بقدر یکصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت دورش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند همه جا سالدات قراول ایستاده بود و علمای ایروان که اسامی بعضی از این قرار است دو صف ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتخانه ملا عباسعلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد واعظ حاجی شیخ رضای واعظ آخوند ملا مهدی ملا صادق ملا حسین بهمه التفات زیاد شد رفتیم توی مسجد این مسجد را حسینعلیخان حاکم ایروان پدر محمدخان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه خواند جمعیت زیادی از مرد و زن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای بامها بودند برگشته همانطور از همان بازار پیاده آمده بکالسکه نشسته راندیم عقب سر ما هم پیشخدمتها و سایرین میامدند از دم قلعه حسینخان سردار که دست چپ واقعست گذشتیم قلعه قدیم ایروان همین جاست دیوارها عریض حجیم مرتفع بسیار مستحکم با بروج معتبر دارد اما حالا کهنه و خرابست عمارت حسینخان از اندرونی و بیرونی و مسجد و حمام و جای نوکر و ساخلو وغیره همه در این قلعه بوده که حالا اکثر منهدم شده است سوای تالار سلام حسینخان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سر پا نگاهداشته اند که در آن تالار صورت خاقان مغفور فتحعلی شاه و خود حسینخان و بعضی صور دیگر مصور است و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد برود خانه زنگی منظر دارد که خیلی سخت است این قلعه را در حقیقه روی تپه و کوهی از سنگ بنا کرده اند یعنی طرف

رودخانه بنایش از سنگ است که دیوار را روی سنگ گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خوبی
هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تمامش از سنگ است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایروان
در تصرف دولت عثمانی بود دختری این پل را ساخته است آب رودخانه گل آلود و سیاه رنگ
از نه دره جهنمی میگذشت و تخمیناً سی سنگ بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از آنجا گذشتیم همه جا
سواره قزاق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما ناتمام است از ایروان الی اوچ
کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصحرا رسیدیم
صحرای وسیع مسطح پر گرد و خاکست اول بدیه کوهی کنبد که در طرف دست چپ راه و دهی
پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیرآباد گذشتیم دهی بسیار معتبر و پر اشجار و ارمنی
نشین است دست چپ باز دیه چوبان کره و خاتون ارخی بود تا رسیدیم بآبادی اوچ کلیسا که
دیه معتبری نیست غیر از اوچ کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از
ارمنی و غیره هم بود تا بدر اوچ کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کشیشان ایستاده بودند یک سایبان
بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کشیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر
بچه ارمنی تهنیت موزونی که تازه برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و
میرفتند همراهان و ملتزمین هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پائین
تماشا میکردند یکفوج سالدات هم با سواره قزاق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط
جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و گل چیده بودند گل یاس شیروانی تازه
باز شده بود خیلی آورده توی راهروها چیده بودند خلیفه اعظم اوچ کلیسا آمد در حیاط ایستاد نطقی
کرد همان کشیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه خیلی با بنیه است و ریش سفیدی دارد دست ما را
گرفته از پلها بالا برده رفتیم در اطاق خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورگ است از اسلامبول باینجا آمده
و رئیس تمام ارامنه است ترکی اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد سپهسالار اعظم او را در اسلامبول
دیده و میشناخت خلاصه قدری استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتیم پائین کلیسا در وسط حیاط ائع

و دور حیاط حجرات نشیمن و منزل کشیشان و راهبان است گنبد کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تمامش
از سنگ بنا شده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یکهزار و چهارصد سال قبل از این بنا شده میگویند
از بناهای جرجیس نبی است توی کلیسا چند پرده اشکال کار قدیم از اشکال حضرت عیسی و حواریون
دیده شد بعضی جاهای توی گنبد هم سفیدکاریست محراب نماز و عبادتگاه متعدد دارد
همه با پرده و پوششهای نقره دوز و غیره جائی دیگر بود پشت همین گنبد و متصل بآن از دری داخل
آنجا شدیم خلیفه میگفت اینجا را من تازه ساخته ام دو گنبد بود توی آنرا از گچ سفید کرده و
بعضی اسبابهای کلیسا را اینجا پشت شیشه ها گذاشته بودند از قبیل عصاهای خلفای سابق که هر خلیفه
یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدارند عصای زیادی با نواع
و الوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد و همچنین تاجهای خلفا که در اعیاد و روزهای
رسمی سر میگذارند که از پارچه مفتولی و گلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه های سلاطین قدیم را هم
جمع کرده زیر آینه گذاشته اند از آنجا برگشته رفتیم بمدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال ارامنه ساخته است
راه دور بود با کالسکه رفتیم مدرسه بسیار خوب معتبر مستحکمی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
پله های دو طرفی بلند بالا رفته در آن بالا گنبد مانند جائی بود صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
رفتیم نشستیم خلیفه هم روی صندلی نشست یکنفر ارمنی بچه اصفهانی رعیت ایران با دو نفر ارمنی
تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بزبان فارسی
مسلسل و خوب خواند سپهسالار اعظم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
برخاسته جای خواب و غذای شاگردها را دیدم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی الرسم
ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند شصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند از هر قسم علوم
و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب هم احدی را بشاگردی قبول نمیکنند بعد سوار شده از همان
راهی که آمده بودیم مراجعت بایروان و منزل کردیم وقت رفتن باوچ کلیسا کوه قارنی یارق
دست راست از دور پیدا بود برف نداشت اما در رشته کوههای برفی بود که محال آباران

در حوالی آنکوه است کوه آقری دماغ امروز مه چندانی نداشت خوب پیدا بود آقری بزرگ خیلی بلند
و قطور است از دماوند بنظر من قطورتر و خیلی بزرگتر آمد **یکشنبه** ۹ باید از ایروان برویم به دلیجان
صد ورس راه و قریب پانزده فرسنگ است بجمیع صاحب منصبان نظامی و غیره و حاکم ایروان نشان
برحسب شان و رتبه هر یک دادیم با جنرال کاماروف قدری صحبت شد پایش زخمی در جنگ
زوین از عثمانی برداشته است خلاصه سوار شده راندیم باز مثل روز ورود جمعیت زیاد بود کو
چهای ایروان همه پست و بلند است بعضی کوچهارا تازه روسها میخواهند صاف و مسطح کنند
محله مسلمانها سوا است یعنی یکی محله خالص و مخصوص مسلمین است و باقی مخلوط است جمعیت ایروان
بهمه جهت از مسلمان و ارمنی و روسی از دوازده هزار نفر متجاوز نیست این راهی که از توی شهر سربالا
میرفتیم آخرش بباغات روی تپه و کوه منتهی و متصل میشد شکوفه به و سیب حالا در اینجا دیده شد
اگرچه هوای ایروان گرم است اما از طهران باید سردتر باشد ملاقاتیکه من در چهل و دو سال قبل
از این با امپراطور نیکلای مرحوم در ایروان کرده بودم جویا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در
همین جائی که حالا جلوخانه حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدانگاهی بوده در چادر بوده است
و امپراطور در توی قلعه در خانهای حسین خان سردار منزل داشته و من آنجا امپراطور را دیدن کرده ام
خلاصه راندیم راه خیلی سربالا بود در راه کالسکه را از ایروان تا آنطرف دولت با مخارج گزاف
شوسه کرده و ساخته است راه پرپیچ و خمی را کالسکه بسهولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
ساخته اند از آن بالا منظر خوبی بشهر ایروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
و کوههای آقری و سرحدات عثمانی و غیره در جلو عجب عالمی داشت اما نه برای مسافر چاپاری
بلکه برای کسیکه مجبور بحرکت نباشد و آن بالا نشسته با دوربین اطراف را تماشا کند غنیمت
بشمارد خلاصه راندیم رو بشمال همه جا راه سربالا بود و کم کم هوا سرد و ییلاق میشد و کوههای
طرفین راه و تپه ها خیلی سبز و خرم بود و انواع گلها داشت بعد از آنکه مسافت زیادی سربالا
رفته قدری سرازیر شدیم تا بچاپارخانه ایلار رسیدیم راه شوسه اینجا یکمی خراب شده است

خیلی گل بود و مال بزحمت میرفت دهاتی که از ایروان تا ایلار دیده شد از نیقرار است اوّل کنه کیرسبت
دیه ارمنی و روس نشین است اینجا در حقیقت اردوی نظامی روسها بود از سربازها و مریض و عرّاده
و سربازهائیکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه
میکردند از اینجا رانده تا رسیدیم بچاپارخانه فونتانقا اسب عوض کردند هوا بسیار سرد شد
از چاپارخانه ایلار قدریکه آمدیم طرف دست راست دهی بود اسمش کوک چیمه و دهات دیگر هم
از دور در دامنه کوههای برفی ییلاقی نمایان بود تا رسیدیم بدهی که اهل اینجا همه روسی و طایفه
مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جا سربالا میآمدیم از اینجا هم بقدر یکفرسنگی سربالا رفته
بعد تا چاپارخانه فونتانقا سرازیر شده از اینجا هم بقدر یکفرسنگ و نیمی باز کمی سربالا رفته بعد
سرازیر شده و در کوههای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونتانقا که گذشتیم در
طرف دست چپ بدهی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در درّه واقع بود و رودخانه زنگی که
بایروان میرود از میان این دیه گذشته و در زیر دست دیه بدرّه کود عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
پیدا نیست و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر میشود خلاصه رانده تا باختی رسیدیم
اینجا نهار خورده بعد سوار شده تا به یلی نوفیسقا رسیدیم اینجا اول دریاچه گوکچه ییلاق است اسب
عوض کردند سکنه این دهات همه روسی هستند بواسطه رطوبت هوا و باران زمینها بسیار گل و
توی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اوّل دریاچه گوکچه ییلاق است و راه طرف دست چپ دریاچه
افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
کالسکه براحت میرفت دریاچه بسیار باصفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی هم داشت
وضعاً کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قزل آلای خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
برف دارد بعضی بی برف ولی دور و کنارش باز بقدری مسطح و وسیع است که چادر و اردو میتوان
زد بعضی طرف راه وسیع است و سایر اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
و بدنه کوهها داخل دریاچه و متصل باب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمهای زیاد بدریاچه

جای بیست یکدو رودخانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزه مثل کوه دوشان
تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود و کلیسائی در آنجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بقدر
هزار ذرع از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
آب سیر و تفرج کند دو سه ناو بسیار کوچک در کنار دیده شد قدری که رفتیم هوا ابر شد و مه از
روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخاست هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید
کوه و صحرای اطراف مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و گل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و قلل
جا با برف بود این اماکن از ییلاقات بسیار سرد و در وسط تابستان هوایش خیلی خوش و زمینش
مرتع و چراگاه حیوانات است دامنه کوهها نرم و بی سنگ و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ از
کنار دریاچه میراندیم هوا از مه تیره و تاریک و تا منزل هم خیلی راه بود کالسکه های ملتزمین و همراهان هم
خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدا نبودند تا رسیدیم به یه چوپوق لو که در انتهای این دریاچه در دامنه
کوهی واقع است سکنه اش همه ارمنی هستند از چوپوقلو کمی راه سربالا شد تا رسیدیم بچاپارخانه دیه
سیمنوفقا پیاده شده رفتیم توی اطاق سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف هم عقب سر ما بودند و
رسیدند جنرالی با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمده بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدیم
و راپورتی داد بعد معلوم شد (چاف چاوایز) که اصلش گرجی است حاکم ایالت الیزابت
پل است یعنی گنجه و قراباغ و شکی و شماخی و غیره و خودش در گنجه می نشیند اینجا خاک ایروان تمام او
خاک حکومت اوست بعد از آنکه حاکم را پرنس منچیکوف معرفی کرد و شناختیم کمال التفات را اول
پرسی از او شد خلاصه سوار شده راندیم از اینجا راه سرازیر شد هوا مه غلیظی داشت جائی دیده نمیشد
مگر طرفین راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جسته جسته درخت دیده میشد
این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا را مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
تاریک شده بود و چشم جائی را نمیدید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سرازیر شده رو بپائین
میرفت اما از بس راه را خوب و پیچ پیچ و با قاعده ساخته اند هیچ زحمت سرازیری معلوم نبود و

وکالسکه باکمال سرعت و راحت و بدون خطر میرفت امّا تمام زمین و کوه جنگل و خاکش هم نرم بود خلاصه
شب تاریک شد مهتاب کم رنگی از زیر ابر تابید درختها را میدیدم شکوفه زیادی از سیب و به
وامرود و آلو بالو بدرختهای کنار رودخانه بود بپای درّه که رسیدیم رودخانه از وسط درّه جاری
بود که بقدر بیست سنگ آب داشت همه جا راه از کنار رودخانه بود تا رسیدیم بدیه کلاونوکه
ارمنی نشین است نیم فرسنگی که ازین دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلیجان است عمارت ییلاقی جنرال
کافنارائز که در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوبیست کلّه مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ
که قلّاجهای عجیبی داشت بدیوار اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرال دارد و همین
جا زده اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم **دوشنبه ۱۰** باید بمنزل آل‌کت برویم
یکصد و پنج ورس راه است صبح زود برخواستم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار
شده راندیم همه جا سرپائین و از درّه میرفتیم رودخانه دلیجان دست چپ و درّه بود عریض
طرفین درّه کوههای بلند پرجنگل زمینها همه سبزه و گل و پرحاصل کوههای دست راست مرتفع
تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلها شبیه بکوهها و درّه ها و جنگلهای مازندرانست امّا عرض
جنگل کمست تا سرکوههای جنبین درخت دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار
جنگلی دارد بخصوص سرو و کاج کوهی که آخر جنگل زیاد است امّا طول جنگل که الی آخر این درّه باشد
پنج شش فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه و راه تکتک درختهای بارور داشت
تا رسیدیم به ترس چاپی اسب عوض کرده باز راندیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل رود دلیجان شده آبش
خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست راست افتاد همه جا همین
طور آب و سبزه و شکوفه و کوه و جنگل بود تا رسیدیم به کاروانسرا که دیهی بود و هیچ کاروانسرائی نداشت و
اسم بی مسمّی بود آنجا هم اسب عوض کرده راندیم تا اوزون تالا باز اسب عوض کرده رفتیم به نوو اقستافا
اینجا پیاده شدیم جمعیّت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی و غیره بودند نهار هم اینجا حاضر
کرده بودند صرف کردیم همین چاپارخانه ایست که پنجسال قبل در مراجعت از سفر اوّل فرنگستان

PRINCE. GAGARINE.

یکشب در اینجا خوابیده بطرف گنجه و بادکوبه رفتیم پرنس قاقارین حاکم نظمی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا باستقبال آمده بود بحضور رسید بعد از نهار سوار شده راندیم تا رسیدیم بچاپارخانه زورآیخ اسب عوض کرده رفتیم بچاپارخانه صلاح اوغلی اینجا جمعیت زیادی بود از پل رودخانه خرام که آب زیادی داشت گذشته وارد صلاح اوغلی شده اما از کالسکه پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قزاق پای کالسکه ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قزاقها در کنار همین رودخانه خانه و دهات و مزارع زیاد دارند بقدر دوازده هزار خانوار میشوند یک حدشان از طرف گنجه یعنی سمت پایین رودخانه بطایفه شمس الدین لو میرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد بسنخ کرپی و طایفه برچلو منتهی میشود طایفه برچلو جمعیت زیادی هستند از خوانین آنها هم حاضر بودند مذهب این طوایف قزاق هم شیعه است هم سنی هم ارمنی و این قزاقها دخلی بقزاقهای اصلی روس ندارند در هیئت و سبک تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه راندیم تا رسیدیم بآل کت که منزل بود هوای اینجا خیلی سرد و رطوبی است

سه شنبه ۱۱ با تفلیس بودیم چهل و چهار ورس راه است صبح برخاسته سوار شده راندیم تا دو فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و ماهورهای خاکی شد طرف چپ لاله زیاد هم روییده بود و تا مسافت زیادی همین وضع و هیئات است یعنی وسط راه دره مانند و طرفین تپه و ماهور و پست و بلندیست بعد چند پیچ خورده سرازیر میشود و جلگه تفلیس و رودخانه کر نمودار میگردد در چاپارخانه باغلوچه اسب عوض شد از اینجا راندیم تا رسیدیم سوقانلیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مأمور و روانه فرنگستان شده بود اینجا با قونسول ایران مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری و کالسکه چاپاری است توی صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند بحضور رسیدند امین الملک لباس تمام رسمی پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد بعد راندیم در سوقانلیق اسب عوض شد از اینجا قدری که راندیم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد همه جا آمده تا رسیدیم بکنار شهر در سر راه فرش انداخته در دروازه نصرت زده و قشون زیاد

بجا آورده بودند در آنجا پیاده شده راه افتادیم سپهسالار اعظم و سایرین هم از عقب میآمدند جنرال
استاروسیلسکی که پیشتر حاکم بادکوبه بود و حالا رئیس کل قورخانهٔ قفقاز و آدم بسیار خوبی است با جماعت
منصبان و کلانتر و اعیان و نجبا و اهالی شهر تفلیس و نجبای گرجی و غیره ایستاده بود و سایرین را
معرفی میکرد پرنس منچیکوف عقب بود رسید سوار درشکهٔ سربازی شده راندیم تا از کوچهها و معابر شهر گذشتیم
زن و مرد زیادی در دم باجها و منظرها و پنجرهها و کنار معابر بودند رسیدیم بجلوخان عمارت جانشین
همان عمارتیست که سفر اول هم در مراجعت از فرنگستان منزل کرده بودیم فوجی از سالدات توی جلوخان
صف کشیده و پرنس میرسکی که نایب جانشین و مردیست بسیار قابل و پولتیک دان و زبان
فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان قفقازیه از نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند
کثرت غریبی بود پرنس میرسکی همه را یکان یکان معرفی کرد دو پسر گراندوک میشل جانشین قفقاز برادر
امپراطور با لله های نظامی خودشان و غیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار بسیار جوان
های مؤدب تربیت شده آراسته هستند سنشان چهارده پانزده سال اسمشان یکی که بزرگتر است MIKHAIL.
میخائیل میخائیلوویچ و دیگری گورگی میخائیلوویچ بعد رفتیم توی اطاق نشستیم شاهزادگان هم آمده نشستند
خیلی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند با زوجه خود بطرف پطر رفته اند در تالار هم جمعیت زیادی
از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرنس میرسکی آنها را معرفی کرد بعد رفتیم سر نهار بعد از صرف
تالار نهار قدری در باغچه جلو عمارت گردش کرده با امین الملک صحبت داشتیم گلهای بسیار خوب با انواع
و الوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتیم باطاق دیگر که منظر بکوچه و صحرا داشت پنجره را باز کرده
قدری تماشای کوچه و چراغان و آتشبازی و جمعیت مردم را کردیم چراغان و آتشبازی بسیار مفصل
خوبی کردند تمام مردم از ورود ما قلباً شاد و خرم و خوشوقت بودند و کارگذاران روس در خدمات
بهیچوجه فروگذار نمیکنند از هر بابت کمال تعریف و توصیف را دارد **چهارشنبه** دوازدهم
در تفلیس توقف شد امروز باز پرنس میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجوه را در تالار بحضور
آورده معرفی نمود بعد رفتیم ببازدید شاهزادگان یعنی پسرهای جانشین از همین اطاق با اطاق منزل

آنها راه بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطاقشان چشم انداز خوبی بکوچه و صحرا داشت پرده‌های
دورنما و اشکال مختلفه متعلق بقفقاز و بعضی اسلحه و زین و یراق اسب از بالی چخوق و سجاده بدر و دیوار
و اطراف اطاق آویخته بودند بعد برخاسته پایین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت گردش کردیم شاه
زاده‌ها را هم لَلِه‌هاشان بجهت گردش بباغ آورده بودند شاه زادگان کل پیچیدند و دست ما میدادند بعد
ما را مهمانی بگرمخانه کرده رفتیم آنجا و از آنجا درآمده بموزه تفلیس که یک کوچه فاصله با این باغ دارد
رفتیم دیرکتور یعنی رئیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا با ایشان با ما بود شاه زادگان
هم همه جا با ما بودند و همه را بزبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قبیل قرقاول
و دراج و سیره و غیره در آنجا دیده شد طیور زنده کمتر بود اما در داخل موزه اسباب و نمونه‌ها و آلات و
اشیاء نفیسه و عتیقه از قدیم و جدید و از طوایف و ملل مختلفه و انواع جانورها و اقسام طیور و حیوانات
مرده و مصنوعی که از تصرف هوا و بلاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل زنده بپا داشته بودند خیلی بود
و کمال غرابت و تازگی را داشت مثلاً انواع پروانها و اقسام جانورهای بزرگ و کوچک و پلنگ
و ببر و خوک و بزرون که گاومیش وحشی است و ماهی یونس بزرگ بحر سیاه که جانور غریبی است بود
یک شتر مصنوعی مرده افتاده و لاش خور و کلاغ و روباه و شغال بادی هم روی لاشه آن نشسته
گوشت آنرا میخورند که الحق هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند نمونه‌های صنعت
بود دیگر انواع نمونه‌های معادن و نباتات و چوبهای جنگلی که اغلب این نمونه‌ها از قفقاز است همه را
با ترتیب و نظم چیده بودند بعد آمدیم بیرون باران میآمد رفتیم تا آخر باغ بحمام بسیار خوبی که از جای نشست ا
حمامیست بطرز فرنگی کوچک و گرم و خوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب را بعد از
شام بکالسکه نشسته رفتیم بباغ تماشاخانه باران شدیدی از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
مخل امر چراغانی و تماشاخانه و اجتماع مردم شده بود پیاده شده رفتیم بالا در لژ کوچکی نشستیم سپهسالار
اعظم و پرنس میرسکی و ادبیلیانی که از شاه زادگان گرجستان است و سابقاً در فرح آباد مازندران بحضور
رسیده بود در لژ ما نشستند این شاه زاده هفتاد و پنجسال عمر دارد اما باز خیلی با بنیه و با دماغ و سر زنده است

خلاصه تماشاخانه کوچکی است زنهای صاحب منصبان روس و دختران آنها و بعضی از زنهای گرجی در غرفه
بالای تماشاخانه نشسته بودند یکساعت و نیم بازی درآوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب
منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخواسته دوباره آمدیم نشستیم
پرنس میرسکی خانمها را معرفی کرد بعد از اتمام بازی رفتیم بباغ تماشاخانه اسباب چراغان بسیار خوبی
چیده بودند از آنجا مراجعت کرده آمدیم بچادریکه بالای باغ زده بودند استراحت کردیم

پنجشنبه ۱۳ باید برویم بمنزل ملیت که یک صد و هشت ورس راه و نزدیک دامنه کوه قفقاز
است ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک را باز اینجا دیدم دیروز وارد تفلیس شده است خلاصه
بشاهزادگان پسرهای جانشین نشان و حمایل ایران داده بودیم اول که بتالار آمدیم آنها را پذیرفته
دست داده و اظهار تشکر کردند بعد در اطاق دیگر که پرنس میرسکی و همه صاحب منصبان روسیه جمع
بودند رفته و در حضور هر یک اظهار التفات کرده آمدیم پائین بکالسکه نشسته راندیم تا از شهر تفلیس
خارج شدیم از تفلیس الی چاپارخانه اول که مسخت نام دارد بیست ورس راه بود و این راه بواسطه
باران زیاد گل زیادی داشت در چاپارخانه مسخت اسب کالسکه را عوض کرده راندیم تا رسیدیم
بچاپارخانه تزلقان آنجا پیاده شده رفتیم باطاق عمارت خوبی بود نهار صرف نموده بعد سوار
شده راندیم برای چاپارخانه قصبه دوشیت این قصبه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چاپار
خانه دور از ده یعنی رودخانه مابین چاپارخانه و ده فاصله است از آنجا بچاپارخانه آنانااور و
از آنجا بملیت که منزلست رفتیم امروز از تفلیس که دور افتادیم همه صحرا با سبز و خرم و پر گل و سبزه
و دهات گرجی نشین آباد معتبر طرفین راه و رودخانه کر بود و کوههای بزرگ و کوچک و جنگل و
شکوفه و حاصل دیمی و آبی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار با روح و صفا
و با تماشا بود هوا هم متصل ابر و مه و ترشح باران میشد از چاپارخانه مسخت که حرکت کردیم ابتدا
راه همه جا رودخانه کر دست راست و راه آهن هم که به بندر پوتی میرود سمت راست دیده
شد مقارن عبور ما یک ترن بخار هم راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدری که رفتیم یعنی

دو فرسنگی از تفلیس با نظرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت رو بطرف مغرب تا از نظر محو و ناپدید شد. و ما از پلی گذشته رو بشمال راندیم از بس وضع زمین و هیئت ارضی قدم بقدم تغییر و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بچاپارخانهٔ اناتور از اینجا الی منزل راه بدرهٔ تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض نداشت و رود عظیمی مسمی بآراق و از ته درّه جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر منتهی و متصل برود کُر میشود و دیگر صفای این درّه از تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پرجنگل اما اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و خرم و زمین یکسر سبزه و گل درختهای بارآور جنگلی و غیره تازه شکوفه باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه صفا و عالم غریبی داشت از هر درّه و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد خوشگوار بسیاری برودخانه جاری بود دهات و مساکن و عمارات متعدده از کرجیها در قلّهها و بغلها و درّه کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بوضعهای بسیار خوب همه جا نمایان بود و گلّه گوسفند که اغلب سفید هستند و گله گاو و گاومیشها و خوکهای خانگی و مادیان همه جا در این سبزه‌ها و مراتع بچرا مشغول بودند و گاه گاه کوههای برف دار عظیم و مهیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان درهها و شکاف کوهها پیدا بود در حقیقه شخص از غرابت و بدایع خلقت خداوندی واله و متحیر میماند خلاصه وقت غروب وارد ملیت شدیم یکفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است جلو عمارت صف کشیده بودند سرکرده آنها اسمش طرپوفسکی الکسندر ایوانویچ است اینجا جنگل کوهها تمام شد و چون خیلی سربالا آمده بودیم بواسطه ارتفاع زمین هوا بقدری سرد بود که هر قدر هم درخت دیده میشد هنوز برگ نکرده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبیست که بامر دولت بنا شده است از پله زیادی بالا رفته وارد عمارت و اطاقها شدیم چشم انداز خوبی برودخانه و درّه و کوه دارد و هوایش بسیار سرد است

جمعه چهاردهم امروز باید برویم به ولادیقفقاز و سر راه آهن صبح که برخاستم هوا سرد و ابر بود بکالسکه اسبی همه روزه نشسته راندیم راهی بود از دامنه کوه بسیار مرتفعی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران که بشهرستانک

میرفت امّا قدری بزرگتر و مهیب‌تر و مرتفع‌تر و پربرف‌تر ولی راه پیچ پیچ و خیلی خوب ساخته‌اند که کالسکه
راحت میرفت همه جا درّه‌های سبز خرّم با صفا از هر طرف چشمه‌ها و آبشارهای خوب جاری بود الحق
جای ییلاق ازین بهتر نمیشود امّا از سردی هوا در اینجاها جنگل و علف کمست بلکه هیچ نیست مگر در تابستان
که علفش بلند میشود و همه جا رانده تا بچاپارخانه و آبادی غود اور رسیدیم اینجا اوّل برف بود از
اینجا هم الی یکفرسنگ سربالا رفتیم تمام کوه و درّه‌ها پوشیده از برف و طرفین جاده مثل دیوارها
بلند و هر قدر تصور شود عریض و قطور برف بود و خیلی هم خطر و جای احتیاط بود که دیوارهٔ برف
بروی جاده و سر کالسکه‌ها خراب شود یا راه از طرف پرتگاه خراب گردد یا دیوارها و سنگ
چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه توی درّه
ها ریخته بود یک جائی را از سنگ بنائی کرده بودند مثل دالان و کوچه سرپوشیده که هرچه بهمن برف
بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه را بسته نکند گویا از اوّل بهمن برف اینجا را پر کرده بوده
بعد زیرش را خالی نموده و همانطور بنائی کرده و سقف زده‌اند که کالسکه از میانش میگذرد و در روی
بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه یکفرسنگی که از غود اور سربالا رفتیم
بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بچاپارخانه و آبادی قوبلی که زیر دست این کوه در دامنه
افتاده است منبع و سرچشمهٔ رودخانهٔ ترک از این کوهها و درّه‌هاست که کم کم زیاد شده تا میرود
از میان شهر ولادقفقاز میگذرد امّا تا شهر آبش زیاده از ثلث رود کر نیست اینطرف کوه زمینها
همه سنگلاخ و اطراف همه کوههای سخت بلند مهیب است دهات کوچک و آبادیهای مختصر
جسته جسته در دامنه‌ها و درّه‌های کوه دیده میشد خانه‌ها را از سنگ ساخته‌اند همه جا از درّه‌ها و دامنهٔ
کوهها چشمه‌های خوب آبشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بچاپارخانه و آبادی
قاضی بیک پیاده شده رفتیم باطاق حاکم ترک چای حاضر بود راپورت داد و زبان فرانسه
حرف میزد امّا تا این چاپارخانه خاک تفلیس بود نهار را صرف کرده سوار شده رانده تا رسیدیم
بآبادی و چاپارخانه لارس اسب عوض کرده راه افتادیم از اینجا بآبادی و چاپارخانه بالت

رسیده و از بالت بشهر ولادقفقاز رفتیم امروز بهمین راه از چندین پل که روی همین رودخانه ساخته بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ میافتاد تا از آخر پلی که گذشتیم دیگر همه جا الی شهر طرف راست بود از بالت بپائین کم کم کوهها عقب مانده زمین وسیع و مسطح و جلگه شد و کوهها اینجه بنظر میآید جنگل داشت و زمین و صحرا سراسر سبزه و چمن و گل بود امّا از درّه که آمدیم هیچ جنگل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش قلّههای بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گار یعنی سر راه آهن پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم و صاحب منصبان با جمعیّت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی و غیره ایستاده بودند پیاده از جلو فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم همگی معرّفی شدند از رعیّت و تجّار ایران هم در این شهر زیاد هستند و همه حاضر بودند نظرآقا وزیر مختار ایران مقیم پاریس هم از پاریس آمده چند روز است اینجا حاضر شده بود بحضور رسید خلاصه آهسته آهسته از میان جمعیّت آمده داخل کالسکه بخار شدیم ترن بسیار خوبیست قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این شهر از شهرهای جدید البنا است یعنی بیست و پنجسال است که وضعیت شهری بهم رسانده کوچها راست و وسیع مدرسهٔ نظامی معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی و بعضی دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانهای رعیتی همه کرسیت مثل خانها و عمارات رعیتی مازندران اینطرف کوه قفقاز در کنار درّه‌ها و دامنه‌ها قلاع کوچک محکم و بعضی برج معتبر ساخته اند که حالا هم ساخلو دارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهة این بوده که سابق بر این چراکسه و لزگیها گاهی از کوه گذشته شهر ولادقفقاز را میچاپیده و اسیر میبرده اند امّا حالا امنیّت است و دفع شرّ اینها شده حاکم این شهر تا چاپارخانهٔ آخری باستقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر آمده در اینجا حاضر بود فرانسه حرف میزند در گرجستان هم چون قدیماً همیشه از طرف ایران و غیره در عهد امیر تیمور و اعراب محلّ تاخت و تاز بوده در همه کلیساها و معابد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند شام را توی واگون یعنی کالسکه بخار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از بس ازدحام مرد و زن

دور

دور و اکون بود نشد لهذا لابد نشسته تا وقتی ترن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته بتماشا نشستم تمام
صحرا سبز و خرم بود صفای غریبی داشت تا رسیدم باستاسیون *مینرال نیاگوری که دست چپ توی صحرا
واقع بود کوههای اینجا آب گرم معدنی دارد گل و چمن و سبزه و صفای صحرای اینجا بوصف نمی‌آید
خلاصه سه شبانه روز متوالی از کالسکه بیرون نیامدیم متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری
و نشست و برخاست همه در ترن بخار بود استاسیونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به هر
استاسیون که میرسیدیم و کالسکه میایستاد جمعیت غریبی از زن و مرد میشد و همه صدا هورا بلند میکردند
فوج و قورخانه و آذوقه و اسباب و مایحتاج قشون متصل در راه و همه راه بود که بقفقازیه و غیره میرفت
و در استاسیونها کیسه های آرد و آذوقه و اسباب حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحراهای روسیه همه
جا سبزه و چمن است و انواع گلهای خوب دارد و در حول و حوش هر شهر و ده و قریه و آبادی هم
زراعت دیم است و کنار رودخانه ها و دامنه کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو
و کاج است درخت بید هم خیلی دیده شد توی جنگلها بلبل زیاد بود و چنان میخواندند که صدا ایشان
را توی واکون می شنیدم نزدیکی مسکو برف زیاد هنوز در زمین ها بود هر جا رودخانه و آبی دیده
میشد شهر یا قصبه و یا ده و آبادی هم لابد با آن بود و شهرهای معتبر و قصبات و دهات بزرگ
و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیاهای اینصفحات همه بادی است و خیلی هم دارند از دور پره ها
چرخ آسیابها را که باد حرکت میداد گردش میکرد خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند
کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد خانهای خوب تک تک توی چمنها دیده شد که روی
آنهارا از چوب و نی پوشیده و دور خانه را از گچ سفید کرده اند اما اینها بناهای رعیتی است خانها
بزرگان و ابنیه دولتی را روبیش را از آهن پوشیده بعضی را سرخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند
شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از ابنیه بنظر میاید سفید و سرخ و سبز و بعضی از
گنبدهای کلیساهای شهرهای معتبر مطلاست خیلی دورنمای خوبی دارد دور اینهارا همه شش کرده اند
گله گله خوک و گوسفند و بره و گاو و گوساله دسته دسته اردک و بچه اردک غاز و بچه غاز

دیگر گله مادیان و اسب ایلخی و صحرائی که در چمنها میچرند و سایر دواب و وحوش و طیور که بچرا و پرواز مشغول هستند و وضع و حالت گله‌ها و شبانها که بعضی بچه و بعضی بزرگ و پیر هستند دیگر اطفال خوک‌چران و قازچران و اطفالیکه کنار رودخانه با لخت شده بازی میکنند و زن و مرد یکه در کالسکه‌ها نشسته توی راه شوسه گردش میکنند و حالت سبزه و چمنها و رودخانه و آبها بسیار عالم خوب و خوشی دارد از رودخانه‌های عظیم مثل رود دون و رود توله و غیره عبور شد پلهای آهنی خوب بر روی رودخانه‌ها ساخته‌اند از چندین شهر عظیم گذشتیم اما از بعضی شب عبور شد که ندیدیم مثل شهر تغانروق و روستو شهر خرکوف را روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد و بزرگیست از هر قسم ابنیه و آبادی و مدارس دولتی و عمارات معتبر دارد و همچنین شهر بلگرود که سرراه بود بسیار خوب شهریست رودخانه آب و چمن سبز خیلی با صفای خوبی دارد و همچنین شهر کورسک که میگفتند خیلی شهر معتبر خوبیست اما ما ندیدیم تا به مملکت کوبان که بعد از استاوریول است وارد شدیم پایتخت کوبان کاترین اودار است این مملکت هم جزو حکومت قفقاز و سپرده بگراند دوک میشل برادر اعلیحضرت امپراطور است تمام اینجا با قزاق می‌نشینند حاکم اینجا جنرال کارالین است قزاقهای خوب سپیداندسی پوشش فوج قزاق ابواجمع اوست جمیع قزاقهائیکه در قفقاز بودند دیده شد از اینجا مأمور شده اند خلاصه روز دوشنبه هفدهم جمادی الاولی دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بمسکو مانده در استاسیون آخری که کالسکه‌ها ایستاد و هوا ابری تیره شد و شروع بباریدن شدیدی کرد قاپاروف مترجم خاص اعلیحضرت امپراطور که از پطر مأمور شده بود اینجا بحضور آمد میرزا ملکم‌خان ناظم‌الملک ایلچی مقیم لندن هم اینجا بحضور رسیده در درجه بکار پرنس دالقوروکی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود و او را همین جا دیدیم و خودم با همه صاحب منصبان جنرالها باستقبال آمده و حاضر بودند پائین آمده با همه تعارف کردیم از جلو یک دسته سرباز عبور شد زن و مرد زیاده از حدی با وجود باران آمده اجتماع کرده بودند ما بالدی الورد و با همراه سوار کالسکه اسبی شدیم فوراً باران ایستاد راندیم برای

*DON. *TAGANROG.*BELLGAROD.

عمارت کرملین انقدر کثرت مرد و زن در سر راهها و معابر بود و بطوری هورا میکشیدند و فریاد میزدند
که بوصف نمیاید و الحق همه از روی محبت شادی میکردند و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عراده
و دست و پای اسب بروند هنگامه بود و حاکم و سپهسالار اعظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بدر
عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سرایدار باشی کرملین و پیشخدمتها
و خدمه و غیره همان اشخاص پنجسال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نکرده و چون
تفصیل اینجا را از اشخاص و ابنیه مبسوطاً در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت باعاده و ذکر
تفصیل نیست وارد همان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خواستیم برویم دکاکین را تماشا
کنیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم دکاکین بسته بود هوا هم بسیار سرد بود برگشته رفتیم خوابیدیم
امروز در عرض راه توی صحرا و بغل تپها معادن گچ زیاد دیده شد که همان گچ را میسایند و بعد از
پختن بدیوارهای خانهای شهر و سایر جاها میمالند امروز از شهر طولا هم گذشتیم اینجا کارخانه تفنگ
سازی دارند سه شنبه هیجدهم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم بموزه با این عمارت سپهسالار اعظم
و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پیش منچکوف و سایرین
همه بودند گردش کردیم تاجها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این موزه هم در روزنامه سابق
نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور نیکلای مرحوم
بنا کرده است دور کرملین قلعه و توی قلعه باغ عماره دارد و بنای این قلعه خیلی قدیم است شب را
بتماشاخانه رفتیم باله‌وا بود یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن میکنند زنی که رقاص بسیار
خوبیست و در روزنامه سابق هم وصف او شد و پنجسال قبل از این هم همین جا میرقصید باز امشب
بود و رقص میکرد بعد از تماشاخانه بخانه حاکم رفتیم مجلس بال بود زن و مرد زیادی از معارف
شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکیک را حاکم با یک زنی کونتس معتوف نام که دختر عموی
حاکم و شوهرش در پطربورغ و او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیمساعتی مراجعت بمنزل شد
چهارشنبه نوزدهم را هم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم برای آهن و

TOULA

KREMLIN

سه شنبه

چهارشنبه

بطر حرکت کردیم وقت رفتن بکار پرنس دالقوروکی و حکمران کل قشون مسکو و سایر جنرالها و معارف
و صاحب منصبان همه بمشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم بهمانطور بود و صدای هورا باسمان
میرفت بکالسکه بخار که نشستیم بعد از لحظه راه افتاد و ترن همان است که بود شب معلوم میشد که از
رودخانهای بزرگ و پلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر بچهار ساعت بغروب مانده باید وارد پطر
بورغ شویم صبح که برخاسته دیدم که طرفین راه همه جا جنگل سرو و کاج وغیره است این اشجار جنگلی را
تماما دستی میکارند و بزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند بمعنی که این اراضی همه جنگل طبیعی
بوده بعد بمرور دهور اشجار کهن جنگل را بریده و میبرند و بجای آنها درخت تازه غرس میکنند و
چون زمین همه لجن و باتلاق و رطوبت و باران هم متصل میبارد و درخت زود رشد میکند و خوب
عمل میاید خلاصه تمام راه جنگل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد هوا ابر و بسیار سرد بود
نزدیک پطربورغ لباس رسمی پوشیده نشان دولت روس را زدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد
و همانطور لاینقطع جنگل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لوبان بود کا
ایستاده مامورین اداره شرقیه وزارت خارجه که اسامیشان از این قرار است بحضور آمدند.
ملینکوف لودکودسکی حاکم قلعی پطر بازی لوسکی بکر کخانوفسکی وارلاموف میلودیدف
زینویف اسکریابین لرخه حاکم نیژنی نوفرود یعنی مکاریه که با مامورین شهر انجا نان و نمک
آورده بودند بعد از ملاقات آنها و اظهار التفات نسبت بهر یک باز رانده تا در ساعت معین
وارد کار پطر شدیم اعلیحضرت امپراطور با لباس رسمی و نشان ایران و همه شاهزادگان خانواده
سلطنت از بزرگ و کوچک و جمیع صاحب منصبان با نشانهای ایران با کار که توقفگاه کالسکه بخار است
باستقبال آمده ایستاده بودند فورا پائین آمدم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
صحبت داشتیم اعلیحضرت امپراطور اولا تماما شاهزادگان خانواده خودشان را از این قرار معرفی
کردند نواب ولیعهد پسر دیگرشان گراندوک الکسی پسر دیگرشان گراندوک ولادیمیر پسر دیگر گراندوک
سرژ پسر دیگر گراندوک پول بعد نوه با ایشان را بعد گراندوک نیکلا برادرشان را که در جنگ عثمانی

سردار بودند گراندوک میشل برادر دیگرشان که جانشین قفقاز هستند گراندوک قسطنطین برادر دیگرشان
که امیرالبحر است بعد جنرالها و صاحب منصبان و سایرین که از حد بیرون بودند معرفی شدند بعد از آن
اعلیحضرت امپراطور و ما در یک درشکه سربازی نشسته درشکه را تند راندند از کوچه پوشکی که خیلی
طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بعمارت زمستانی ارمیتاج که منزل ماست در همان اطاقها
و تالار هائیکه پیشسال قبل هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده هورا
میکشیدند تا دم عمارت صداها قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدادیم
تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نایب ایشیک آقاسیها وغیره هم همه با لباسهای
رسمی خوب کلاه بوقی دوزه در جلو ما میرفتند شاه زادگان از عقب و صاحب منصبان از عقب
شاه زادگان و من و اعلیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همین طور از تالارها گذشتیم
که باز در هر یک جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و قلمی وغیره ایستاده بودند و امپراطور و من
با هر یک تعارف میکردیم از اطاقها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطریس دم در
غلام بچه های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشگل هم با لباس مصری
بودند داخل اطاق که شدیم اعلیحضرت امپراطور بجهة احترام امپراطریس عقب ماند امپراطریس آمدند
جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاه زاده خانمها و دام دونورها یعنی مصاحبین
و سایر نسوان را امپراطریس معرفی مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه گراندوک میشل جانشین قفقاز و زوجه
گراندوک الکسی و دیگران بعد نشستیم اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین هم نشستند صحبت شد
امپراطریس زن بسیار خوش صحبت با وقار متشخصه هستند بعد از پنج شش دقیقه برخاسته باز بهمان ترتیب
با امپراطور و شاه زادگان و صاحب منصبان رفتیم باطاقهائیکه منزل ما بود اعلیحضرت امپراطور همه
جا ما را الی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده بکمال مهربانی و دوستی
بجای آمده پس از آن وداع کرده ایشان رفتند مخفی نماند که اطاق و محل نشیمن اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعدد

اطاقها و تالارها بقدریست که مثلاً هر وقت کسی بخواهد با طاق امپراطور یا دیگری برود باید مسافت
خیلی طولانی طی کرده و از اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا بانجا برسد سپهسالار اعظم و سایر
ملتزمین رکاب ما هم در مراتب تحتانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از لحه سوار
کالسکه شده با سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف رفتیم بمنزل نواب ولیعهد و زود مراجعت بعمارت
کردیم دیگر انچه ما فوق آن بتصور نیاید اعلیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل
آورده بودند که خیلی اسباب امتنان باشد بعد از شام گراندوک الکسی پسر دوم اعلیحضرت امپراطور
آمدند باتفاق رفتیم بتماشاخانه در حجره پائین پهلوی سن نشستیم زوجه گراندوک الکسی هم انجا نشسته
بود مجلس رقص و باله بود امارقاصهای خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و درین
ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص را تغییر میدادند قدریکه گذشت ولیعهد
و گراندوک ولادیمیر و زوجه ولیعهد هم با گراندوک قسطنطین بهمین حجره آمدند بعد اعلیحضرت
امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از افتادن پرده برخاسته رفتیم با طاق دیگر قدری نشسته صحبت
زیادی داشتیم سپهسالار اعظم و قاما زوف و گراف ادلربرق هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است
بودند بعد باز به محل تماشا آمده نشستیم دوباره رقص شد و مدتی طول کشید پنج دقیقه بعد از تمام اعلی
حضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از تمام برخاسته باز با گراندوک الکسی پسر امپراطور
در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل امروز پرنس باریاتینسکی که مردیست در خدمت اعلیحضرت
امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به پطربورغ آمدیم این شخص ناخوشی نقرس داشت
و مدتی بستری بود و ما انوقت او را عیادت کردیم حالا صحت یافته و بنیه اش خیلی قوی شده است
و از صحت او خیلی خوشحال شدم پرنس گرچکوف وزیر اعظم مدتیست ناخوش و در خانه خوابیده است
امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم میسو بهنینه دندان ساز مخصوص را دیدم که
از راه گیلان آمده بود با ابوالقاسمخان نوه ناصرالملک که از طرف قفقاز میآمد همدیگر را در راه
ملاقات کرده هر دو یکدفعه وارد مسکو شده بودند از انجا هم هر دو در راه آهن با ما آمده و وارد

پطر شد ندوود دندان ساز موقتاً مرخصی گرفته بسوء وطن خود رفت که باز مراجعت کند

جمعه ۲۱ در پطر توقف شد امروز میخواستند عرض لشکر ببینند مانع از باران شد حاجی محسن خان معین الملک وزیر مختار که از اسلامبول بپطربورغ آمده بود بحضور رسید میرزا ملکم خان ناظم الملک برحسب مأموریتی که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرهائیکه از مسکو الی پطر در عرض راه دیدیم از این قرار است کلین تور اسپیروو بولوکویه اوکولوکا مالایاوییشرا لوبان خلاصه امروز بازدید اعلیحضرت امپراطور رفتیم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق کابینه یعنی دفترخانه مخصوص امپراطور نشستیم سپهسالار اعظم و قامارزوف هم حضور داشتند دو غلام سیاه خوش سیما بالباس مصری غلیان لی پیچ آوردند یکی را باعلیحضرت امپراطور دیگری را بمن دادند کشیدیم بعد از قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از آن سوار کالسکه شده بقصد بازدید برادرهای امپراطور رفتیم شام را مخصوصاً امشب در منزل اعلیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل خودمان رفتیم اول باطاق امپراطریس ماری الکسندرا با ایشان بازو داده قدری راه رفته گاهی ایستاده گاهی نشستیم صحبت زیاد شد اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پسرها و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانمها وغیره و پرنس بارباتینسکی و پرنس آدلربرغ و جمعی دیگر از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتیم سر میز نشستیم اعلیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپراطریس دست راست و سایرین هم هر یک بجای خود نشستند سپهسالار اعظم هم سر شام بود شام بسیار مفصل خوبی صرف شد در سر شام موزیک هم میزدند بعد از شام برخاسته باز باطاق امپراطریس رفتیم پس از چند دقیقه صحبت وداع کرده باز از تالارها و اطاقهای موصوفه گذشته بمنزل آمدیم نیم ساعتی که گذشت گراند دوک الکسی پسر امپراطور آمدند باتفاق رفتیم تماشاخانه اوپرای روس بانه در حجره پائین نزدیک سن نشستیم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست بتجربه عالی و وسیع امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب رقصیدند از افسانه و داستان جادوگرها بازی درآوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بمحل جادوگرها رسید روی تخت

زن جادوئی نشسته و روانه شد بعد خوابید پس از آن دخترهای جادو و پری آمده برای شاهزاده
قلیان و آفتابه لگن وغیره آوردند و زنهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب دور شاهزاده را گرفته
رقصیدند زدند و خواندند با شاهزاده عشق بازی کردند باز مفقود شدند خلاصه بهمین طور تا آخر مجلس
بازیهای خوب نمودند رقصهای خوب کردند آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشاخانه
اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسرها و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره ما نشستند
بعد از تمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما برخاسته بمنزل آمدیم با اینکه نصف شب بود هوا
از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچه‌ها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بچراغ نبود و از
روشنائی هوا کاغذ میشد خواند **شنبه ۲۴** امروز صبح میوگریس معاون الوزاره خارجه بحضور
آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پاراد میگویند کالسکه حاضر شد سوار شدیم
سپهسالار اعظم هم پیش ما نشست از کوچه‌ها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیادی ایستاده بود تا رسیدیم
بمیدان شان دو مارس یعنی میدان مریخ چون مریخ رب النوع جنگ میدانند باین جهة میدان
مشق را میدان مریخ مینامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که پله میخورد بالا میرفت پیاده شده رفتیم
بالا زوجه نواب ولیعهد و زنهای سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاهزاده خانمها همه
نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صاحبمنصبان و جنرالهای زیاد پیاده ایستاده بودند ناصر
الملک و حاجی محسن خان معین الملک و ساعد الملک وزیر مختار ما که مقیم پطر است با حکیم الممالک
توی چادر ایستاده بودند قاقانوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد
و سایر پسرها و جنرالها وغیره سواره میان قشون راه میرفتند گراندوک قسطنطین هم توی چادر
نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر
با شمشیر با امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند هوا امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق
حرکت کرده از جلو چادر گذشتند قریب سی هزار پیاده و سواره بود اول افواج پیاده و اطفال
و شاگردان مدرسه نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم هشتاد عراده توپ بود بعد سواره

آمد

شنبه ۲۴

[illegible] حضور سلاطین [illegible] شنیده



THE EMPEROR OF RUSSIA

آمد قبل از آمدن افواج سواره گرجی و داغستانی از سان گذشته توپخانه هم از عقب سواره های مزبور آمد توپ
های توپخانه همه فولادی و برنجی کروپ بود سواره کوراسیه زره پوش همه با کلاه خود و چهار آئینه
و با قباهای ماهوت سفید و اسبهای سیاه یکرنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه
قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند اعلیحضرت
امپراطور از اول الی آخر خود ایشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سوار کالسکه شده رفتیم خانه
پرنس الدنبورغ که نزدیک بهمین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدان است نهار را در اینجا باید صرف کرد
دخترهای متعلمات مدرسه که تحت حمایت امپراطریس هستند همه صف کشیده ایستاده بودند و جمیعاً
زبان فرانسه میدانستند و تربیت شده هستند شاهزاده خانمها و شاهزادگان کلاً آمدند رفتیم سر میز
نهار اعلیحضرت امپراطور آمدند نهار بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور در بین نهار چون کار داشتند
برخاسته رفتند ما هم بعد از نهار آمدیم منزل ایلچیهای مقیم پطربورغ را بحضور آوردند با همه احوال پرسی و ملاطفت
کرده صحبت داشتیم از هر دولتی سفیر کبیر و وزیر مختار و شارژ دفر در اینجا اقامت دارد اغلب ایلچیان
همان اشخاصی هستند که پنجسال قبل از این هم در اینجا دیده بودم مثل ایلچی انگلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی
ایلچیان کبیر از این قرار است فرانسه جنرال لوفلو انگلیس لارد لوفتوس اطریش بارون دولانژنو
که یک پا ندارد و بیست سال قبل از این در جنگ مجارستان پایش را گلوله برده اما با پای چوبی خیابان
راه میرود که هیچ معلوم نیست پا ندارد ولی عصائی در دست دارد آلمان مسیو شوئنتیز ایتالیا مسیو
نیگرا بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید امشب را در منزل مخصوص اعلیحضرت امپراطور بشام رسمی دعوت
شده ایم رسماً بانجا رفتیم امپراطریس و شاهزاده و پادشاهزاده خانمها وغیره جمعیت زیادی بودند از
ایرانیها و ملتزمین رکاب ما سپهسالار اعظم و عضدالملک و نظرآقا و ناصرالملک بودند شام ملوکانه
بسیار مفصل با عظمی صرف شد از صاحب منصبان و جنرالها هم جمعی بودند اعلیحضرت امپراطور بسلامتی ما
جامی نوشیدند فوراً از قلعه پطروپاولوسک شلیک توپ کردند یعنی بواسطه تلگراف بانجا
خبر دادند بعد ما هم جام شربتی بسلامتی امپراطور و امپراطریس آشامیدیم خیلی خوش گذشت بعد از شام

*LOFTUS. * JENERAL - LOFLO.

آمدیم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده بسیرک رفتیم که مثل تماشاخانه جائیست و انواع بازیها بخصوص
اسب بازی درمیآورند و بتفصیل وضع آنرا در روزنامه سابق فرنگستان نوشته‌ایم اما عجب سیرکی است
امثال اینها شده است یعنی چند نفر ایطالیائی و انگلیسی وغیره کمپانی شده ساخته‌اند مثل سیرک پاریس است جمعیت
زیادی بود در حجره من اول همین گراندوک الکسی پسر اعلیحضرت امپراطور بود بعد از چند دقیقه امپراطور هم
آمدند شاهزاده خانمها و سایرین هم در حجره بزرگ دیگر بودند پیشخدمتها و ملتزمین با هم همه آمده بودند بازیهای
عجیب از حرکات اسبها و بازیگرها از قبیل شلیک زدن و معلق زدن روی اسب در سر تاخت بطورهای
مختلف و با کمال تردستی و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران میماند اسبها را طوری رام و مطیع کرده و
تربیت داده‌اند که گویا زبان میفهمند با یک اشاره میدوند میایستند دست بالا میکنند زانو بزمین زده
سلام میدهند و هکذا انواع و اقسام حرکات خلاف عادت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای قوی بعضی
بچه‌ها را بطوری در روی دست و سر خودشان بازی میدادند که بتصور نمیآید مثلاً مردی میخوابید پنج
شش بچه ده دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میداد و مثل اینکه چند بچه گربه یا بچه گنجشک
را بازی بدهد پسرها و دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد
در سر تاخت اسب از حلقه‌ها و دایره‌ها میپرید و باز روی اسب میافتاد یک دختر بکلی دنیائی بسیار
وجیه خوشگلی که جزو اجزاء و بازیگرهای سیرک و اسمش بسین است روی سیم تلگراف بند بازی میکرد و راه
میرفت بی مدد لنگر و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود والحق دختر بسیار خوشگل خوش اندام همه چیز تمامی بود
بعد از روی سیم پائین آمده بنای گلوله بازی گذاشت یعنی که چهار پنج گلوله بقدر نارنج در دست داشت و
اینها را متعاقب هم بسرعت بهوا میانداخت و میگرفت و باز سه بطری شیشه بهوا میانداخت و میگرفت
با کمال سرعت و تردستی بعد بازیهای عجیب دیگر بازی درآوردند تماشای کاملی کرده رفتیم منزل
یکشنبه ۲۳ صبح رفتیم حمام حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شیرهای متعدد و سایر محسنات حمامی همه در آن
جمع بود از حمام درآمده بمحض اینکه بمنزل آمدیم ابر و رعد و برق شد و باران شدیدی بارید مثل سیل بعد قطع و ساکت
شد امپراطور یکزوج گلدان چینی بسیار ممتاز خوب بجهة ما هدیه فرستاده بودند دیده شد امشب را در خانه نو

ولیعهد دعوت شام نموده است نزدیک شام رفتیم اینجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت انچکوف
باغ مخصوص جمع بی دارد زوجه نواب ولیعهد و شاهزادگان خانواده سلطنت همه بودند سپهسالار اعظم و عضدالملک
و ناصرالملک و حاجی محسن خان معین الملک و سایر ملتزمین هم همراه ما آمده بودند رفتیم نشستیم زوجه ولیعهد
دست چپ و کونتس باید که از نسوان محترمه معروفه است دست راست ما نشستند شام صرف شد بعد از شام
بمنزل آمده رفتیم بتماشاخانه باله بود شبیه موشکو بار آورده بودند لباس آنها را پوشیده و رقص آنها
میکردند بسیار خوب زدند و خوب رقصیدند پرده های خوب از طلوع آفتاب و ماه نشان دادند اعلیحضرت
امپراطور هم آمدند با ایشان پس رفته گشتیم در میان سازهای تماشاخانه یک کمانچه بسیار بزرگست یک
کمانچه قدری از آن کوچکتر یک چنگ که هارپ میگویند چند شیپور موزیکان یک طبل و سنج باقی همه کمانچه
کوچکست اما کمانچها شبیه بتار ایران است قدری پهن تر که با تیر کمانچه کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با
گراندوک الکسی باز در یک کالسکه نشسته رفتیم بمنزل امشب نشان تمثال خودم را که مکلل بالماس بود
بگراندوک الکسی دادم دوشنبه ۲۴ امروز رفتیم به پطرهوف با کالسکه بخار سه ربع ساعت راه است
در بین راه جاهای بسیار خوب دیده میشود در کار پطرهوف پیاده شدیم جنرال و مباشرین و موظفین
پطرهوف همان اشخاصی هستند که در سفر سابق هم بودند جنرال مسن است پرنس منچیکوف و سایرین از
رجال روس تماما و از ملتزمین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت نهار حاضر کرده بودند صرف کردیم
توی عمارت یک پرده کبلن کار استادان فرانسه نصب کرده اند صورت پطرکبیر است که در قایق
شکسته نشسته و دو نفر ملاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پطر سکان را گرفته و فرمان میدهد بسیار
خوب پرده ایست نظیر ندارد خلاصه بعد از نهار پائین رفته قدری پیاده گشته کنار حوضها و فواره ها
راه رفتیم از جمیع فوارها بهمان طورها که در روزنامه سفر سابق وصف شد آب میجست الحق ییلاق از این بهتر
نمیشود بعد بکالسکه نشسته باز مفصلاً در خیابانها و لب حوضها و جدولها گردش و تماشا کردیم باز مردم تماشا
از بچه و بزرگ خیلی بود هوای اینجا اینقدر سرد است که حالا تازه اشجار برگ میکنند اگر بنفشه و بیدمشک
اینجا ها میبود حالا اول آن بود عصر بلندی بکار آمده بکالسکه بخار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب را قبل از

ورود به ورشاو
سه شنبه

صرف شام بتماشاخانه اوپرای روس رفتیم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاهزادگان و سایرین هم آمدند
بازی بسیار طول کشید من چون پیرم درد میکرد و اندکی کسالت داشتم پرده آخری برخاسته با امپراطور
وداع کرده باتفاق گراندوک الکسی بمنزل آمدیم سه شنبه ۲۵ از پطر باید بوارساوی برویم در ساعت
ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت اعلیحضرت امپراطور با سایر شاه
زادگان و همه پسرهایشان بمنزل من آمدند بسیار مهربانی و گرمی راه افتاده از تالار بتالار گذشته
تا رسیدیم باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور نشستیم خیلی صحبت شد بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطور
رفتیم باطاق امپراطریس آنجا هم قدری نشسته مجلس را با کمال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت
امپراطور پایین آمدیم پالتو من حاضر بود اعلیحضرت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند
پوشیدم و گفتم چون در این وقت پالتو شما را پوشیدم اغور سفر من خیر است پس از آن با اعلیحضرت امپراطور
بدرشکه سربازی نشسته راندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هورا میکشیدند از همان راه دیروز
که بکارپطرهوف رفته بودیم رفته نزدیک کارپطرهوف انحراف نموده بدست چپ راندند تا رسیدیم بگار
وارسوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاهزادها و برادرهای اعلیحضرت امپراطور و جمیع سردارها و
صاحبمنصبان هم حاضر شده بودند با یکیک از شاهزادگان و خانواده سلطنت دست داده وداع
کردیم دیگر با اعلیحضرت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم و باز اعاده میشد تا آخر وداعی با کمال
افسوس کرده رفتیم توی واگون یعنی کالسکه بخار باز اعلیحضرت امپراطور هم آمدند توی کالسکه مجدداً دست
داده اظهار کمال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت و دوستی کاملاً بعمل آمد پس پیاده شده
باز با شاهزادگان ایستادند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی هم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی
کردند تا حرکت کالسکه سریع شد و از نظر غایب شدند و ما راندیم این ترن بسیار ترن خوبیست کالسکه
من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل ملتزمین و همراهان هم خیلی خوبست و همه کالسکها بهم راه
دارند نهار را در حرکت ترن خوردیم نهارخانه در عقب واگون ما واقع شده بود که سپهسالار اعظم و
ناصرالملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند بطرف نهار بخورند و ناچار آمدند و

ورفتند در استاسیون اوّل که کالسکه ایستاد و اکون سپهسالار اعظم را باز کرده بردند عقب بستند این بستن و باز
کردن و پس و پیش نمودن و رفت و آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه راندیم همه صحرا چمن و گل است و رود خانه
و جنگل جنگلی است انبوه و بی انتها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند برای
سوخت راه آهن و تعمیر چوبهای پوسیده کهنه کالسکهای بخار که هر دو سال یکمرتبه باید عوض شود طرف
عصر بشهر پسکو رسیدیم حاکم شهر و جنرالها و اعیان و اشراف و کارگذاران حکومت و سکنه و رعیت از زن و مرد
و هم فوج سرباز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استاسیون ایستاده بودند
کالسکه ایستاد پائین آمده از جلو صف سرباز و صف شاگردان مدرسه گذشته با حاکم قلمی و نظامی اظهار
التفات کردیم برگشته بکالسکه نشستیم و حرکت کردیم شب را در راه آهن خوابیدیم از شهر ویلنا که از شهرهای
نظامی و شهری معتبر است و قشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در آنجا هست در شب وقتیکه خواب
بوده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقلین و صاحب منصبان با همان شبانه دم استاسیون برای احترام و دیدن
ما حاضر بوده اند افسوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جائی و کسی را ندیدم خلاصه صبح که از خواب
برخاسته دیدم عجب صحرای با صفای خوبیست بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هرچه بخاک
لهستان نزدیک میشدیم هوا گرم تر میشد یعنی نسبت به پطر قدری گرمتر ولی باز خیلی سرد بود یاس شیروانی
در استاسیون بین راه دیده شد که تازه شکفته و دست آمده بود علف گندم اینجا با بلند شده و خوشه بسته
ولی هنوز سبز است امّا در پطر علف گندم هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود ؛
ساعات روز و شب و ارسوی همیساعت با پطر تفاوت دارد یعنی همیساعت زودتر طلوع و غروب میشود
با معقول شبی دارد که تاریک میشود در پطربورغ که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه غلّه را در این
جاها خیلی خوب و با دقت میکارند زمین را باکمال قشنگی کرو بندی میکنند خیلی خوب بنظر میآید دیروز
وقت غروب آفتاب حمرتی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار
قشنگ و با تماشا بود در این صحراها که کوه کمست و نزدیک بقطب شمالیست آفتاب در طلوع و غروب
چشم را کمتر میزند و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استاسیون آخری حاکم قلمی شهر

وارساوی که اسمش بارون دیدم و مرد خوش روی بلند قامتی است توی واکون بحضور آمد در ساعت هفت
فرنگی که یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر وارسو شدیم بین راه باران زیادی آمد اما در ورود
بشهر ایستاد نزدیک بگاری که باید در انجا پیاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لهذا باید
برگردیم بگار دیگر و در انجا پیاده شویم ترن را براهی دیگر گردانده از زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
راه آهن ساخته اند گذشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معتبری دیگر که بر روی رودخانه ویستول
ساخته اند عبور کردیم رودخانه بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی و منصب بدریای شمال
بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون اول با روسها کرده و همچنین جنگهای شارل
دوازدهم پادشاه سوئد با لهستان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بگار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی با صاحبمنصبان
زیاد ایستاده و فوجی از سرباز هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار قصیر القامه و کبود چشم
ریشهای سفیدی در گونه ها دارد و چانه را میتراشد و هشتاد سال از عمرش میگذرد مرد بسیار مجرب کارآزموده
رشیدیست و خیلی طرف اعتنا و اعتماد اعلیحضرت امپراطور است میگفت در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل
از این باشد برای استرداد اسرای روس با سفیری که در آنوقت مأمور ایران بود باصفهان و قم و طهران
راهم دیده ام اسمش کنت دکونیز بود حالا در حقیقت فرمانفرمای لهستان روس است خلاصه از صف سرباز
گذشته بکالسکه روبازی نشسته راندیم از کوچهای متعدد عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد ایستاده
هورا میکشیدند فریاد میکردند افواج هم الی الصف راه ایستاده بودند وارسو شهر بسیار قشنگی است
کوچها همه با چراغ گاز است میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد و حوض بسیار بزرگی در باغ است
فواره خیلی قشنگی از وسط آن میجهد اسم باغ را ژاردن ده ساکس میگویند خلاصه عمارت و باغی که برای
منزل ما معین و حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و تا انجا یکساعت راه بود و مسافت زیادی طی
کرده تا بانجا رسیدیم این عمارت را قصر لازینکی میگویند و از بناهای ستانیسلاس اگوست است که تقریبا یکصد
سال قبل از این پادشاه لهستان بوده است خیابانهای بسیار خوب پر درخت که اشجارش جنگلی و همه سبز

خرّم بود و از گردشگاههای خوب پاکیزه گذشته تا رسیدیم بدر عمارت که در میان این باغ وسیع مشجّر واقع است
اینجا هم جمعیّت زیادی از زن و مرد بود حاکم اغلب صاحبمنصبان را معرفی کرد بعد رفتیم بالا اگرچه این عمارت
در پیش عمارات دولتی مسکو و پطر نقلی ندارد امّا بسیار خوش وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیثیت
اثاث البیت و اسباب اطاق هم از آئینه و میز و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت امتیاز و ترجیح را دارد
منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب باصفا است و اصل عمارت دو مرتبه است و دو شب
موزیکانچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یکدسته سازنده و مطرب تماشاخانه هم
که با کمانچه‌ها و موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا مدّتی همان پای عمارت زدند و خواندند
شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه بالوان مختلفه بدرختها آویخته بودند توی آنها چراغ
زیاد بوضعهای مختلف بود مثل چراغان پریها بسیار خوش آیند بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
توی باغ گردش کرده بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا بیرق ایران و روس زده بودند
تماشا و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی گچ یک
صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند بهمین جهت تمام این اطاقها را اطاق چینی میگویند یک مجسمهٔ
نیم تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجّاری شده است صورت زن بسیار خوشگل کلاه خود به
سر دارد و قراقوشی بالای کلاه خود است زلفها از زیر کلاه خود ریخته خلاصه حجّاری باین خوبی و امتیاز
کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یا زن او بوده است که استانیسلاس
اوگوست باشد و اسم این زن کونتس گرابوسکا است هرقدر شخص باین شکل بیشتر نگاه کند بیشتر مایل میشود و این
پادشاه خیلی معشوقه باز بوده است در این اطاقها اغلب اشکال معشوقهای خود را داده است چه حجّاری
کرده چه در پرده کشیده اند امّا این حجّاریها نه این است که بجائی نصب و چسبیده باشد همه را علیحده
ساخته روی میز و گوشهای اطاق گذاشته اند شهر و ارسوی خیلی آباد و پر جمعیّت است دویست و پنجاه
هزار سکنه دارد و مذهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است باقی یهودی هستند نصف
این شهر تقریباً یهودیست و کلیّةً در مملکت لهستان روس دو کرور یهودی دارد خلاصه در عبور از راه

آهن از پطر الی مملکت پولون که لهستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه گذشتیم اول
پسکو بعد ویتبسک دیگر کوه لو پس از آن ویلنا بعد گرودنو آخر ورشو چهارشنبه بیست و یکم
در ورشو توقف شد صبح که برخاستم هوا ابر بود و باران شدیدی میبارید نهار خورده بعد از نهار
پیاده قدری در باغ و خیابانها گردش کرده الی نارنجستان و باغچهای نزدیک عمارت بلودر رفتیم باغچها
بسیار قشنگی بود گلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لهستان و در حقیقه
داخل همین باغست حاکم ورشو در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته
راندیم برای تماشای شهر و قلعه نظامی که امپراطور نیکلا بنا کرده است دیروز هنگام ورود وقتیکه از رود خانه
گذشتیم این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه مزبور
تمام دیوار باره و خندق قلعه سبزه و چمن است از رطوبت هوای این مملکت است که همه جا
طبیعتاً سبز است هوای گیلان و مازندران را دارد پیاده شده همه باستیانها و انبارها و توپهای قلعه را
دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده از راه دیگر رفتیم بباغ عامه شهر که دیروز اجمالاً وصف آنرا کردیم
باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فوارهٔ بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد درختهای بسیار قوی
و سبز خیابانهای وسیع و طولانی زمین باغ همه چمن بهمه جهت باغ بسیار خوبیست زن و مرد زیاد در باغ گردش
میکردند بعد از گردش معاودت بمنزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتیم تماشاخانه راه
دوری داشت سپهسالار اعظم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم آنجا بود از پله رفتیم بالا در
حجره نزدیک بن نشستیم سپهسالار اعظم و حاکم هم پیش ما نشستند تماشاخانه نه چندان بزرگ و در وسعت هم متوسط است
امشب باله بود بسیار خوب بازی در آوردند. و رقاصهای پلندی یعنی لهستان بسیار خوشگل بودند و خوب
رقصیدند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمدیم پنجشنبه ۲۲ باز در ورشو اتراق است امروز هوا خوب بود
بعد از نهار سوار کالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتیم تماشای موزه شهر در این شهر موزه ایست از
بناهای سلاطین قدیم لهستان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد روسها مرمت و تکمیل نموده اند از
هر نوع حیوان ینگی دنیائی و افریقی و سایر ممالک و اقسام طیورها انواع صدفها و ماهیها و غیره در اینجا

BELVEDERE.

جمع کرده اند یعنی همان حیوان مرده را مثل زنده با همان پر و پوست و هیأت نگاهداشته و در پشت قفسهای
آیینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده قدری در شهر قدیم وارسو که داخل
همین شهر است گشتیم پس از آن رفتیم بحمام حمام بسیار خوبیست البته بقدر صد یورت و فضا دارد که هر
یک حمامی است بیرون آمده رخت پوشیده برخواستیم برویم صاحب این حمامها که اسمش موسیو فایانس*
است گفت عکاسخانه بالای همین حمام است بیائید عکس بیندازید رفتیم بالا لابراتوار خوب و چشم انداز
بسیار خوبی برودخانه ویستول و قدری از شهر داشت چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار شده آمدیم
منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک رفتیم سیرک اینجا را تماماً از چوب ساخته اند از سیرک پطر
قدری کوچکتر است اما جمعیت زیادی بود صاحب سیرک سالامون ناحی است المانی زن بسیار
خوشگلی دارد که خود زن هم بالباسهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد
بازیگرهای این سیرک انگلیسی هستند در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحکت درآوردن معرکه میکردند
خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب را مثل آدم بلکه بهتر از آدم تربیت کرده اند دیگر سگها
بازی میدادند چه قدر خوب هرچه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجا میآوردند خلاصه فرمانفرما هم
بود سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و با تمام رسید برخاسته
آمدیم منزل در جلو عمارت توی باغ یعنی لب دریاچه مجسمه های بزرگ مرمر بسیار خوب متعدد چیده اند
توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک بکنار و در آنجا تماشاخانه سرباز تابستانی کوچکی ساخته اند
ستونها دارد بطرز رومنهای قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جائی هم برای نشستن تماشائیان ساخته اند
که آنهم سرباز است صندلی زیاد در آنجا چیده اند در فصل گرما و تابستان آنجا ساز و آواز و رقص
و اسباب تماشاخانه را هم مهیا میکنند جنرال بزاک را که در سفر اول مهماندار ما بود یعنی پاسکوویچ
پنجیکوف همراهی میکرد روز دوم ورود بپطر در آنجا دیدم جنرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو
جنرال گورکو بوده است مدتیکه در پطر بودیم با زهمه روزه جزو مهماندارها بود جمعه ۲۸ باید برویم به برلن
صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

[Margin, left: ۲۸ جمعه]

[illegible]

* FAIENCE

فرنگی با سپهسالار اعظم بدرشکه نشسته راندیم برای گار چون صبح بود هنوز مردم همه از خواب برنخاسته بودند و
معابر و کوچه‌ها خلوت بود تا رسیدیم بگار برلن فرمانفرما و همه صاحب منصبان کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند
بعد از اظهار التفات بهمگی سوار واگون شدیم چون راه آهن المانها تنگ‌تر از راه آهن روسهاست و این
ترن یکسره باید به برلن برود ترن را عوض کرده بودند این ترن مال اعلیحضرت امپراطور المان است خوب
واگونها دارد اما بواسطه تنگی راه آهن کالسکه‌ها کم عرض است خلاصه بعد از جابجا شدن ملتزمین و همراهان
براه افتادیم نهار در واگون صرف شد طرفین راه همه سبز و خرم و پر گل و آبادی پر حاصل است مملکت
لهستان خیلی آبادتر از مملکت روس است آسیای بادی در آبادیها زیاد دیده شد لقلق در صحراها فراوان
بود یک وجب زمین خالی و لم یزرع در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت و حاصل را چه قدر
خوب و باسلیقه کاشته اند الی پانزده و بیست فرسنگ از راه طرفین بعضی جنگل و درختی نداشت مگر بمسافت
زیادی از دور بنظر میرسید بعد از طی این مسافت باز مثل سابق جنگل سرو و کاج و غیره انبوه و پیوسته و متصل براه
شده و دیگر الی برلن تمام صحرا همین طور یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و گل یا جنگل در تمام خاک لهستان
روس در حقیقت ده و قریه و آبادی متصل بهم بود الحق منتهای آبادی را دارد و اغلب زراعات هم
دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت با راه آهن بسرحد پروس رسیدیم پرنس منچیکوف طوتین آمده
مرخص شده رفتند سرحد روس و المان الکسندروا است مهماندار پروس آمد توی واگون جنرال ریش
سفید قوی هیکلی است اسمش بارون دلون میرزا ملکم خان ناظم الملک هم بحضور آمد امروز در استاسیونها
عرض راه لهستان روس که کالسکه دو سه جا ایستاد آنقدر از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه
آهن ازدحام و جمعیت کرده بودند که بیم خطر و نزدیک بود چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند اجر
اینها را دست بدست از بالای سر مردم در میبردند پس مردم همدیگر را فشار میدادند و زد و خوردی
کم مانده بود همه زیر کالسکه‌ها بروند خلاصه از الکسندروا براه افتادیم * اما الکسندروا مال دولت
روس است تا رسیدیم بشهر قورن که مال پروس است قلعه سخت معتبری دارد گویا رودخانه ویستول
هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر برون برک در برون برک کالسکه‌ها ایستاد حاکم و جنرال شهر بحضور
آمدند

آمدند بعد رانديم در شهر کوسترين در استاسيون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتاديم کم کم شب
طالع و هوا تاريک شد بايد در ساعت دوازده که نصف شب است به برلن برسيم از سرحد روس هم باینطرف
طوری کالسکه را تند میرانند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد و باد هم از جلو بود که دود ذغال و غیره را
به هر چه بود بکالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد گار شهر برلن شدیم باز دران نیمه شب جمعیت و ازدحام
بود و ادمیزدند و هورا میکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دویده نصف شب
توی کوچه‌ها داد میزدند وارد عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم
اما خیلی بنظر خوش وضع و با زینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبه سلخ جمادی الاولی
صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از روزهای عجیب و غریب دنیا محسوب میشود ساعت
دوازده که ظهر باشد اعلیحضرت امپراطور گیلیوم اخبار داده بودند بیایید بدیدن من حاضر و مستعد و رفتن
ایشان شدیم اعلیحضرت امپراطور در کالسکه بسته نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده بودند
سر ساعت معین
همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور با نهایت قدرت و قوت و بشاشت
از کالسکه بیرون آمده آمدند بالا تا بهم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهربانی از چند اطاق گذشته
در اطاقی روی صندلی نشستیم پرنس فردریک شارل سپهسالار هم که برادرزاده اعلیحضرت امپراطور است
با پسر کوچک نواب ولیعهد که اسمش پرنس هانری است و در مدرسه بحریه تحصیل میکند و پرنس ژرژ
خواهرزاده اعلیحضرت امپراطور حضور داشتند اعلیحضرت امپراطور الحال هشتاد و یکسال تمام از عمرشان
میرود اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمرشان هیچ خمیده نشده
و علتی هیچ در مزاجشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس کنگره که چند روز دیگر در
برلن برای اصلاح امور واقعه مابین دولت روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان آمد
میگفتند میخواهم بآب گرم امس بروم و برای همین کار کنگره معطل هستم خلاصه دیگر میگفتند یک
کشتی خوب ما این روزها در دریای انگلیس بکشتی دیگر خورده و کشتی ما غرق شده است و این بدبختی
در دریای ما روداده است دیگر میگفتند ولیعهد ما همه اولادش سوای این یک پسر که اینجا است

PRINCE. GEORGES. *

در انگلیس هستند امپراطریس هم در رویه باد است پرنس بیزمارک صدر اعظم هم در ییلاق خودش ناخوش است
اغلب شاهزادگان و وزرا در برلن نیستند و ما در اینجا تنها هستیم بعد از صحبت های زیاد برخواستند
با کمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحب‌منصبان و جنرالهای خودشان را معرفی کردند
و ما برگشتیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد ما و سپهسالار اعظم و جنرال مهماندار سوار شده رفتیم بازدید اعلیحضرت
امپراطور که در عمارت علیحده پائین‌تر از این عمارت می‌نشستند از پله بالا رفتیم اعلیحضرت امپراطور تا دم
پله استقبال کردند رفتیم در اطاق که پنجسال قبل هم همانجا ملاقات اتفاق افتاده بود در روی صندلی نشستیم
سوای سپهسالار اعظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور گفتند در ساعت
پنج ملاقات دوباره در سر شام رسمی خواهد شد با کمال خوشحالی قبول دعوت کرده پائین آمدیم سوار کالسکه شده
رفتیم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت
شام مراجعت کنیم در بین امین الملک با کمال پریشانی داخل اطاق شده گفت نشنیده اید گفتیم چه شده است
گفت اعلیحضرت امپراطور را با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل بمنزلشان نمودند بسیار
تعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده تفصیل چیست گفت بعد از مراجعت شما از منزل اعلیحضرت
امپراطور چون ایشان عادةً باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه روباز نشسته از همان
کوچه خودشان که اسم کوچه تیلول باشد) توضیح اینکه تیلول* درختی است شبیه بنارون ولیکن گل
معطری دارد) سر پائین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفتند از دم مهمان
خانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود هم بر سر داشته و تنها با یکنفر پیشخدمت
بوده اند که ناگاه از مرتبه سیوم مهمانخانه دری باز شده شخصی با تفنگی که با چهار پاره زیاد پر کرده بوده است
سر امپراطور را قراول رفته دو تیر خالی میکند چهار پاره ها بسر و گردن و تن اعلیحضرت امپراطور خورده
میافتند پیشخدمت ایشان زیر بغل گرفته بمنزل میبرد و بکلی معلوم است از ورود ما به اینجا و این حادثه چه حالتی برای
ما دست میدهد در برلن در وقتیکه ما حضور داریم همچه قضیهٔ بزرگی اتفاق افتد زیاده از حد بمن بد
گذشت و فی‌الفور همهمه و هیجان غریبی در شهر برخاست تمام اهل شهر از زن و مرد و بزرگان و اعیان و اشراف

* TILLEUL.

وسفرای خارجه وغیره میدیدند وبطرف عمارت اعلیحضرت امپراطور مثل مور وملخ مردم جمع شده میآمدند
ومیرفتند بولتن احوال امپراطور را) یعنی ساعت بساعت تفصیل وشرح حال) فوراً جراح وحکما چاپ
کرده بمردم میدادند مردم جوقه جوقه درکوچها میخواندند تا این آمد ورفت وهجوم مردم وقال ومقال
بدون هیچ بی نظمی واغتشاش وصدائی بود وحالت مردم ورعیت وسپاهی وشهری وبزرگ وکوچک
هیچ تفاوتی نکرده بود وبهمان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه درکوچه عمارت امپراطور جمع میشدند وازدحام
میکردند وفی الفور جراحان واطبای خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جنرال مهماندار ما ساعت
بساعت خبر میاورد که یاسی وچهار چهار پاره بسر وگردن وبدنشان فرو رفته است سه چهار عدد را
بیرون آورده بودند الحمد لله که کلاه خود سرشان بود والا بری بود جمیع کلاهشان سوراخ شده است
ازحوالی شانه وگردن جمیع لباسشان پاره وسوراخ گردیده هیچکس خبر درست صحیحی از اعلیحضرت امپراطور
نمیداد که واقعاً معلوم شود چه طور ودرچه حالت هستند خلاصه یکنفر زن هم توی کوچه بعد از حدوث
اینواقعه داد میزده است که خوب شد امپراطور را زدند مرده است یا نمرده است آنزن بدذات را
گرفتند وآن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه یکنفر پولیس را هم زده بعد
طپانچه هم بسر خودش زده است اما گفتند نمرده است اسم این شخص دکتر شارل نوبلینک واز ورزنده
خانواده معروفست وبرادر او هم درقشون خدمت میکنند اما اینها ازطبقه موسوم به سوسیالیست ودمو
کرات هستند که برضد قوانین وتسلط جدید اعلیحضرت امپراطور وپرنس بیزمارک هستند چه درقانون
مذهبی چه دردولتی سه هفته پیش ازاین هم یکی ازهمین طبقه مذکوره طپانچه شش لوله با امپراطور انداخته اما
صدمه وآسیبی نرسیده بود وخلاصه مهمانی ودعوت شام وتماشاخانه وغیره همه بهم خورد ما هم از
روی دلتنگی وبجهت مشغولیت قدری اطاقها واماکن این عمارت را گردش وتماشا کردیم اطاقهای
بسیار خوب با پردهای نقاشی ومبل خیلی ممتاز (که عبارت از اثاث البیت است) واسباب نفیس
دارد هر اطاقی یکرنگ پارچه با چهارچوب بدیوارها نصب کرده اند مبل هم همان رنگ است
سنگهای سماق والوان یکپارچه چه بزرگ وکوچک بدیوارها وغیره خیلی نصب است بعد بمرتبه بالا رفته

دیدیم انبار پرده ها و صورتهای باد است که هر چه پرده نقاشی خوب بوده در اینجا انبار کرده اند یک پرده
بزرگ صورت من هم اینجا بود بعد منزلهای پیشخدمتها و غیره را قدری گردش کرده آمدیم منزل نماز کرده قرآن
خواندیم یکساعت و نیم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر کردند سوار شده رفتیم بگردش تا رسیدیم ببیلگاه و
باغچهها و اول پارک دور آثار فتح جدید اینجا از کالسکه پیاده شدم زن و مرد و بچه زیادی دور ما را گرفتند
قدری تماشا کرده از مرتبه اول هم بالا رفتیم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند در سفر اول اینجا که قبل
که باینجا آمدیم این بنا ناتمام بود سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگ سخت چه سنگی که مثل
جواهر است از جنس سنگ سماق اما رنگ برنگ و پارچهای کلفت و حجیم طویل و عریض چند ستون قطور
بزرگ بلند دور این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماقست میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار
بلندیست از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بالداری از مفرغ ریخته و ساخته
و نصب کرده اند که واقعاً گویا ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و مهیب است صورت
جنگهای با فرانسه و نمسه و دانمارک را از برونز و مفرغ در اطراف بنا در آورده اند بسیار خوب
و ممتاز و همه جا که اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک و سردارها را کشیده اند کمال شباهت و خوبی را
دارد و از ایطالیا خاتم ساز آورده بالای این اشکال در یکجا بارا از سنگ موزاییک و خاتم سازی
کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند رویهم رفته آثار و وضع بنا از این
بهتر گویا در دنیا بنا نشده و از توی ستون که مجوفست راه دارد بآن بالا که ملک را نصب کرده اند ناظم
خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دویست و چهل پله میخورد خلاصه دوباره سوار شده
در پارک و خیابانها گشته رفتیم الی شارلتان بورغ* که قصبه ایست خارج از برلن و این آثار فتح و باغ
پارک مابین شهر برلن و قصبه مزبوره واقعست و در این قصبه عمارات قدیم پادشاهان پروس است
و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد از آثار فتح الی اینجا نیمساعت راه است از رودخانه کوچکی
که پل داشت گذشتیم که در حقیقت سرحد برلن و شارلتان بورغ است راندیم تا بعمارت رسیدیم پیاده
شده اول توی اطاقهای تحتانی را گردش کردیم یک پیره زنی که گویا سرایدار اینجا بود آمد درها را باز کرد

*CHARLOTTENBOURG.

پرده‌های کهنه قدیم کوبلن فرانسه بدیوارها نصب بود (پرده کوبلن عبارت از پرده‌هائی بسیار ممتاز است
که با پشم بطرز بسیار خوب و نفیس میبافند که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی گرانبها و کم یابست چون
در کارخانه کوبلن فرانسه بافته میشود بآن اسم موسوم است) مبل و اسباب خانه از فرش و میز و صندلی
همه از همان عهد قدیم است که نگاهداری کرده اند بعد بیرون آمده پیاده در خیابانها و باغ که منتهای آن
معلوم نبود قدری راه رفتیم همه چمن و گل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبره پدر و مادر اعلیحضرت
امپراطور که گلیوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
از سنگ سماق است چیزیکه در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمریست که روی قبر پادشاه و زوجه
اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت زوجه پادشاه است و

Prince Henri

صورت هر یک شکل مرده ایست که به پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
حجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در آن اوقات بحسن و وجاهت
معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم بیرون باز پیاده از خیابانها رفتیم تا بکالسکه رسیده
سوار شده راندیم برای منزل درست متجاوز از یکفرسنگ راه است مرتضی قلیخان پسر مخبرالدوله که
در برلن تحصیل میکند و منزلش در همین قصبه شارلتان بورغ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید

روز دوشنبه غره جمادی الاخری

برویم به بادن باد اسم پسر نواب ولیعهد که امروز دیده شد پرنس هانری است دوشنبه غره جمادی
الاخری صبح برخاستیم امروز از احوال اعلیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و نمیآید امپراطریس
از بادن باد کوبا رسیده است متصل شاهزادگان و اقوام و وزرا و غیره از خارج و داخل میرسند خلاصه
مسیو بولو وزیر امور خارجه پروس بحضور آمد مرد پیر قوی هیکل با بنیه ایست سبیل و زنخ را تراشیده بود قدری
صحبت شد بعد سعدالله بیک ایلچی کبیر عثمانی بحضور آمد یکسال است که مامور و مقیم برلن است و الی حال هم
هیچ بخارجه نرفته و سفارتی نکرده بوده جوانست بسیار شخص معقول نجیبی بنظر آمد بعد از آن دو شاهزاده
پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک دساکس ویمار برادر امپراطریس المانیا و دیگری پرنس
هانری دپی با که هولاند باشد بحضور آمدند پرنس هانری دپی با میخواهد دختر فردریک شارل را عروسی کند

خلاصه بعد بکالسکه نشسته رفتیم باکاره یوم که سفر اول هم رفته و تعریف تفصیلش را در روزنامه سابق فرنگ
نوشته‌ام محلی است که تمام وحوش و طیور و حیوانات بری و بحری را در آنجا نگاه میدارند قدری گردش کرده
بیرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم باغ وحش برویم چون دور بود فسخ عزیمت کرده بار دیگر رفتیم نزدیک
مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالا رفته مفصلاً بالا را تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ
یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتیم منزل بعد از یکساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت
بغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتیم سر راه آهن که برویم برای بادن باد رسیدیم بگار سوار ترن شده
یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جنرال مهماندار هم با ملتزمین و همراهان ما سوار
شده همه جابجا شدند کاستیگرخان مهندس مساوی هم که مدت متمادی در ایران و نوکر دیوان بود
و در برلن بحضور رسید در ترن است و همراه ما میآید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن
و گل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچهای متعدد و بسیار باصفا دیده شد که کشتی بخار و بادی و
قایق و غیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچها همه آبادی و جنگل و چمن است از شهرهای معظم که
کارخانجات زیاد داشت گذشتیم و یکی ازین شهرها هم قلعه سخت و باستیانها داشت کالسکه بخار در هر
هر یک از شهرها و استاسیونها ایستی کرده براه میافتاد و همه جا همین طور تا چشم کار میکرد سبزه و چمن
و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب را در واگون خوابیدیم بسیار
تند میرفت و خیلی تکان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و هیأت و حالت صحرا تغییر کرده
یعنی کوه و تپه های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و خیابانهای راست و گلهای
رنگارنگ باز همه جا بسیار بود علف چمنها تا شکم اسب میرسید و زمین خشک و سنگ و بی گیاه هیچ
در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم بشهر های دل برک که در دره جنگلی واقع است در آنجا قدری ایستاده Heidelbe
بعد راه کج شد بطرف بادن باد و پس از طی چند فرسنگی بشهر کارلسرو رسیدیم که پایتخت والی مملکت Carlsruh
باد است خود والی بجهه واقعه امپراطور به برلن رفته است کارلسرو شهر بزرگ آباد خوبیست از آنجا
بقصبه اوس و از آنجا بشهر بادن باد رسیده در ساعت نه بعد از نصف شب که سه ساعت بظهر مانده



THE EMPEROR OF GERMANY.

بود وارد کاره شدیم حکیم الممالک که پیشاپیش آمده بود برای آماده کردن منزل و کالسکه وغیره به حضور رسید
همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود در کاره ایلچی روس و حاکم شهر و زن پرنس منچیکوف و جمعی دیگر حاضر
بودند رفتیم در هوتل یعنی مهمانخانه موسوم به انگلیش منزل کردیم و همه ملتزمین در همین هوتل جای گرفتند
پرنس منچیکوف دیروز وارد برلن شده است که به بادن باد بیاید امروز از برلن اول شهر پتسدام دیده
شد بعد بشهر ماکدبورک رسیدیم که قلعه معتبر و کارخانجات زیاد دارد قبل از ماکدبورغ به براندن بورغ رسیدیم
بعد ماکدبورغ بعد کوتن کین بعد از رودخانه وزر گذشتیم بعد فرانکفورت سورمن بعد دارمستاد و بعد هایدل
برگ بعد کارلسرو بعد بادن سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد بادن باد شدیم نهار در مهمانخانه
صرف کرده بعد رفتیم حمام همان حمامی بود که پنج سال قبل از این هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بمنزل
آمده بعد از یک ساعتی سوار کالسکه شده رفتیم بگشت و تفرج امروز در جنگلها درخت اقاقیای سفید که پرگل بود
زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول گل زرد و گل مخمل و اقاقیاست در باغچها گلهای بسیار خوب بدیع عمل
آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه بیرون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت ییلاقی مردمان با
سلیقه معمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن ییلاقی یکی از تجار روسیه بود
که صاحب خانه خودش در پطر اما از اقوام و بستگان و اولاد و اطفالش بعضی در خانه بودند قدری
درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع بنا شده باغچهای بسیار خوب داشت
صاحب خانه اسمش هوبلر است دختر صاحبخانه که اسمش اوتیلی بود قدری پیانو زد چون بسیار جوان بود
از خجالت سرخ میشد از اینجا بیرون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش
کردیم بسیار باصفا بود صاحب اینخانه کاروناتم یهودی بود بعد باز بکالسکه نشسته رانده در ییلاق
یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف بوف مورذت است ::
عمارت باصفائی دارد پس از گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتیم در دکاکینی که اسباب
و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتیم تیاتری بسیار عالی که اطاقهای متعدد دارد
و در حقیقه یکدست عمارت بسیار بزرگ عالی معتبر محسوب میشود که سابقاً قمارخانه بوده و در فصل تابستان

از همه فرنگستان در اینجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد میشده است چون مصدّ انواع بلی
دلیلیها و شامل نزاعهای کلّی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت
کلوبست یعنی شبها مردم جمع شده از هر قسم روزنامجات آنجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی و غیره
دولتی میکنند نزدیک این تالار جائی در بیرون ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شبها
ساز و کماپچه و موزیک در اینجا میزنند و هفته یکشب هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس بالست کل
نجبا و اعیان و خانمها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکاچیان و اهل موسیقی
زده خانمها و اعیان و محترمین رقص میکنند و بال میدهند چهارشنبه سوم نهار را در منزل صرف چهارشنبه
کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رودخانه که از بالادست آمده از پای منزل ما میگذرد رو بجنوب
بادن باد رفتیم این رودخانه همه جا مستقیماً جاریست و پلهای متعدد خوش وضع باریک بجهة عبور و مرور فاصله
بفاصله بر روی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات ییلاقی تکتک زیاد است
همه بسیار باصفا و پر گل و سبزه که هر یک بواسطه یک سدّی و حایلی بسیار قشنگ از دیگری سوا است
و هر صاحبخانه با زن و اطفال و اهل البیت و نوکر و اسب و کالسکه و طویله و کرمخانه و همه اسباب و اوضاع
زندگی و تعیش و استراحت مخصوص و ممتاز است در باغچها انواع گلهای خوب عمل آورده اند و در گرمخانه
اقسام میوه جات و فواکه ممتاز تربیت میکنند عصرها اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش را توی کالسکه
های دستی کوچک نشانده دایهها در خیابانها و چمنها گردش میبرند زنها و دخترها و خانمها و مرد با پیاده
و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سرو و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه
انداخته است کوهها جنگل هوا همیشه رطوبی اغلب اوقات باران و تگرگ میبارد رعد و برق میشود قوس
و قزح نمودار میگردد اینجا گلستان و درخت و باغچه و باغ را هیچ چه آب نمیدهند و آبیاری نمیکنند
از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تر است اما نه این است که باران متصل ببارد مثلاً در مدت بیست
و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد هوا بعد باز شده آفتاب میشود اما حتماً هر روز باران
و شب شبنم را دارد جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم خارج متفرقه هم خیلی باستحمام آب گرم

معدنی و ییلاق می آیند به پانزده الی هجده هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دهات نزدیک
و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چشمها خارج میشود و میگذرد و بسیار بد است
رنگ آب مایل بسرخی و تیره کی است اما بعضی چشمها دارد که آبش گوارا است خلاصه از کنار رودخانه رفته
بعد از رودخانه گذشتیم در حقیقت آن طرف رودخانه انتهای شهر است و خانها کم کم بوضع خانهای دهی و
دهقانی میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تانتال میرسد اینجا معبدیست که دختر های تارک
دنیا در اینجا انزوا و سکنی اختیار کرده اند بعد از این دیه مکانیست در طرف دست راست عمارت
بسیار خوبی دارد و رودخانه کوچکی از اینجا میگذرد و در این بین باران شدیدی مارا گرفته از کالسکه پیاده شده
باین مکان پناه بردیم این مکان برای عمل آوردن ماهیست هر قسم تخم ماهی در شیشها کرده و حوضها ساخته
و آبها آورده و بعضیها کرده که تخم ماهی را کم کم ماهی نموده و پس از آنکه توی این عمارت و حوضهای کوچک
قدری تربیت شده و جثه بهم رسانیدند میبرند بحوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ
شده آنوقت بمردم میفروشند و صرف میکنند و این ماهیها نوعاً از قبیل قزل آلا و غیره است متصدی
و مباشر این ماهیخانه یکنفر جوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که قهوه
خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند الحال هم باز بنا و در اینجا مشغول ساختن
حوضهای دیگر بود خلاصه مکاناً خیلی جای باصفائیست بعد سوار کالسکه شده باز رو ببالا راندیم تمام راه
همه جا مثل بهشت جنگل سایه گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این راهها یک پر کاه ریخته بود
همه جا مثل کف دست پاک و باصفاست و اطراف راه تا چشم کار میکرد تماماً درختهای کاج و سایه
اشجار جنگلی با کمال خضارت و سبزی سر باسمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای بهشت خلاصه تفرج
کنان میرفتیم خلوت هم بود احدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار خوب باصفائی که اینجا
حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد و صاف باریکی از لوله که در آن بالا نصب است توی
حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و گلهای رنگارنگ اطراف و زمین چمن و جنگل و
آواز مرغهای خوش الحان یک عالم* غریبی داشت قدری نشسته و دست و رو شسته و باره سوار

*عجیبی

شده باز سربالا راندیم یعنی راه پیچ و خم بسیار کمی داشت که کالسکه بکمال سهولت و راحت میگذشت و عرض راه
همه جا چهار ذرع است و شسه سنگی ساخته اند تا روی راه خاک سرخ چسبنده سفت ریخته و کوبیده اند
که ابداً در باران گل نشود و سهلست اثر عراده کالسکه بزمین مرکوز نشود و مطلقاً رد آن معلوم نیست مثل این است
که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدری که از چشمه دور شدیم دست راست راه نزدیک کالسکه
توی چمن شوکائی دیده شد چون مارا دید فرار کرد تفنگی هم نبود که صید شود از اینجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم
بقصر کهنه گراند دوک باد که نایب السلطنه این مملکت است و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته‌ایم
این قصر منزل شکارگاه دوک است که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکنند در این جنگلها شکار مرال و
خرگوش و شوکا زیاد است مرغی است بزرگ جثه که کوک دبرویر میگویند و در حقیقت کبک دری جنگلی است
از این مرغ هم دیده میشود و اسم این قصر ابرشتین است دیوارهای سنگی بلند کهنه دارد رفتیم بالای قصر
چشم انداز بسیار خوبیست طرف پایین جنوب و مشرق شهر کردس باخ که شهر بسیار قشنگی است افتاده
و رودخانه مورگ از وسط شهر میگذرد و آب زیادی دارد اما مثل رودخانه بادن باد آبش زرد
رنگ و بدست این رودخانه هم در صحرا مخلوط و ضمیمه رودخانه بادن باد شده برودخانه رن
داخل میشود طرف مغرب که سمت بادن باد است دیه ابرشترت پیداست که همین رودخانه
مورگ از میان این ده هم میگذرد اما در حقیقت نه این دیه است نه آن شهر مرد و قصبه بسیار
بزرگیست و جمعیت زیاد و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار باصفا و نزهت‌ها تا چمن و گل و
اطرافش جنگل کاج و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام مایحتاج زندگی از اسباب خانه و آشپز
خانه و غیره در این قصر برای دوک حاضر و موجود است یکنفر مرد با زنش سرایدار اینجا بودند خلاصه
باران که ایستاد و هوا باز شد آمدیم پایین بکالسکه نشسته از راه قصبه ابرشتروت مراجعت ببادن
باد کردیم یکساعت راه بود بازار همان محلی که ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتیم
بمنزل شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه کوچکست تعزیه ندارد لیست با چراغ گاز روشن میشود جمعیت
زیادی از زن و مرد بود در یک لژ مخصوص تنها نشستیم مرد و زن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

بازی وشطرنج درآوردند بدبود ساعت سه اکت یعنی سه پرده نشستیم بعد برخاسته آمدیم منزل در این هوتل که ما منزل داریم پرنسس تروبتسکای روس هم چند بیست با شوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا منزل دارند تروبتسکای از نجبای روس است امّا دو چشمش چند بیست معیوب شده او را ندیدم شوهر این خانم است و خود خانم میانه زن است پرنس منچیکوف دور نزدیک است با اینجا آمده است در اینجا خانه و عمارت ییلاقی و زن و زندگی خوب دارد پنجشنبه ۴ قبل از نهار رفتیم بحمام فردریک که همین والی بادن بادن است و مدّت زمانی است بخرج خود و ملّت این حمام را بنا کرده اند و لی تنها باسم والی معروفست از این هوتل بحمام دویست قدم است این حمام از همان بخارات گرم معدنی که از زیر کوه در میآید گرم میشود دیگر آتش و حمّامی لازم ندارد آب بسیار گرم معدنی از محلّی بلند درآمده بحوض جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمّامها و خزانه‌هاست و حمّامها را مرتبه بمرتبه ساخته اند که آب از حمّام بالادست بحمّامهای زیردست و راه آبها و خزانه‌های نشیمن جاری میشود و این آب را با لوله‌ها و غیره بتمام حمّامها تقسیم کرده اند البتّه پانصد حمّام است امّا همه در یک عمارت و یک بنا یکطرف زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف بیک طرح و وضع و هر یک با تالار متعدد برای هواخوری و رخت کنهای خوب و غیره در حمام مردانه یک جالحوض مدوّر بزرگ آب سرد یعنی نیم گرم دارد بسیار بزرگ با سقف بلند عالی مدوّر و نزدیک باین جالحوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن بجوش شده و ریگ در آن ریخته اند که مردم برای معالجه باینجا رفته در ریگ تن میمالند و زمین همه اینجا با از حوض و غیره مرمر است امّا بسیار صاف و لغزنده از بدا و پاک کن مثل شبکه چیزی ساخته روی مرمرها انداخته اند که پای آدم نلغزد گرم خانه در جنب این جالحوض است بسیار خوش و عالی و تماماً از مرمر سقف مدوّر بلند زنگین حوض مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف و غیره مرمر است آب گرم معدنی بسیار صاف که ابداً بوی آب معدن نمیدهد قدری لب شور است مجرا نیست مشرف باین حوض که اتصال بخزانهٔ آب گرم و دهن آن شیری دارد و آب بسیار گرم دائمی از آن جاری نیست تا آب حوض ملایم است و پائین آن شیر در بدنهٔ همان دیوار سوراخ و بیعنی است

۲۷۱۲

پیچ و بستی از خارج دارد که هرگاه آن پیچ را حرکت بدهند آب گرم جوش از سوراخ زیر خزانه داخل حوض میشود در آنی حوض را خالی کرده باز پر میکنند گرمخانه‌های متعدد دیگر در جنب این حمام است که در همه با بخار میشود آنها را بحدی از بخار آب گرم گرم کرده‌اند که نمیتوان پا پیش گذاشت اما فرنگیان بجهت معالجه با این گرمخانه‌ها رفته نیمکتها و صندلیها در آنجا چیده‌اند در روی آنها میخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت میرسند بعد با این حوضهای نیم گرم و سرد آمده خود را میشویند ولی امروز قرق بود احدی نبود دیگر بعضی اسباب و آلات تعبیه کرده‌اند که بمحض حرکت و پیچ دادن آب از بالا بپایین میریزد مثل اینکه از غربالی بریزد آدم زیرش میایستد بسیار بالذت است خلاصه از حمام بیرون آمده رفتیم منزل نهار خورده سوار کالسکه شده عزیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهای اینجا را هم خبر کرده بودند بعضی آنها که مستحفظ جنگلهای دولت و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه باین طرف قدری پیاده بالای جنگل را رفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جا توی جنگل و کوه ساخته‌اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی پیشتر رفته بجنگلی رسیدیم شکارچیها گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده باز راه زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج بسیار و سایر اشجار خیلی بلند درهم داشت رفته محلی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ جنگل را بهم زدند سگها بو انداختند شکاری از جائی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده رو بپایین آمده بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتیم باز جائی را شکارچی نشان داد ایستادیم و آنها بنا کردند با سگها جنگل را بهم زدن و شکار در کردن من قدری ایستاده و اطراف را نگاه میکردم که یکدفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شوکا مثل برق از بالا گذشت بسرعت رو ببالا رفتیم شوکای دیگر آمد بسیار تند میدوید و ساقه درختهای کاج هم مانع از دیدن بود تفنگی انداختم نخورد بعد باز سگها از جنگل پایین جاده صدایشان بلند شد رفتیم پایین جهت تقلیچیان و فرنگی شکارچی و بعضی دیگر از پیشخدمتها رو بپایین دویده جهت تقلیچیان و فرنگی تفنگ [illegible] انداختند زده بودند پس از آن رفتیم بعمارت ماهی خانه شکارچیها گفتند بالای دره‌های این عمارت شکار دارد

آن دسته شکارچیها که از کروس باخ آمده بودند با سگها رفتند ما هم بار بیش جنگلهای بادن باد که همش لوتی
وجوان عجیب خوبیست و اطلاع از شکاردار و دسته نفر دیگر از عقب رفتیم حالا بغروب هم چیزی نمانده است ا
درهای بسیار باصفای خلوت گل و چمن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده های جلو آمده
گفتند شوکائی در چمن بالا میچرد پیاده شده رفتیم و دیدیم راست است من و مهدیقلیخان پیاده از راههای
بدر رفتیم توی جنگل برای مارق تا بان محل رسیدیم چند پاره انداختیم باز چون دور بود نخورد برگشته با کالسکه
نشسته رفتیم بالاتر دوباره پیاده شده در چمن دیگر شوکائی دیدم اما وسط چمن بود بلدها را دیده و خسته
شده بود مارق هم نداشت از دور گلوله انداختم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده ایم منزل
شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و قرق است احدی تفنگ نمی اندازد تا اول
پائیز که خود دوک آمده افتتاح شکار کنند اما معلوم میشود شوکا عادتش این است که صبح بسیار زود
و عصر تنگ از جنگل انبوه درآمده بجاهای علف زار که وسعتی دارد بچرا می آید از این حیوان در مازندران
خیلی است اما این عادت او را نمیدانستم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت بادن از جانب گراندوک
مامور شده بود که بحضور بیاید آمد و صحبت شد اسمش میو توربان است جمعه پنجم امروز بعد از صرف
نهار رفتیم بدیه افنهیم از منزل الی اینجا یک فرسنگ سنگین راه بود در پائین جنوب و شمال طرف رودخانه
رین واقع است رفتن باینجا بجهة کبوتر زنی بود که در فرنگستان یکنوع تیراندازی است بجهة امتحان
تفنگچی و تیرانداز با سوار شده رانده تا از آبادی بادن باد گذشته به صحرا و مزارع و دهات افتادیم زن
و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و گندم و
غیره است تا رسیدیم بدیه مزبور اینجا محل و میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی طاقهای چندی برای
نشستن و تماشای مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع و محل کبوتر زدن این است که قدری
پائین تر از اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند در اینجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت
روس هم که در بادن است اینجا بود با بعضی دیگر اینجا مطرح نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای مجلس
این جمع کبوتر زنهاست اینجا بود حکام باد هم بودند شروع به تیراندازی شد شخصی وی صندلی

جمعه پنجم

نشسته اسبابی در جلو دارد که از زیر زمین ربط و اتصال دارد با قوطی که برای کبوتر ساخته‌اند و از یک طرف
بفاصلهٔ سی قدم راه بقدر ده قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پر و بال دار گذاشته‌اند
همینکه تفنگچی جلو آن مرد می‌ایستد و بقراول میرو لفظ پول میگوید فوراً آن مرد آن اسباب را که مثل یکدسته
هاون است بزمین میزند یعنی فرو میرود و بلافاصله از آنطرف یکی از آن قوطیها که مثل قفسی است باز شده
کبوتر بهوا میپرد و تفنگچی در کمال جلدی و چابکی او را میزند اول بفرنگیها تکلیف شد هر چه انداختند زدند
و حال آنکه منزل ساچمه نزدیک بود و باید با ساچمه زد بعد من چهار تیر پی در پی زدم و هیچیک خطا نشد
یک تیر مهدیقلیخان و بعد یک تیر هم جعفرقلیخان غلام بچه باشی زد از فرنگیان هم بالاخره یک تیر زدند هیچ
ساعتی اینجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردم بعد کالسکه حاضر شد
رفتیم برای شکار شوکا از همان عمارت خانه گذشته رفتیم بطرف دره‌های بالا که دیروز هم رفته بودیم اول تا اینجا
در همانجای دیروزی شکار بود اما شکارچیان فرنگی نفهمیده گریزاندند بعد از اینجا پیاده شده راه
زیادی پیاده رفته تا بچمنی رسیدیم که گمان شکار بود و چیزی دیده نشد ما همانجا که جای بسیار باصفائی بود
نشسته مهدیقلیخان و جعفرقلیخان باشی و سه نفر از فرنگیها را گفتیم بروند بالاتر اگر شکاری دیدند خبر بدهند غلام بچه
بعد مسیو لوئی باشی جنگلها رسید او را هم گفتیم رفت عقب مهدیقلیخان و خودمان نشسته مشغول صحبت
بودیم که یکبار عضدالملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت اتخانه چوبی که آخر چمن و لب
جنگل است (توضیح اینکه این خانه‌ها را محض زدن شکار ساخته‌اند خانه ایست تخته که شکارچی اینجا پنهان
شده هر وقت شکار عصر بچرا می‌آید میزنند) من هر چه دوربین انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم
عضدالملک گفت میروم بیرون می‌آورم راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از
پشت خانه پنج قدمی عضدالملک در آمده گریخت افسوس خوردم که چرا من خود با عضدالملک نرفتم
والا او را دیده میزدم در بین مسیو لوئی آمده گفت شوکائی در جلو توی چمن ایستاده به خانه راه باید
پیاده سر بالا رفتیم بعد من و مسیو لوئی و امین السلطنه و میرزا محمد رفتیم برای مارق مسیو لوئی نشان داد
زده
که شوکا در چمن ایستاده از جنگل پائین دست رفته به چمن که رسیدیم چیزی نبود مسیو لوئی دست بدست

گفت

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک درّه مانندی در جلو هست که تمام آن را چمن گرفته است اما توی چمن
معلوم بود که درّه و خرشپه است فهمیدم که شکار چراکنان با آن خرشپه رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته
تنها بآنجا رفتم در بین راه صدای صوت مهدیقلیخان از آن طرف آمد یقین کردم شکار همان جاست که میروم
قدری دیگر رفته سر و گوش شوکا را توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکا در علف غرق شده بود
تا خواستم تفنگ بیندازم فرار کرد رفتیم همه خرشپه و درّه بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهوای
دست و جنبیدن علف تفنگ انداختم هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد مهدیقلیخان از آن طرف
فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکای نر شاخ دار بسیار قشنگی افتاده است کارد
آورده سرش را بریدند همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتیم
رو بمنزل حالا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتیم کالسکه‌چی ما که جلو می‌نشیند پایین جسته
گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکا پیدا شد فوراً آمدم پایین من و مهدیقلیخان
دو تائی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتیم کالسکه‌ها و همراهان همه توی جاده ایستادند
خیلی پیاده سربالا رفته تا رسیدیم بمارق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکا پیدا نبود تا چشمم بآن
افتاد که رفت رو بجنگل بزرگ تفنگی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد مهدیقلیخان گفت یک شوکای
دیگر بالاتر است دویده دیدم نزدیک جنگل بالا بفاصله دویست قدم بیشتر یک شوکا ایستاده است
تا خواستم بزنم که رفت لوله دیگر تفنگ را بآن انداختم جابجا خوابید اما من ندیدم که بخوابد مهدیقلیخان
رفت بالا هر قدر گشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهرآبی افتاده است این هم نر بود
سرش را بریده آورد برگشته بکالسکه نشسته آمدیم منزل جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی وغیره دم
منزل ما مجتمع و منتظر بودند که ما چه می‌آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکا شکار کرده آورده‌ایم بسیار
تعجب کردند شنبه ششم صبح قبل از نهار رفتیم بحمام فیزدر یک بیرون آمده رفتیم منزل نهار صرف
کرده بعد پیاده تفرج کنان رفتیم بخانه پرنس منچیکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان
خیلی باین شهر آمده و اشخاص متفرقه خیلی در راه و نیمه راه دیده میشد رسیدیم بخانه ییلاقی پرنس منچیکوف

شنبه ششم

خود پرنس اینجا بود با زوجه‌اش که بسیار زن زرنگ خوشی است زن ایلچی روسیه هم که مقیم ایطالیاست
با شوهرش اینجا بهواخوری آمده و در خانه پرنس خیلی صحبت شد بعد عمارات و اطاقهای پرنس را گردش و
تماشا کردیم پرنس منچیکوف دوازده سال است زمین اینجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و از
کالسکه و طویله وغیره ساخته است بسیار باصفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نهار کرده بعد سوار
کالسکه شده رفتیم بقصر کهنه که اسمش هوئن شانو آلت اس شلوس اولد کاستل است از کوچهای توی شهر
سربالا رفته تا از شهر گذشته افتادیم براه جنگل همه جا پیچ خورده با تانی رسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
از منزل الی اینجا یکساعت بیشتر راه بود رفتیم بالا جمیع طبقات و اماکن قصر را گردش کرده طبقه آخر را
که فوق طبقات و برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من نرفتم لیکن من همان طبقه زیر
برج که رسیدیم همه جا پیدا بود عجب چشم اندازی دارد طرف مابین مغرب شمال رودخانه رن که مثل مار سفید
می پیچد بنظر می آید و شهر و قلعه راستاد که جزء ملک بادن باد است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
بادن باد و همه جنگلها و هیئت زمین و چمن نمایان بود بسیار جای باصفائیست این قصر را البته از هزار
سال قبل از این سلاطین فرنگستان بنا کرده اند یا امراء و بزرگان همین مملکت باد ساخته اند خیلی بلند
است و از پای قصر تا بالا پله زیاد می‌پیچد در همه جا از درز سنگهای عمارت گلها و علفهای خوب درآمده است
تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن خراب است
و همین خرابه را بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاه داشته اند که مردم بتماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
هم از زن و مرد زیاد در اینجا جمع بودند یک ساز بادی ساخته در روزنه دیواری گذاشته بودند
سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سه سیم اینطرف سه سیم آنطرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
همینکه باد میوزید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلندی بگوش میرسید خیلی چیز خوبی
بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی باصفا بود مراجعت کرده غروبی وارد منزل شدیم امشب در
تالار و عمارت کلوب که تفصیلش را سابقاً نوشتم مجلس بال و رقص است و چراغان کرده اند یکساعت
از شب رفته با کالسکه رفتیم سپهسالار اعظم هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد بیحسابی

فرنگی و غیره همه جمع بودند بخصوص در آن تالار یکه کوچکتر بود دور تا دور تالار را صندلی گذاشته مرد و زن زیادی از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یک دسته سازنده بود ما هم رفتیم بالای تختی که مخصوصاً بجهة ما حاضر کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری بسکوت گذشت سپهسالار اعظم گفت خانمها خجالت میکشند که رقص کنند گفتیم هیچ خجالت نکشیده شروع کنند سازنده زدند و از دور تالار زنها و مردها برخاسته بوهت میرقصیدند بسیار با تماشا مجلسی بود اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفتیم منزل جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدیم

یکشنبه هفتم

یکشنبه هفتم باید انشاء الله تعالی برویم بپاریس در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که یکساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفتیم بواگون نشسته راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد تازه که در جنگ آخر مقرر شد که آن سرحد اسمش آوری کور است قصبهٔ بزرگی است از انجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک پروس است انجا بیک استاسیونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه راندیم همه جا چمن و سبزه و گل و جنگل و رودخانه آب و بسیار باصفا بود اما جنگل سرو و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رود رن و شهر کهل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است رسیدیم پل بسیار خوب طولانی از آهن داشت آنطرف رودخانه شهر و آبادی استراز بورغ است

Strasbourg

که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند مرتفعی دارد از سر میل کلیسا الی روی زمین از یکصد ذرع متجاوز است کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگرچه بنای آنها بخصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و مخروطی است که بالای کلیسا بطور تیر بالا رفته است خلاصه در گار کالسکها ایستادند اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و گردش کنیم کالسکه حاضر شد من و سپهسالار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و ملکی و رئیس احتساب شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جنرالها همه لب گار حاضر بودند حاکم ملکی شهر اسمش جنرال اسکو حاکم نظامی اسمش جنرال بوتر رئیس احتساب که فرانسه خوب حرف میزد و همه جا را او نشان میداد و معرفی میکرد اسمش بسالدرم داخل شهر شدیم قلعه بسیار سختی دارد که فرانسه ساخته اند و این شهر

در جنگ هفت سال قبل ازین سه ماه تمام محصور قشون پروس بوده است بسرداری جنرال وردر که بالاخره بعد از جنگهای زیاد و انداختن گلوله های خمپاره بتوی شهر تسلیم شده بودند خیلی خسارت باین شهر رسیده است کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است بالمره آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر و زبر شده بود که دوباره از نو ساخته‌اند هنوز هم جای گلوله‌های توپ و خمپاره بدیوارهای قلعه و کلیسا باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده گلوله خراب کرده و بزمین انداخته است حالا دوباره عوضش را میسازند و حجاری میکنند و بجای اول نصب مینمایند امروز هم دیدم حجار و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر دو قلعه تو در تو است و خندق هم آب دارد رودخانه از وسط شهر میگذرد که همش پل است قدری پائین تر از شهر داخل رن میشود از دروازهای شهر بیرون رفتیم هنوز عقاب فرانسه بر سر دروازه‌های شهر نصب است تا رسیدیم به پارک و خیابانها تفرجگاه شهر پارک خوبیست خیابانها درخت چنار دارد که الی حال چنار در اینجاها ندیده بودم بعد رفتیم بجائیکه نارنجستان میگویند یعنی گرمخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار گرمسیر را آنجا نگاه داری و حفظ میکنند و در تابستان بیرون آورده جلو عمارات و توی باغچه‌ها میگذارند اشجار نارنج بسیار قوی که شاخ و برگ سرش را زده گرد و موزون کرده توی چلیکهای بزرگ کاشته‌اند و هیچوقت در نمی‌آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار باغچه‌های قشنگ و گلهای خوب داشت قدری گشته بیرون آمدیم این نارنجستان و باغ را ناپلیون اول باهل شهر استراسبورغ بخشیده است مردم شهر بسیار غمگین بودند یعنی آثار بشاشت در رویشان نبود قشون پروس بقدر ده هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جا قشون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم در بیرون شهر هم بازهم استحکامات و قلاع میسازند برگشته آمدیم بکلیسای بزرگ بسیار خوب بنائیست تماماً از سنگ تراشیده و حجاری بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملائکه و غیره را بسیار خوب از سنگ درآورده‌اند و بلندی این بنا مرتفع است که از زیر نمیتوان نگاه ببالای میل کرد کلاه از سر می‌افتد و دویست و پنجاه پله میخورد خواستیم تا بالا برویم باران مانع شد توی کلیسا را تماشا کنیم از ازدحام زیادی از زن و بچه شد

توی کلیسا را هم زیاده از حد خوب حجاری کرده بودند محراب بزرگ را گلوله توپ خراب کرده بود مشغول
تعمیر بودند پرده جلو آن کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار با زینت بود منبری
در اینجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریباً یکهزار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب منبر است یکساعت
عجیبی هم توی کلیساست که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یکهزار و پانصد سال قبل ازین گویا
ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خروس مصنوعی بزرگی دارد که وقت
ظهر سر را تکان داده و پر و بالها را گشوده مثل خروس صدای بلند میخواند شخصی که تفصیل ساعت را عرض
میکرد وقتیکه باین حالت خروس رسید خودش مثل خروس خوانده و صدا کرده گفت در وقت ظهر
این طور میخواند و تفاصیل دیگر دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میروند و از اینطرف
بآنطرف میکنند و یک کره بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه
بعد از تماشای همه جای کلیسا برگشته سوار کالسکه شده معاودت بگار نمودیم چون یکساعت دیگر
بوقت حرکت مانده بود بجهت گذراندن وقت ببالاخانه مهمانخانه نزدیک گار رفتیم اطاق کوچکی
بود منظر بشهر داشت نشسته بتماشای عبور و مرور مردم شهر را مینمودیم باران هم می آمد تا وقت
حرکت رسید پائین آمده بکالسکه بخار نشسته راندیم رسیدیم بشهر کوچکی موسوم به ساورن بعد از آن
بسار برگ که اینها جزو مملکت الزاس است که پروسها از فرانسها گرفته اند تفصیل این راهها با صفا بود
که در هیچ جا ندیده بودم رودخانهای کوچک چمنها گلها زراعت زیاد و آبادی بسیار تپه های بلند با
با صفا جنگلی مملو از درخت شهر ساورن را میتوان گفت که از بادن بادن قشنگتر است جمیع کنار رود
خانهها و جنگلها و خیابانها درخت اقاقیای سفید و گلهای خوب داشت حالا اول فصل گل اقاقیاست
و چون در اینجا راه آهن از تپه و ماهورهای بلند میگذرد از شش تونل گذشتیم تونل اول الی پنجم بقدر
طول داشت که عبور از هر یک بقدر دو سه دقیقه طول کشید اما تونل آخری زیاده از همه طول داشت و
خیلی مهیب و تاریک بود تقریباً چهارده دقیقه طول کشید تا از آن عبور نمودیم در همان بین که از آن
تونل آخری میگذشتیم یک کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای عجیبی داشت در دو بادن

باران باد میرفت از تونل که قدری گذشته باوری کور سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری کور متعلق به
پروس است بلفرتین و همراهان پیاده شده در استاسیون شام صرف کرده مراجعت کردند در اینجا از این
ترن بترنی که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و با راحت بود بعد از
اتمام حمل و نقل براه افتادیم از این جا ببعد همه جا خاک فرانسه است باز بهمانطور گل و جنگل و سبزه و زراعت
و آبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده در روی هم کتی خوابیدیم   دوشنبه هشتم   دوشنبه هشتم
باید صبح تاریک وارد پاریس بشویم یکبار دیدم کالسکه ها ایستاده پچ پچ شنیدیم گفتند بگار پاریس رسیده ایم
آمدم پایین نظر آقا وزیر مختار پاریس و نریمان خان و میرزا جواد خان سرتیپ که اسباب اکسپوزیسیون
آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و الی حال در لندن مشغول تحصیل زبان
انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال ماکماهون که
اسم یکی کولونل لامول و دیگری لیوتنان آبی است با مسیو لی پرستن مترجم السنه شرقیه که بنیابت مسیو
وادینگتون وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنگره به برلن رفته است آمده بود و همه در
گار حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده رو بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدائی نبود وارد
گران هوتل یعنی مهمانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراهان منازل و اطاقهای بسیار خوب اجاره و
معین شده است و همه پادشاهان که بپاریس میآیند در همین مهمانخانه منزل میکنند بعد از قدری
استراحت امین الملک و نریمان خان و محمد تقلیخان را احضار کرده گفتم کالسکه حاضر کنند که باکسپو
زیسیون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد دو ساعتی خوابیده از کسالت بیخوابی شب در آمدیم
بعد برخاسته نهار خوردیم مارشال ماکماهون رئیس جمهوری فرانسه بدیدن ما آمد نشسته قدری صحبت
داشتیم بعد از رفتن مارشال بکالسکه نشسته از در تروکادرو رفتیم توی اکسپوزیسیون یعنی رودخانه سن
در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانهای متعدد و عمارات چین و مصر
و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فواره‌ها و تالار بزرگ کونسر که از زیر آن آبشار جاریست و
زیر دست آبشار حوضها و فواره‌هاست و در جنب تالار گالری و دالان است که اشیاء کهنه

قدیم

TROCADERO.

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل رودخانه که رد میشود بازخیابان و باغچه و فواره ها وغیره است از اینجا داخل اصل اکسپوزیسیون میشود که در شان دو مارس ساخته اند از ترکادرو الی دم اکسپوزیسیون مسافت زیاد نیست بقدر از قصر قاجار تا دروازه طهران از کثرت و ازدحام مردم نمیشد راه رفت وجائی را تماشا کرد همه بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است از هر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم دراینجا هست اگر بخواهم شرح ترکادرو و اکسپوزیسیون و ابنیه واقعه و فوارها و آبشارها و باغچها و گلکاریها وخیابانها و چمنها و تماشاییها و صنایع عجیبه غریبه کل دنیا و خرجی که در ایجاد این بناها و فراهم آوردن این اسباب شده است یا مردم متحمل شده اند و منافعی که کمپانی این بازار و صاحب این کار میبرد و ازدحام دنیا را که دراینجا بچه وضع میآیند و میروند و وضع دالانهای توی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و اشیائیکه از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد وغیره وغیره وغیره را بنویسیم و تفصیل بدهیم باید یک کتاب علیحده بقدر شاهنامه بدست گرفته تا مدتی که اکسپوزیسیون برپاست همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر متصلاً بنویسیم باز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آنرا هرگز نخواهم توانست بنویسیم تا شخص بچشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور هیچ وضعی را مجسم کند و متصور سازد خلاصه با کمال خستگی مراجعت کرده تا رسیدیم بدر ترکادرو بیرون در هم یک حوض ساخته اند فواره افشان عجیبی دارد که با ارتفاع زیادی آب را افشان بالا میبرد و دراینجا هم باغچها و قهوه خانهای زیاد و ابنیه متعدده دارد سوار کالسکه شده رفتیم بمنزل از این بعد الی روز خروج از پاریس انشاءالله دیگر وقایع را روز بروز مفصلاً نخواهم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را مینویسیم این منزلی که ما داریم گران هوتل است بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تقریبا دو هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دو سه هزار نفر دراینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طور نیست که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در اینجا منزل دارد صاحب اینجا یکنفر نیست از قراریکه گفتند کمپانی اینجا را بنا کرده است چقدر با عمله جات و محرر و نوکر دارد و همه اطاقها با اسباب و مبل است درها همه یکپارچه آئینه یعنی بلور بی جیوه است و اطاقها همه چهل چراغهای بزرگ عالی دارد و گران هوتل بسیار نزدیکست بگراندوپرا یعنی تماشاخانه

بزرگ که ناپلیون سیم بنا کرده و هفت هشت کرور تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که باتمام رسیده است و هفته سه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است و جلو این هوتل و این تماشاخانه میدانیست که از پنج طرف راه بکوچها و بولواردهای مخصوص دارد و از صبح الی هفت ساعت از شب گذشته علی الاتصال بدون دقیقه انقطاع کالسکهای مختلف از هر جور و هر قسم و امنی بوسهای بزرگ یعنی کالسکهای کرایه دو طبقه که مملو از آدم است در رفت و آمد است و ابدا صدای عراده کالسکه آنی قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن بگوش میرسد و از این عبور زیاد کالسکها برای رد شدن پیاده خیلی خطر دارد دیروز جوانی هجده ساله در همین کوچه زیر عراده کالسکه رفته فوراً مرده بود در کوچها بجز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسکچی که بطرز خاصی صدا میکند و بگوش صدای لفظ اُوی ممتدی میرسد و صدای شرق شلاق و قمچی کالسکه‌چیها و صدای بوق امنی بوسها برای خبرداری مردم که زیر عراده نمانند دیگر هیچ صدائی در این شهر شنیده نمیشود و واقعاً محل حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچهای پست حتی بچهای کوچک از احدی صدای بقاعده بلند نمیشود و ابداً کسی بلند حرف نمیزند و دو بچه هرگز دست و یخه نشده نزاع نمی‌کنند هرکسی پی کار خود است و سر پائین انداخته راه میروند و با یکدیگر بنجوی حرف میزنند خلاصه روز دوم ورود برسم بازدید رفتیم بعمارت الیزه که منزل مارشال ماکماهون است زوجه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آمدیم منزل بعد رفتیم باکسپوزیسیون رفتیم نظرآقا وزیرمختار و نریمان خان بودند از در تروکادرو داخل شدیم اما امروز کولونل و احتشام بود مردم را پس و پیش میکردند خیلی گشته بعمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر و تونسی و چینی و ژاپونی نزدیک عمارت ایران است استاد حسینعلی معمار اصفهانی که سابقاً هم عمارت اکسپوزیسیون وین را ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج عشرت آباد است اما همان مرتبه اول یعنی حوضخانه کاری در مرتبه تحتانی است که حوض مرمر دارد و آب از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آینه کاری هم هست بسیار بسیار خوب ساخته

پنجره ها و در ها و نجاری این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی بتماشای اینجا میآیند قدری
نشسته آمدیم پائین رفتیم از پل پیاده گذشتیم روی این پل که وسط تروکادرو و اکسپوزیسیون است بسیار
بسیار چشم انداز خوبی دارد رودخانه سن در کمال صفا از زیر میگذرد کشتیهای کوچک بخاری دایم در آمد
شد است و از طرفین رودخانه که کوچه ایست که از زیر پل میگذرد کالسکهای اسبی دایم در تردد است
در جلو از دور تپه ها و بلندیهای جنگل مودن پیداست که راه آهن از شهر بورسایل و از اینجا به شهر از بغل آن
بلندی از توی جنگل میگذرد دود بخارش مثل یک مار سفیدی پیچ پیچیده میرود دیگر باز خط راه آهن
دیگریست که از اینجا هم کالسکه عبور و مرور میکنند خلاصه رفتیم تا رسیدیم بتوی دالانها و قسمت های
اکسپوزیسیون که هر مملکتی محلی مخصوص و قسمتی علیحده دارد قسمتهای انگلیس و فرانسه و ژاپون و روس
و نمسه و المان و ینگی دنیا و ایطالیا و دول کوچک ینگی دنیا و غیره همه جا گذشته بقسمت ایران رسیدیم
اینجا قدری نشستیم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی تار و غیره که از قراریکه میگفتند
یکی از آن آلات و اسباب طرب را چهل تومان خریده بودند زری های اصفهان پارچه های یزد و کاشان
و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا مرغوبست و بقیمت اعلی میخرند یک
برده منفعت دارد دولت المان اینده فعه متاع نفرستاده است هیچ چه مگر بعضی پرده های نقاشی
دولت عثمانی هم بواسطه حوادثیکه در آن مملکت رو داده است نه متاع نه ماموری فرستاده است
خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شامات سیاه ها
جنوب ینگی دنیا از زن و مرد با اهالی جزایر اوسیانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره را هیچ چه نمیتوان
نوشت و شرح داد بعد با کمال خستگی از در قهوه خانه دو وال بیرون رفته باز خیلی راه پیاده رفتیم تا کالسکه
رسیده سوار شده از در تولیه و باغ تولیه و باغ وحش و حیوانات که متعلق باکسپوزیسیون است
رفتیم بمنزل ایلچی انگلیس لورد لیون و ایلچی روس پرنس آرلوف بحضور آمدند دوک دوست پسر
پادشاه ایطالیا که سابقا پادشاه اسپانیول بود و یکسال سلطنت کرد بعد نخواسته استعفا نمود در همین
مهمانخانه ما منزل دارد و بدیدن ما آمده ❋ یکروز به بوا دوبولن رفتیم عصر با آنقدر کالسکه تردد

میکنند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود گردشگاه عصرهای اهل پاریس اغلب بوادوبولن است که هر از هیچ گردشگاههای دیگر دارند که بحساب نمیآید روز دیگر باکسپوزیسیون رفتیم از در قهوه خانه دوال داخل شدیم امروز مبلغ زیادی در اکسپوزیسیون از امتعه هر دولت اسباب ابتیاع نمودیم از در تروکادرو بیرون رفته مراجعت بمنزل کردیم روزی به بوت شومون رفتیم ناصر الملک و عضد الملک فقط همراه ما بودند این مکان مابین شمال و مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات شهر را از اینجا قسمت میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد مشرف بشهر است و تپه های مرتفع دارد این سمت شهر و محلات اینطرف سابقاً بسیار کثیف و خراب بوده است و در زمان امپراطور ناپلیون سوم ابتدا بآبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه ها که طبیعةً چمن و گل است خیابانها ساخته و همه را سنگ فرش کرده و راه کالسکه احداث نموده و گلکاریها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند دیگر دریاچه و پلها و دره ها و قهوه خانهای متعدد و جاهای خوب بنا شده و بسیار بسیار جای با صفائیست و بواسطه ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظرگاه آنست خیلی پیاده و سواره گشتیم حقیقةً برای گردش و تفرج بهترین مکانهاست اگر خوبی ترکیب و وضع و هیئت اینجا را که چه قدر مطبوع و از روی سلیقه ساخته شده بخواهم بنویسم باید کتابی علیحده نوشته شود پس اکتفا بهمین اشاره میشود) برای چراغ برقی که الکتریسته میگویند که قوه چرخ الماس است یکنفر مهندس روسی که اسمش یابلوچکوف است یعنی مسیو سیب چه بزبان روس یابلوچکو سیب را میگویند این اختراع عجیب را کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر پطربورغ یا جای دیگر فرنگستان هنوز رواجی ندارد دیگر در همین کوچه پاریس که فقط از جلو همین مهمانخانه و گراند اوپرا تا پالروایال که بازار معتبریست بقدر پنجاه شصت فانوس از این چراغ میسوزد و اینکوچه را مثل روز روشن کرده است هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی بین الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است) الهی کور و روز روشن شمع کافوری نهد) از اتفاقات این روزها یکی هم این است که پادشاه سابق هانور که مملکت آنرا

ST. DENIS

دولت المان متصرف کرده است و حالات اورا در روزنامه سابق فرنگستان خود نوشته ام
مدتی در پاریس بوده و دیروز تغفلتاً فوت شده است و این شخص عموی ثانی پادشاه انگلیس است و
و در همین روز ولیعهد انگلیس پرنس دوگال میخواستند بدیدن بیایند که صبح این اتفاق افتاد و از آمدن
عذر خواستند و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولیعهد رئیس اکسپوزیسیون متاع انگلیس هستند
مدتیست در اینجا توقف دارند   روزی رفتیم بآنگن سوار شده رو بشمالی پاریس راندیم با کالسکه
اینجا و از یکساعت و نیم راه است راندیم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دهی عبور شد همه جا
آبادیست و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میلهای بخار دود بلند بود از کارخانه
شیشه سازی و غیره و غیره گذشته تا رسیدیم بسنت دنی که شهریست و سه هزار نفر تقریباً جمعیت
دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر را کورون و سنت دنی میگویند از اینجا گذشته
بده و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده میشود پس از آن بآنگن رسیدیم قصبهٔ
بزرگیست مهمانخانهای خوب دریاچه بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی گوگردی دارد و مردم
معمول پاریس دور این دریاچه و توی این جنگل و خیابانهای محوطه اینجا خانهای کوچک و بزرگ
ییلاقی ساخته اند رئیس روزنامه فیگارو و امیل ژیرادن هم که یکی از نویسندهای معروف پاریس است
نزدیک این دریاچه خانه ییلاقی دارند آب دریاچه قدری سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این
صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند
دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعاً طولانیست قوی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است
که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد و وضعاً مدور و بسیار
قشنگ و معروف بجزیره قو است یکی از چشمهای آب گرم گوگردی که بحمام میرود از میان همین
دریاچه بیرون میآید لوله آهنی از توی آب کشیده اند که آب بواسطه آن لوله بحمام میرود چشمهٔ
آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی گوگرد دارد حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای
معالجه میآیند خلاصه قدری در اطاق مهمانخانه نشستیم بعد برخاسته بقایقی نشسته همراهان هم در

قایق دیگر و قدری روی آب گردش و تفرج کردیم هوا ابر بود باران هم گاه گاهی میبارید یک قهوه خانهٔ
بسیار قشنگ دو مرتبه بطرز و وضع خیلی خوب لب آب ساخته‌اند اول رفتیم بالا گردش و تماشای قهوه
خانه را کرده بعد بقایق نشسته راندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای آن تنگ و باریکست که بر روی آن
پلی ساخته‌اند و از زیر پل وصل بدریاچهٔ کوچک دیگر میشود که اسمش سنت کراسین است از زیر پل عبور
کرده داخل آن دریاچه شده رفتیم بکناره و باغ و عمارات پرنسس ماتیلد دختر عموی ناپلئون سیوم داخل
شدیم این باغ و خانهٔ ییلاقی شاهزاده خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان رفتیم
تا بالای باغ و عمارت آن رسیدیم خیابانها گلستانها چمنها درختهای قوی مرغان همه منحوا اندندا اما
احدی در این باغ نبود مگر یکی دو نفر سرایدار درب اطاقها را باز کردند نشستیم یکی یکی از اطاقهای
شاهزاده خانم را تماشا و گردش کردیم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یک پردهٔ
صورت زن لختی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسه بود معلوم شد شاهزاده خانم
خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نیمکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاهزاده خانم
است خلاصه بیرون آمده گردش کنان رفتیم رو بدریاچه و قایق توی قایقی دیگر که نزدیک قایق
ما بود دختر بسیار خوشگلی که خودش پارو میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود کنیزش چتر نگاه داشته
خود خانم مشغول پارو زدن بود بعد همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه
خانه از قایق پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا آمده
بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروبی بمنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک
همین مهمانخانه است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته‌اند
دو نفر معمار باهم شریک شده قریب هشتاد هزار تومان خرج کرده‌اند میگفتند روزی صد تومان مداخل
دارد و جهتش اینست که حمام بزرگ وسیع خوب در پاریس منحصر بهمین است و اغلب اهل شهر باین حمام
میآیند یک آینهٔ بی‌جوهر که فاصله مابین گرمخانه و سر حمام است هفت ذرع ارتفاع و سه ذرع عرض دارد
و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل گرمخانه میشود از زیر همان آینه بزرگ

که میتوان از سر حمام توی حوض رفته از زیر آب بگرمخانه آمد یا از گرمخانه بسر حمام رفت آب این حوض سرد و
بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم که شست و شوی تن است همه با شیر و حوضهای کوچک
مرمر است که شخص هر اندازه بخواهد شیر را از آب سرد و گرم باز کرده داخل الحوض کوچک میشود و بهر
طور ملایم بدن اوست قرار میدهد زمین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است خلاصه
سر و تن شوئی خوبی کرده از حمام بیرون آمدیم دلاکهای عرب الجزایری در حمام کار میکنند خدمتکار سیاه
هم دارد) میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلو بالو گیلاس اما هر دو یک طعم دارند
ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد آلوی خوبی دارد انگور هم دارد اما بی مزه است
طالبی هست اما تعریفی ندارد انجیر سیاه دراز بادام تازه خوب خیار را ما خیار خوبی ندارد پرتقال هست اما
کم مزه و کم آب است لیموی ترش بادنجان هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی میوه جات دیگر هم از قبیل چیلیک
و غیره هست اما همه این میوه ها بسیار گرانست اغلب هم در گرمخانه عمل میآید مثلاً یک طالبی را دو تومان میفروشند
و همچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجیب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم
و مردم مختلف اکسپوزیسیون و غیره غریب تر ورود میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی است با پسرش
بپاریس که بعزم مکه آمده است امروز این خبر را شنیدم سفر مکه کنم تا خرابات رسم زانکه سالک
رود از راه حقیقت بمجاز (روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار نواب ولیعهد انگلیس بدیدن ما آمد
خیلی صحبت شد مسیو طلینه وزیر مختار فرانسه که مقیم طهران بود و قبل از ما وارد پاریس شده است
امروز بحضور آمد جنرال شریدون که در سفر اول ما کولونل و در آنوقت جزو مهماندارهای ما بود و ایلچی
کبیر نمسه مقیم پاریس که اسمش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدری
گردش کرده رفتیم تا محلی که نزدیک انوالید و محل نمودن و امتحان گاو و گوساله و خوک و غیره است
بمعنی که هر قسم از این حیوانات ماکول اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله میکنند که
کدام بزرگتر و کدام فربه تر است و آن کسیکه حیوان فربه تر داشته باشد مدال طلا یا نقره میدهند
اما حقیقه گاوها دیده شد که باین چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم گاو

سجبت

از حد قد میخواست بیرون بیاید بقدر یک فیل گوشت داشت یکنوع گاو عجیبی دیده شد که رنگش سبز
و بسیار مهیب و فربه است و مطلقاً شاخ در نمی آورد نه نر نه ماده آن از مال مملکت اکوس انگلیس است
بعد قدری با کالسکه در بوا دبولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام رفتیم بتماشاخانه
گران اوپرا که نزدیک منزل است پیاده رفتیم سپهسالار اعظم و سایر نوکرها هم بودند سپهسالار اعظم
چون احوالش خوب نبود زود برگشت یعنی بعد از یک اکت برخاست این تماشاخانه بهترین تماشا
خانهای فرنگستان است از حیثیت زینت و بنا و در عهد ناپلئون سوم بنا شده است اما بعد از
زوال سلطنت او باتمام رسید هفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند دخلش به
خرجش کفایت نمیکند در هفته سه شب شبی سه هزار تومان از مردم پول میگیرند مکان و صندلیها
بسیار گران است زمین راهروها و دالانها و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنگ
موزائیک است (مزوق) یعنی خاتم سازی اما نه خاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه
سنگهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میاندازند مثل خاتم و فرش زمین میکنند استادش را از
ایطالیا آورده ساخته اند تالار شب چره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چهل چراغها
زیاد دارد و آینه های بزرگ و آینه های بی چوبه یک وصل بسیار بلند و عریض جلو پنجره هاست
که نگاه میکنند یک کوچه که تازه ساخته اند و مستقیماً میرود به پاله رویال و چراغهای الکتریسیته الی آخر
کوچه از این منظر پیداست مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسان است تمام کرده اند خلاصه کل بنا
این تماشاخانه از سنگ و مرمر است پله های بسیار خوب دارد ستونهای سنگی خیلی خوب است امشب
ما در لژ نزدیک سن نشستیم تماشاخانه پنج مرتبه است جمعیت زیاده از حد بود پنج پرده نمودند ما سه
پرده را نشستیم باله و رقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر با لباسهای مختلف بسیار قشنگ
رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد و دزدان اسباب کشتی را غارت
کردند خیلی تماشا داشت بعد به سن رفته پائین را بتفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی دو
شب قبل از این بتماشاخانه شاتله رفتیم بسیار تماشاخانه قشنگ با نمکی است خوب کارهای خیلی خوب کردند

رقصهای خوب و بازیهای بسیار مرغوب بطور جادو و از شیطان و اجنه وغیره درآوردند دیگر مثل حقه بازی کاری کردند که خیلی تماشا داشت میدانیست در مقابل این تماشاخانه معروف به شاتله که تماشاخانه هم به همین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدانست که آب ازان جاریست روز یکشنبه چهاردهم است دوانی بود در لونشان بواد بولون در ساعت یک و نیم بعد از ظهر خود مارشال ماکماهون آمد منزل ما و باتفاق مارشال بکالسکه روباز نشسته و جنرال دو پرایک هم که در پیش مارشال کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه ما روبرو نشسته راندیم سپهسالار اعظم چون ناخوش بود نیامد جمعیت زیادی در راه میآمدند و میرفتند تا رسیدیم به لونشان که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته‌ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود ببالاخانه رفته نشستیم جلو بالاخانه توی چمنها دست راست و چپ از آدم سیاه شده بود مارشال و زوجه مارشال و ملکه سابق اسپانیول که حالا اسم نیز پسرش پادشاه اسپانیول است و زن بسیار متشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالاخانه با ما نشسته بودند ایلچی اسپانیول هم که اسمش مرکی دو مولنس است با زنش بودند دختر با وجاهتی هم داشت دیگر ایلچی کبیر روس و اطریش و برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش آرشیدوک لوئی ویکتور و مسیو دوال حاکم پاریس و موسیو ژیکو رئیس احتساب کل فرانسه و دوک دوستا برادر پادشاه ایطالیا با صاحب منصبان ایطالیائی و مرشال کانروبر و جنرال بیوا رئیس نشان لژیون دونور و پرنس غامان دختر رئیس الکسیو رپیون و پرنسس کلانتن دختر لوئی فلیپ زن پرنس ساکس کوبورغ که خیلی زن نجیبی بود امیرال پوتاو وزیر بحری فرانسه جنرال بورل وزیر جنگ لئون سای وزیر مالیه ترن دو بور وزیر تجارت و فلاحت جنرال بارتن پره حاکم انوالید که یک دست هم ندارد و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگ در گردش انوالید نوشته‌ام ایشیک آقاسی ملکه اسپانیول که اسمش مسیو پوانته است خلاصه خیلی بودند همه معرفی شدند همه صحبت شد شش مرتبه اسب دوانیدند هر مرتبه یک دو یه و هر دوره که تمام میشد بقدر نیم ساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده شربتی آبی قهوه خورده باز همینکه زنگ اخبار میزدند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیت

روز یکشنبه ۱۴

خیلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر میشدند و هرکس بلیتی در کاغذ آبی داشت بسینه زده بودند که اگر
بلیت مبلغی پول گرفته مردم را بتماشا راه میدهند یک مجسمه چدنی بزرگ هم دوک دوست خریده
زیر بالاخانه گذاشته بود که دور آخر هر اسب پیش بیاید هر دوره اول بیرقش دویست و پنجاه تومان
بود و اسبیکه پیش آمد مال کنت دولاغرانژ بود و اسم اسب رزدل هزار و بیرق باسم شهر آرمنونویل
که یکی از شهرهای فرانسه است شش راس هم اسب بود دوره دوم بیرق باسم شهر اصفهان و هزار
تومان بود و هشت راس هم اسب اسب کنت روی سینه بیرق را برد و اسم اسب ژونقلد بود
دوره سوم بیرق شهرهای پاریس ششصد تومان بود و هشت و هشت راس اسب اسب سولوپن بیرق
برداشت اسم اسب الویو بود دوره چهارم بیرق بزرگ پاریس ده هزار تومان بود و هشت
اسب بودند یکی از آنها اسب سیاهی مال انگلیسها و سایر مال فرانسه ها بود این دفعه همهمه غریبی در
گرفت و میانه انگلیس و فرانسه از آن غیرت و حسد و رقابتی که با هم دارند زیاد دلها می طپید
که کدام اسب پیش بیاید آخر اسب سیاه انگلیس پیش آمد یک همهمه و قال و مقال غریبی شد ده هزار
تومان را برد اسم اسب ژیوه مال پرنس سالیکوف بود دوره پنجم بیرق ششصد تومان بود دو اسب
با هم آمدند قرار شد روز دیگر خودشان بدوانند دوره ششم بیرق اسباب مفرغی برونزی دوک
دوست بود و ششصد تومان پول نقد اسم اسب ناتیل و مال کنت دوژوبنی بود بیرق را برد در
بین باران هم آمد یکدفعه جمیع صحرا از چتر سیاه شد که مردم بسر گرفتند هرکس از زن و مرد که از منزل
بیرون میاید یک چتر در دست دارد این چتر سه خاصیت دارد گاهی عصای دست است و گاهی
از آفتاب شخص را حفظ میکند گاهی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را هم میکند که با آن بکله آدم
میزنند بعد از اتمام با مرشال و جنرال و نزاکت بکالسکه نشسته راندیم کالسکه و جمعیت طوری سر راه را
گرفته مراجعت میکردند که امکان عبور نبود قدری که رفتیم به آرک تریومف نرسیده لابد خیابان دیگر
از بوادوبولون را گرفته راندیم تا باز رسیدیم به آرک تریومف همانطور در خیابان شانزالیزه
کالسکه و پیاده برروی هم بود که جای سوزن نبود بالاخره پولیس و گرمها بیک طوری راه جلو را باز

PRINCESSE MATHILDE.

کرده کالسکه‌ها گذشت و بمنزل رسیدیم   روز دوشنبه پانزدهم پرده صورت زن نجیبی را که در آن کن
در خانه ییلاقی پرنسس ماتلید دیده بودم چون خود شاهزاده خانم در خانه نبود با یک عذرخواهی بطور هدیه
برای ما فرستاده بود الحق پرده ممتازی و از کار استادان معروف است امروز بعد از نهار بکسپوزیسیون
رفته از در دیگر که داخل ماشینها میشود داخل شده ماشینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و روس وغیره همه را
بدقت دیدیم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار امر عجیب و وضع غریبی
بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یکوصل و یک پارچه است پیچیده‌اند به یک اسباب
نورد مانندی که از آنجا بالا آمده زیر چرخ چاپ میرود و از آن طرف علی الاتصال روزنامه چاپ شده بریده
بیرون میآید روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخهای
خوب بسیار غریب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی هر یک از مصنوعات ساخته میشود
و بعمل میآید مثلاً جلبی سازی یک صفحه جلبی را که مدور کرده‌اند میگذارند زیر یک اسبابیکه با اسباب دیگر
آنرا فشار داده فوراً یک لگنچه میشود و قس علی هذا چیزهای دیگر اسبابی ساخته‌اند که آبرا از جای گود
ببالا میکشند یعنی اگر بخواهند از پای کوه دویست ذرعی آب ببالای آن ببرند با این اسباب ممکن است
و همچنین برنجها وغیره بعضی اسبابها با دست میسازند مثل گلهای شیشه وغیره وغیره خلاصه اگر بخواهم همه
تفصیل ماشین و اسبابهای بخار را بنویسم کتاب علیحده باید نوشت توپهایی که بعضی دول اختراع کرده
بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدیم همه جا را تماشا کردم تا از دالان هولاند وغیره گذشتیم شخص هو
لاندی یک عمارت مفصل با ستون وغیره و با اسباب و زینتهای ظاهری از موم ساخته بود تمام عمارت
با اسباب لازمه آن فقط از موم بود درو سقفها هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و
خوب و با اشکال مجسمه ممتاز بود بعد بدالان انگلیسها که امتعه کانادای ینگی دنیا که ملک انگلیس است رسیدیم
عمارت بزرگ چوبی بطرز کانادا ساخته و یک مناره بزرگی هم آنجا گذاشته بودند طلاهائیکه در مدت
از معدن کانادا یا اوسترالی درآورده بودند موازنه کرده با قطر و بلندی این مناره مساوی نموده است
کذا اگر آن همه طلاها فرضاً یک مناری میساختند با ارتفاع و قطر این مناره میشد است خیلی بلند و قطور

بود بعد اسبابیکه از هندوستان بود دیده شد. وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تجارتخانهای هندوستان را
از چوب ساخته و در میانش امتعهٔ هند را گذاشته بودند از انجا گذشته بحیاط و باغچها رفته از پل بنا عبور
کرده رفتیم بعمارت خان قدری نشسته بعد از دربرو کادرو خواستیم بیرون برویم جمعی دخترهای فرنگی
مسکوروس را با مردهایشان که جوان بودند و لباسهای اطلس رنگین خوب پوشیده بودند دیده پرسیدم که
کیستند معرفی کردند گویا تازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و کمانچه و ساز زدند بسیار بامزه
میخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم
بالیزه که بشام موعود مرشال بودیم سپهسالار اعظم هم با نقاهت بود و سایر ملتزمین هم آمده بودند اول
قدری توی اطاق ایستاده با زوجه مرشال صحبت داشتیم مارشال کان روبر و غیره هم بودند بعد رفتیم
باطاق شام موزیک زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان
روبر و مارشال ماکماهون پیش روی ما نشسته بودند دست راستش سپهسالار اعظم دست چپش نظر
آقا وزیر مختار شام مفصلی[×] حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته یکسر رفتیم بتماشاخانه اوپرای
بزرگ حکیم طولوزون هم با من بود و سایرین بمنزل رفته بودند باله و رقص و تماشاهای خوب دادند
بعد آمدیم منزل پراکیه بیله چند روز پیش از این فوت شده است جسد او را با احترام آورده در انوالید
دفن کردند یکدستش در جنگ لیزیک در عهد ناپلیون اول گلوله خورده بود مرشال محترمی بوده
هشتاد سال داشته است حالا در فرانسه بیشتر از سه مرشال نیست اول مارشال ماکماهون که رئیس
جمهوریست دوم کان روبر سیوم لوبوف موافق قاعده و قانون باید شش مرشال داشته باشند
حالا سه نفر کم دارند کالسکه چیهای پاریس هیچ وقت آرام و راحت نمینشینند و هیچ کالسکه چی بیکار را
بیدار ندیدم همینکه آقایش یا آن کسیکه کرایه کرده است بدکانی یا دیدن کسی میرود یا مهمان است
کالسکه چی فوراً همان روی صندلی کالسکه خوابش میبرد تا باز صاحب کالسکه بیاید و در دست هر
یک هم یک روزنامه است که تا شروع بخواندن میکنند از خستگی خوابشان برده است *
روز سه شنبه شانزدهم رفتیم بقلعه مون والرین و جبه خانه پوتو صبح که از خواب برخاستم در کوچه جلو

[×] صرف شد

روز سه ۳ شنبه ۱۶

MARECHAL. MAC. MAHON.

هوتل همه بود معلوم شد نعش پادشاه هانور که عموی پادشاه انگلیس و چشمش کور بود میاورند که بکلیسا ببرند
فوج میآمد و میرفت جمعیت غریبی بود تا یکساعت بعد از ظهر مردم تماشائی کوچه داده از دو طرف
صف بستند و کالسکها و امنی بوسها که تردد میکردند همه ایستادند و سر سواره و پیاده موزیکانچی که بطرز
عزا میآمدند بار شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرکردگان و اشراف و اعیان پیاده از
جلو کالسکه نعش میآمدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی او را هم جلوش میکشیدند نواب
ولیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها با لباس سیهی و خانواده خود پادشاه هانور همه از عقب کالسکه پیاده
میرفتند و عقب سر آنها باز بقدر پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکها باز فوج و سواره
وغیره بودند بعد از آنکه همه آمدند و رد شدند ما سوار شده راندیم از دم پارک مونسو که توی شهر است
و جای خوبیست گذشته از دروازه شهر بیرون رفتیم اول به سابلون و پل رسیدیم که در حقیقه جزو شهر است پاریس
اما چون پشت دروازه است خارج شهر محسوب میشود کوچهای خوب دارد پارک و خیابانهای
خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبه نویی میرسد آنهم به همین طور خیابانهای
تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پوتو است که آنهم قصبه ایست در دو سن از پهلویش میگذرد
کارخانه توپ سازی و فشنگ فلزی تفنگ سربازی در اینجاست پیاده شدیم کماندان
این جبه خانها که اسمش روژه است پیش افتاده ما را بهمه جا راهنمائی میکرد بکارخانه توپ سوراخ کنی
و خان کشی رفتیم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسهاست خوب توپیست
کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را بنا می کردند اینجا
کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عراده توپ از کار در می آید لوله توپ را اول
میریزند نازک است بعد لولهای فولادی را که پارچه پارچه علیحده ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده
و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه درز آن هیچ معلوم نیست و میگفتند استحکام و اعتبار این
وضع خیلی بیشتر است تا اینکه توپ را یکدفعه بریزند بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم که با چرخ بخار
کار میکنند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشنگ میدهد کماندانها

میکنند همچو اسبابی را بدو هزار و پانصد تومان میتوان خرید اسباب بسیار خوبیست و بطرز عجیب و غریبی
فشنگ را باتمام میرسانند تا اینجا تمام نشده نیمه کاره بکارخانه مون والرین میبرند آنجا اسباب چرخ
بخار است اصل فشنگ را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر برده باروط میریزند و تمام میکنند خلاصه
اینجا را هم قدری گشته بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مون والرین که در روی تپه واقع است
قلعه ایست که در عهد لوی فلیپ ساخته شده است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعجات کوچک دور پاریس
که از همه بزرگتر همین مون والرین است کلیه در عهد لوی فلیپ باهتمام مسیو طیرو وزیر آن پادشاه در
چهل و پنجسال قبل ازین بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه بآسانی بالا رفت همه جا چمن و گل و لاله قرمز
و سبزه است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی با صفا بود رسیدیم بالا رفتیم
توی قلعه قلعه بسیار محکمی است اما پروسها همین قلعه را هم در جنگ آخر مسخر کرده بودند کولونل مورو سنجنت
که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدسته موزیکان چی هم موزیک میزدند
انبارهای آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی زیاد که درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست گفتند
گوشت پخته گاو است که از مملکت اوستralیای متعلق بانگلیس همینطور خریده آورده اند چون گوشت
در آن مملکت فراوان و ارزانست و درب قوطیهای آنرا میبندند که هوا بهیچوجه داخل نشود و چنانکه
گوشت تا ده سال اگر توی آن بماند هیچ عیب نمیکند یک قوطی را باز کرده گوشتش را در آوردند بسیار
تازه و خوب بود سرباز خوب میتواند بخورد بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم اسباب چرخ بخار اعمال
بسیار عجیب میکرد گلوله توپ زیادی میان چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا داشتند از
انبار باروط انبار تفنگ سربازی انبار اسباب اسب توپ کشی بعد بانبار تفنگ رفتیم پنجاه هزار
تفنگ موجود و نصف بیشترش شاسپو بود که حالا بکار نمیخورد باید در وقت جنگ بقشون جزیک
بدهند باقی از سیستم گرا بود که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه گراست بعد رفتیم سر تپه
بالای تپه که قلعه است چند سربازخانه و چند طاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است بوا دبولون سمت ورسایل سن کلو و سنت

زمین همه پیدا بود در طرف سنت کلو و در اول جنگل پارک آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر بوزان
وال واقعست آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل میل
برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سرکرده فرانسه در این
جنگ کلامان توماس بوده است که بعد از مصالحه کمونها او را گرفته در پاریس کشتند خلاصه قدری با
دوربینهائیکه روی سه پایه گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردیم باران هم میآمد و هوا ابر بود
پائین آمده سوار کالسکه شده از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم گل سرخ معطر زیاد در باغچهای
نوئی و غیره دیده شد درخت آلوبالو و گیلاس هم که میوه هایش رسیده بود خیلی بود در بین راه چنان باد
بارید مثل سیل بمنزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفتیم به چاپخانه روزنامه فیگارو چندان دور نبود
رئیس فیگارو که مرد پیر رندیست جلو آمد اشخاص دیگر هم بودند صنیع الدوله و حکیم الممالک و غیره هم
آمده بودند اول رفتیم بچاپخانه که در گودی واقع و مثل حمام گرم بود که نمیشد در آن بند شد با وجود اینکه
مدتی در آنجا ایستادیم چندین دستگاه کار میکرد باینجا مثل دستگاه چاپی که در اکسپوزیسیون بودیم و تفصیل آنرا
نوشتیم بعد از گود چاپخانه ببالاخانه رفتیم که منظر پائین داشت و در آن پائین محوطه بود دورش حجره داشت
از فرنگیان و غیره هم جمعی ایستاده و دسته قراچیهای مسکوی را که آن روز در اکسپوزیسیون دیدم آورده
بودند قدری زدند و خواندند بعد رفتیم این روز با مسیو بینه دندانساز از سوئد بپاریس آمده است
مسیو گریتین دندانساز هم که در سفر اول با دندان ما بازی میکرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز است
آمده دندان طرف بالای چپ را که بینه در طهران پر کرده بود و باز مدتی بود لق شده بود و بینه
در طهران نتوانست دربیاورد اینجا چند روز گریتین کار کرد بالاخره درآمد بسیار خوشوقت شدم
دوباره از نو باید پر کنند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن بمون والرین یکروز سان قشون بزرگی در
لوشان بوا دبولون دادند روزی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
مرشال شده رفتیم بالیزه زوجه مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپهسالار اعظم و کلونل هم
بودند کالسکه و جمعیت زیاده از حد در راه و نیمه راه بود تا رسیدیم به بالاخانه لوشان ار

همانجائیکه روز اسب دوانی نشسته بودیم زوجهٔ مرشال طرف دست راست ما نشست موسیو گریوی
مردیست پیر اما بسیار باهوش آدمیست سیبیل و ژنرال [illegible] خیلی صحبت کردیم دیگر از زنهای بزرگان
و شاهزادگان و اشخاص معتبر مثل ایلچیان دول خارجه وغیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
از این قرار است والا سایرین روز اسب دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم نیست فرانسوا دسیز
که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و اتاماژور سواره آمدند
چند سوار عرب الجزایری در جلو مارشال اسب میتاختند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
و توپخانه را بتعجیل تمام گردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
بودند هوا بسیار گرم بود سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
بودند منظم تمام و لباس خوب گذشته دسته جات توپخانه که همه سواره بودند چابک و با نظم گذشتند
سواره ها اغلب زره پوش و بقول فرانسه با کوراسیه بودند سواره دراگون سبک هم چند فوجی بودند
جمعیت زیاد از حد بود بعد از تمام سان مارشال بجلو عمارت آمده سلامی داد بعد برخاسته مراجعت
کردیم اگرچه اینده فعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود اما مراجعت مثل روز اسب دوانی نشد بسهولت
مراجعت کردیم رفتیم دم پله عمارت ایزره زوجه مرشال را از کالسکه در آورده روانه کردیم و خودمان
بعد بمنزل رفتیم شب را در خانه و قصر بازیلیکی که مال ملکه اسپانیول است موعود و بشام بودیم سپهسالار
اعظم حاجی محسن خان معین الملک نظر آقا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه ایزابل ملکه بسیار خوب و با
صفا است و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
اسپانیول وغیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
ملکه طرف دست راست ما نشسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
بعد از شام قدری گردش کردیم مردی پیانو زد و مرد دیگر با آواز که به خواند زنی هم قدری آواز
خواند بعد باز ساز زدند خانمها و مردها رقص کردند در حقیقت مجلس بالی شد بعد از رقص خیلی مفصل طولانی
بمنزل آمدیم فردا باید بفونتن بلو برویم) اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است

پرنسس دوبربون یکی از زنها بود خوشگل هم بود پرنسس دوبربن شوهر او دوک دلاروشفوکو رونش که از نجبای فرانسه هستند موسیو امیل دژیراردن که از روزنامه نویسهای معروف است پول دکاسیناک که اینهم روزنامه نویس معروف و خواهان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپهسالار اعظم هم با کارلیون همراه آمد ترن حاضر بود سوار شدیم سپهسالار برگشت عضدالملک و سایر پیشخدمتها در رکاب بودند صنیع الدوله دیروز برای مشخص کردن منزل از پیش رفته بود از پاریس با راه آهن دو ساعت و نیم راه است الی فونتن بلو راندیم صحرا سبز و خرم و پر گل و همه جا آبادی و حاصل است اما هوا گرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار رودخانه سن تقریباً از وسط شهر میگذرد آنجا قدری ایستاده مسافرین پایین آمدند بعد راندیم سه ساعت بغروب مانده وارد کار شدیم صنیع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضدالملک و کلونل نشسته راندیم الی مهمانخانه از کوچهای شهر و کوچه باغات وغیره گذشتیم مهمانخانه عمارت کوچک بامزه ایست اسمش هوتل دفرانس است و هوتل دانگلتر هم میگویند یعنی مهمانخانه انگلیس و فرانسه این شهر شهری کوچک جمعیتش قریب به نه هزار نفر است رودخانه و آبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنگ آب کمتر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد در خانهها هم چاه آب دارند که با تلمبه میکشند عمارتی از جنب عمارات دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه توپخانه سابقاً در شهر متز بوده است بعد از متصرف شدن پروسها آن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند خلاصه بعد از چند دقیقه مکث و نماز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل گردش کنیم از شهر بسرعت بیرون رفته داخل خیابانهای جنگل شدیم خیابانهای زیاد دارد و جنگل سرو و کاج است اینجا شکارگاه قدیم پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان جدید هم در اینجا شکارها میکردند تا حالا شکارگاه های این جنگلها را سالی ده هزار تومان باجاره داده است که شکار را به حفظ و مراقبت زیاد میکنند و در فصل شکار عموم مردم بلیت گرفته پول میدهند و شکار میکنند خود مارشال هم گاهی شکار میاید شکارش هم گفتند از قبیل مرال شوکا قرقاول خرگوش و روباه است خلاصه خیلی راه رفته تا رسیدیم بیک

PRENCE SE . DEBOURBON.

METZE.

مهمانخانهٔ کثیفی که یک دکان عصافروشی و اشیائیکه از چوب تراشیده و بشکل حیوانات وغیره ساخته اند
داشت آنجا پیاده شده یک عصائی خریدم با یک آلبوم کوچک از اشکال اینشهر اینجا معبد فرانشارد است
که این مهمانخانه هم بهمین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته بمعبد رسیدیم امّا حالا قراولخانه است
یکنفر سرباز زنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت یکنفر پیرزن هم که اسمش مدم بوو و شغلش
نشان دادن امکنهٔ قدیمهٔ این جنگل است و بسیار آرام و فصیح حرف میزد جلو افتاده مکانها را نشان
میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بسنگهای عجیب که در راه بود این زن پیر هر قدم که میرفت
میایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بشکل استخوان کلّهٔ آدم است خلقت خداست نه مخلوق را
بعد رسیدیم بیک درخت بزرگ بلوط جنگلی باز پیرزن آنجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت
مادم منتنو که یکی از معشوقهای لوی پانزدهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود باز
زن پیر در نزدیک مغاره یعنی شکاف سنگ میایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
زنش یا معشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگذشتیم تا رسیدیم بجائیکه
قدری بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در آنجا خیلی بود و چشم انداز خوبی به جنگل و قدری از صحرا
وغیره داشت پیره زن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانگی را داد
بطوریکه ما را از تک کرد سرباز را فرستادم که بدود کالسکه های ما را بیاورد این نزدیکیها او رفت
و پیرزن متّصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیائید اینجا با مغاره ها و آثار قدیم نیست
مثلاً یک تخته سنگی بود به تعجیل آمد گفت این تخته سنگ تقاریح میباشد هوا هم گرم و پشه زیادی تو
جنگل بود تا کالسکه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در
خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدان کابیت مناره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیسک میگویند خیابان طولانی تا این میدانگاه سر
در میاورد معروف چنین است وقتی که لوی پانزدهم شاه زاده خانم لهستان را عروسی کرد عروس را
که اینجا آوردند پادشاه فرانسه تا این محل استقبال کرده بود اسم این شاه زاده خانم که ماریست

در یکطرف مناره کنده شده است سمت دیگر اسم ماری آنتوانت زن لوئی شانزدهم است که جمهوریان این زن را کشتند طرف دیگر منار اسم ماری ترزا اطریش است بعد رفتیم تا رسیدیم بباغ و قصر دولتی عجیب با عظمت پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیست گلکاریهای خوب و درختهای نارون دور تا دور باغ کاشته اند بسیار کهن است اما برگهای اشجار را طوری قیچی کرده و سرشان را بهم آورده اند که طرفین درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند تا کسی نه بیند نمیداند یعنی چه دریاچه مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین آب که سابق نوشتم از این فواره میریزد بحوض اما حوض آبش لب بلب نیست بعد پله میخورد از دو طرف پائین میرود حوض دیگریست اما آبش ایستاده و بی صدا و بیحرکت مجسمه های مرمر در سر پله ها گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست که زمینش چمن و طرفین را درختان قوی جنگلی کاشته اند الی آخر خیابان یک دریاچه بسیار طولانی عریض ساخته اند که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از بس راه طولانی و مسافت زیادی است بسیار صعوبت دارد قدری گردش کرده آمدیم منزل بوی عطر گل بنفشه در باغ خیلی پیچیده بود شنبه بیستم بعد از نهار رفتیم بمدرسه توپخانه ژنرال سالونسون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانائیست آمده بود هوتل پالوئل ژامن نایب اول و نایب الحکومه شهر که اسمش پروست و رئیس احتساب ژولاکرازمن و ژنرال و عضد الملک توی کالسکه نشسته رفتیم بمدرسه دو مرتبه دارد که شاگردهای توپخانه و مهندسین درس میخوانند معلمین چند دارند و بخصوص زبان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه مخصوص دفاع و حمله توپخانه است در پیش هر شاگرد همان اشکال قلاع متصرفی پروس بود و نقشه را میکشیدند از دور یکنفر را میان این شاگردان دیدم بنظرم فرنگی نیامد ژاپونی بود گفتیم ژاپونی بیا اینجا همه صاحب منصبان و شاگردان تعجب کردند که من چطور فهمیدم این یکنفر ژاپونیست یعنی این تعجب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم بجهة این بود که در میان دویست سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها همین یکنفر ژاپونی بود لاغیر و او هم ملبس بلباس اهل فرانسه و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد خیلی ترقی کرده است و ژنرال و سایرین خیلی از علیخان خواهرزاده مجدالدوله که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند

نقشه‌ها شکله علیخان کشیده بود آورده بودند دیدم خواستند من ببینم گفتم بیادگار علیخان همین جا نگاه دارید بعد پایین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای شلیک توپ خیلی راه رفته تا به یک بلندی جنگلی رسیدیم که چشم انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان است آنجا ده بیست عراده توپ صحرائی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را به یک نقطه نشانه رفته بودند که تقریباً هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلوله‌ها بهمان مکان میافتاد دوجی ترکیده گلوله توپها خیلی مسافت را میرفت تیراندازی زیادی شد بعد برگشتیم بتماشای عمارت قدیم دولتی سرایدار باشی این عمارت که اسمش بوریر بود جلو افتاده همه اطاقها و طالارها را گردش کردیم خیلی طولانی عمارتیست و بسیار قدیم است همه اسبابها و مبل از صندلی و پرده و میز و اشکال وغیره از قدیم و تاریخی است مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بناپلیون اول بوده همان میزی که در روی آن از سلطنت استعفا کرده بود دیده شد میز مدور متوسطی است از چوب که میز قدری کج شده تاریخ روز استعفای ناپلیون را که در زیر آن روی صفحه کوچک آهنی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند میشود تاریخ پنهان میگردد مثلاً تخت خواب فلان ملکه یا اطاق بزرگ آن بعینها با همان پارچه‌ها و همان حالت گذاشته شده است سرایدار باشی میگفت وقتیکه پروسها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در زیرزمینها و جاهای دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را گشتیم گالری درازی بود یعنی عمارت طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آینه‌ها و وسط دالان روی زمین که آنهم توی محفظه‌ها بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتابدار آنجا نبود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت زره سوراخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند با و و این کلمات را بزبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش اینست) این زره و این قداره مال مارکی دُمنال دچی است که بحکم ملکه سوید کریستین نام کشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دویست و سی و یکسال قبل از این است)

Épée et cotte de mailles, dite
cotte secrète, que portait le Marquis

de Monaldeschi, assassiné par
ordre de la Reine Christine
de Suède. 1657.

کیفیت این زره و تفصیل اینست که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدیدن پادشاهان فرانسه آمده بوده است باین عمارت درهمین جا این مرد با زن دیگر عشقبازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است تحریک کرده وخفیه رسانده بودشب اورا در تحتانی همین عمارت ازپشتش خنجر زده کشته بودند چون این قتل دراین عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره وشمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم منزل

یکشنبه ۲۱ — یکشنبه بیست ویکم رفتیم پاریس درساعت دو بعدازظهر همه رفتند بگار ماسوار کالسکه شده قدری درجنگلها گشتیم هوا گرم بود بعد رفتیم بباغ انگلیسی عمارت یعنی باغیکه بوضع انگلیسی ساخته شده است وقتی گذرانیده وگردشی کردیم تا وقت حرکت کالسکه بخار رسید آنوقت بگار رفته باز بعدازنیمساعت معطلی حرکت کردیم باران شدیدی آمد یکساعت ونیم تقریبا طول کشید تا بگار پاریس رسیدیم بعد کالسکه نشسته بهوتل رفتیم سپهسالار اعظم هم بود روز دیگر بعدازباغ وحش رفتیم هوای بوا د بولون خیلی گرم بود پیاده هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیواناتیکه دیده شد ندازقبیل مرغهای الوان ومیمونهای نوع نوع وسگهای مختلف وفیل وزرّافه ومرال وشترمرغ بودند بجز نباع همه جور حیوانی در اینجا دیده شد چون هوا گرم بود جزئی تماشائی کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برگشتن ازمیان پارک منسو که چمن خوب وگلکاری وسایه مرغوبی دارد عبور کردیم آبشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی ازکوه مصنوعی پائین میریزد پیاده شده قدری آنجا تماشا کردم غاری داشت که هوایش خنک بود بعدازتماشا بمنزل معاودت کردم در فونتن بلو یکشبی بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه بسیار کوچک وگرم بود بازی نی نیش را که مثل بازیهای مقلدین طهران بهزه بود درمیآوردند هوتل دویل یعنی دارالحکومه پاریس را که کمونها آتش زده بودند تعمیر میکنند ومجدداً میسازند روزی بهوتل دیو که مریضخانه بزرگیست رفتیم سیصد الی چهارصد نفر مریض را در آنجا معالجه میکردند این مریضخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند پیش

نقل مریضخانه های پاریس که موسیو مرن نام داشت اینجا بود پس از آن بمدرسهٔ کورها رفتیم موسیو پراس که رئیس
اینجا بود همه جارا نشان داد و بسیار مدرسهٔ خوبیست یکصد و نفر کورهای جوان از زن و مرد در آن مدرسه
تحصیل مینمایند عمده صنعت آنها ساز و آواز است همگی جمع شدند همه با هم ساز زدند و آواز خواندند پیانو زدند
و خوب زدند بعد اطاقهارا گردش کردم هر کوری اطاقی دارد و در اطاقی یک دستگاه پیانو بود و اغلبی هم صنعت
جوراب بافی و لباس بچگانه و غیره میآموزند از کارشان چند وصله بیادگار گرفتیم یک نوع الف و ب
برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که غرابت دارد حروف روی کاغذ برجسته میشود که همه حروف برجسته
کلماتست کور دست روی آنها مالیده هر کتابی باشد در کمال خوبی میخواند امروز گفتند میرزا کریمخان
سابق سرتیپ فوج فیروزکوهی بپاریس آمده است سپهسالار اعظم گفت من اذن داده بودم که برای معالجهٔ خودش
اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله و دوازده ساله را مادر یا دایهها ایشان بسیار
پاک و تمیز و خوب نگاه میدارند که مایهٔ حیرت و تعجبست که طفل و بچه اینقدر پاکیزه و با تمیز و با ادب
و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی درین فقره اهتمام دارند و بعد از آنکه بحد تمیز و تربیت و لیاقت
و آموختن چیزی رسیدند چه طور فورا مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک مونسو و در
چمنها و سایههای درختهای بوادبولونی و بوت و شومون و نس و جاهای دیگر که پدرها و مادرهای
اطفال و کلیه زنها و مردها در خیابانها گردش میکنند و پس از خستگی که روی صندلیها یا نیمکتی چوبی می نشینند
شغل مردها این است که فورا یا روزنامه میخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زنها اینکه برای
تفنن مشغول دوختن چیزی شده و با زنهای دیگر صحبت میکنند و اطفالشان در کمال خوشگلی و مزه و قشنگی
در روی چمنها و زیر سایه درختها با همدیگر متصلا مشغول بازی هستند و دایهها و پرستاران آنها هم کمال مواظبت را
دارند بعضی کالسکههای کوچک دارند که دایهها اطفال را در آن نشانده میرانند بعضی دیگر از بچهها گل بازی
و آب بازی میکنند اما با کمال لطافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقههای بزرگ مدور
چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدوند در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شتلاند
آورده اند بعضی در کوچکی بقدر یک گوسفند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر اند که میتوان سوار آنها

شده جائی ساخته اند مسقف و زمینش را یک ریخته اند بچها سوار این اسبها شده در اینجا میدوانند و تعلیم
میدهند شخصی ایستاده مواظب تعلیم است در این روزها باز رفتیم به اکسپوزیسیون اندر تروکادرو اول
رفتیم بتالار بزرگ کونسر که ساز میزنند الی حال ندیده بودم در اول تروکادرو ساخته اند که ابشار بزرگ
از زیر این تالار میگذرد از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتیم در لژ نشستیم جمعیت زیادی بود یک دسته
سازنده روبرو نشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سرپوشیده بسیار بزرگ مزین منقش عالی
از آهن و چوب ساخته اند و روی ان را گچ کاری و نقاشی وغیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرحش را
بنوشتن نمیتوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی این عمارت و گنبد می پیچد
بسیار خوب عالی دارد هفته سه روز در اینجا کونسر میدهند اما هنوز ارغنون بزرگ تمام نشده است
روبرو و پشت سر سازندها پرده جلو آن کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس
ساز برخاسته رفتیم آکاریوم یعنی جای ماهیها بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قزل آلا ماهی بزرگ سفید
مانند ان که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها مار ماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر سایر جاها را
نگشته سوار کالسکه شده رفتیم بواد بولون خیلی گشته تا ابشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل کردیم
امروز سینه ام درد میکرد صدا گرفته سرفه میکردم چون هوا بسیار گرم است عرق میکنیم و بعد باد سینه
خورده سرما میخورد قبل از رفتن بماهی خانه دالان اسباب قدیمه را گردش کردم از اسباب ساخته
و نساخته و مجسمه و سکه های قدیم وغیره وغیره از هر قسم زیاده از حد برای تماشا گذاشته بودند (روزی که
رفتیم بسن ژرمن که با راه آهن یکساعت بلکه کمتر راه است و با کالسکه اسبی دو ساعت و نیم و با کشتی
بخار کوچک از رودخانه سن در وقت رفتن چون جریان آب با نظرف است در سه ساعت و
نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت
براه کالسکه اسبی دو جهت دارد اولا چون راه رودخانه و خم و مجرای آب پاپیچ است و خط مستقیم نیست
راه دور میشود ثانیا از دو اکلوز که یعنی سد است باید گذشت تا در آن سد و در را باز کنند و به بندند
نیمساعت طول دارد اما کالسکه اسبی و راه آهن بخط مستقیم میرود و این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته

CLUSE.

شده است که کشتی بزرگ بتواند در رودخانه سیر کند چون بعضی از جاهای رودخانه گود و سراشیب نیست این
سدها آبرا بالا آورده کشتی میگذرد و بستن و باز کردنش بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در دو
مکان این اکلوزیست در محلی جزیرهٔ کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود یک شعبهٔ آنرا سدی بسته اند
باین طور که طرفین انجا را یعنی این شعبه از رودخانه را با سنگهای محکم ساخته اند عرضش هفت الی هشت ذرع و طولش
پانزده الی بیست ذرع و بسیار گود است یعنی تا پانزده ذرع هم عمق دارد و دو در آهنی محکم در مدخل و مخرج سد
ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر چرخ میدهند در سد بسته و باز میشود و اسباب دیگر است
که آنرا هم چون چرخ میدهند آب میان سد کم یا زیاد میشود همیشه این دو در بسته است هر وقت کشتی
میرسد باید اول دری که آب رودخانه جاری و داخل میشود بمیان سد باز کنند تا کشتی داخل شد
فوراً در را می بندند آب سد یا کم است یا زیاد باید طوری بشود که سطح آب توی سد با آب پائین سد که
رودخانه زیر دست مساوی باشد آنوقت چرخ را پیچانیده در آنطرف باز میشود و کشتی میرود همیشه
غواصهای چند با لباسهای کوچوکه مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کلّه از شیشه است
در کنار رودخانه و روی سد حاضر هستند و زیر آب که میروند از بالا با اسبابیکه با آن بسته است بکوچوا
هوای تازه در زیر آب بدین غواص میرسانند که تا ده ساعت میتوانند با کمال راحت زیر آب کار
کنند یکی از این غواصها را با همان لباس در سد آخر دیده گفتم رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در
رودخانه یک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب را قرار داده
و کشتی دیگری نزدیک بان کشتی است که متصل ریگ و سنگ ته رودخانه را در آورده و آن اسباب
بخودی خود بان کشتی دیگر میریزد و باین نحو رودخانه را گود و پاک میکنند که کشتی بآسانی عبور کند
و بامداد چرخ بخار این کار را میکنند امروز دو دستگاه از این را در رودخانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
رفتیم با سکله که نزدیکتر بود پیاده شده بکشتی بخار کوچک دراز اندامی سوار شدیم امّا چون هوا بسیار گرم
بود با طاق رفته در میان عرشه کشتی نشستیم بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین هم با کلنل و لاهورل و رئیس کشتیهای
بخار رودخانه سن بودند در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پلها که در اسپوزیسیون است

گذشته همین طور سیر رفتیم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در تردد بودند و بسیاری
از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند گاهی هم کالسکه بخار میگذشت بهمه جهت خیلی تماشا داشت
تا از شهر بیرون رفتیم در خارج دهات و آبادیهای باصفا و خانها و عمارات ییلاقی و باغها و باغچهای خوب
قشنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد از روغن گیری و صابون پزی و غیره در کنار رودخانه بنا
کرده اند که دودشان عابر و مسافر را قدری اذیت میکند تا رسیدیم به سد اول که در نزدیکیهای سنت دنی
بسته اند عمله در بازکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا رد شدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی وال
که قصبه ایست معتبر و جنگل و آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی وال گذشته به سد ثانی رسیدیم اینجا
عمله در بازکن حاضر نبودند چون هوا گرم بود و بغروب هم چیزی نمانده بود قدری ایستاده خواستیم معاودت
بپاریس کنیم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بقدر ده دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پائین رفته فوراً رفتند
از عقب آچار دار و غیره و بفاصله ده دقیقه عمله در بازکن را حاضر کردند یک کشتی بخار هم چند ساعت بود
که تا حال بیچاره توی سد در میانه دو در بسته مانده بود و بطور حبس آمدن تا اسباب خلاصی آنهم شد اول
آن کشتی با کمال عجله و شعف بیرون آمده رفت بعد ما داخل سد شدیم و در را بسته آب را کم کردند اما اول
خیلی کم کردند کشتی نشست لکان بگل فرو رفت عمله جات جمع شده با هزار زحمت بالا کشیدند یعنی آب را
زیاد کردند و زور زدند تا از گل درآمد و کشتی را عبور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن
رسیدیم از کشتی پائین آمده کالسکه تا اینجا حاضر بود سوار شده از توی قصبه و آبادی بطرف بالا رفتیم این
قصبه و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پائین الی بالا یکسر آبادیست و کالسکه بزحمت
بالا میرفت تا رسیدیم به تراس و سنت ژرمن یعنی مهتابی و غلام گردش اینجا که شخص میرسد عالمی می‌بیند
ورای این عالم یک چشم انداز غریبی دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده بود و نخواهد شد یکطرف
چشم انداز است یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت
تیلول که شبیه بنارون است اما گلهای کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است که گل
فضای صحرا را معطر کرده است در جنگلهای ایران هم از این درخت هست و دیده شده است برگهای

St Denis

St Germain

این درختان قوی را چنان قیچی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند همین طور درخت است
که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس
و زراعتها و چمنها پیداست منظر غریبی دارد ناپلئون سیم خیلی باینجا میآمده و شبها میمانده و عیشها میکرده است
اما آنوقت گفتند خیلی بهتر و باصفاتر از حالا بوده است همیشه خیابانها را آب پاشی میکرده اند و خیابانها
و چمنهای اطراف خیابان سبزتر و بهتر بوده است حالا خیابانش کمی گرد و خاک داشت قدری در
خیابانها و غیره گشته مراجعت بپاریس کردیم از پل رودخانه سن گذشته آنطرف پل آبادی و باغات
لوپک است بعد از لوپک جنگل و خیابانهای ورزینه بعد از نان تر بعد از آن شاله توری بعد آسنی ایر
بعد کلیشی بعد نوئی تا داخل شهر میشود بازار عجیبی در کوچه نوعی ساخته اند موقتاً برای همین عید که دارند دو
طرف خیابان را دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند بقدر یک فرسنگ طول دارد و در طرفین
انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع تماشاخانه‌ها و اقسام چرخها که آدمها از زن و مرد و بچه
و بزرگ روی اسبهای مقوائی سوار شده بقدر یک عمارت بزرگ و اسبابی هست که شخصی آن
اسباب را تکان داده میگرداند موزیک بسیار خوبی با آواز بلند زده میشود و اینها که سوار اسب
و غیره هستند در کمال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میخورند و در
ضمن پیچ و تاب انواع و اقسام گلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً
یک مجموعه پر از ظروف چینی و غیره که طبق کشهای طهران میگذارند برمیدارند جلو دکان است یک حر
بآن مجموعه سفید بند بنا میکنند دور گشتن اگر بد بست و حرکت فلان بیشتر چرخ خورد برده و اگر کمتر
شد باخته است آنقدر اسباب بازی در این خیابان و بازار بود که انسان متحیر میشد که چطور جمع آوری
اینقدر بازیها و عیشها و لعبهای مختلفه را کرده اند و از همین ساعت بغروب مانده الی سفیده صبح در اینجا
مشغول لهو و لعب هستند انواع بازیها و گردشها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بحساب
نمی آید از آنجمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزی که از آهن ساخته و شش نفر در آن جای میگیرند نشسته اند
و مثل کمان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آهنم جا نیست که این جعبه اندازه آنست زنی زیر جعبه

۱۳ ذیقعده

ایستاده است و اسبابی دارد که یکدفعه بواسطه آن اسباب هر دم را چرخ میدهد و دول میکند در کمال سرعت میروند بآنطرف و باز بر میگردد بجای اوّل دو باره وضع دیگری آن صفحه اسباب را می بجا پیدا نمایند دفعه جعبه در کمال سرعت دور خودش میگردد و جمعی که در اینجا هستند چرخ زنان میروند بآنطرف و با همین طور می آیند بجای اوّل خلاصه با کالسکه آهسته آهسته میراندیم و تماشای طرفین بازار را میکردیم این بازار سقف نیست خیابانیست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین خیابان این اوضاع است یکساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم) ملکه اسپانیول دختر مون پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه فرانسه که اسمش مرسیده بود در اسپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب افسوس همه مردم شده بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خاله همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم بیست سال دارد که پسر همین ایزابل ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتم در خانه او بشام موعود بودیم چند روزی تب کرده و حصبه گرفته مرده است تلگرافی از این حضور رسیده است از حاجی ترخان که با کمال مشقت از دریا گذشته وارد اینجا شده است نوشتیم بیاید ولی با این زحمت و مشقت پاریس را هم ندید کحّالی است در پاریس از اهل لهستان که در معالجه امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکیم یکسال در پیش این شخص درس حکمت کحّالی خوانده است یکروز احضار شد مردیست کوتاه قد کوسج و موی زرد و کبود چشم چشم ما را دید الحمد لله تعالی چشم ما علتی نداشت محض نشان دادن بود و از میرزا علی بسیار تعریف کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود اسمش گالیشوفسکی یکروز در ثانی به سنت ژرمن رفتیم با راه آهن مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب همانجا بود برای تدارک نهار در تعیین هوتل یعنی مهمانخانه صبح برخاسته در ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گار سنت ژرمن گار توی شهر است نیمساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گار نشستیم هر دو ساعت کالسکه بخار از این گار میرود و میآید راه آهن بورسایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس از این گار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش میرسد هنگامه ایست خلاصه وقت حرکت رسید سوار شدیم مسافر زیادی هم در این ترن در کالسکه های عقب و جلو بودند که در دهات عرض راه

وغیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهن در این عرض راه از سه مکان زیر
زمین مسقف میگذرد اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانهای
مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه نجار میگذرد و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آهنی بسیار عریضی که
گذرد که روی پل کوچه و معبر عام است بعد نزدیک سنت ژرمن باز از زیر طاقی میگذرد ولی طول
ندارد و چندان تاریک نیست بعد از آنکه میخواهد داخل کار سنت ژرمن بشود از زیر کوهی یعنی تپه
بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و مهیب است میگذرد دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی و
روشن میشود و از زیر کوه در میآید خلاصه از پاریس الی سنت ژرمن از این دهات هم عبور میشود اول
باتینیول دوم آنیر سیوم کولومب چهارم نانتر پنجم روئل ششم شالو هفتم وزینه هشتم لوپک
ناصر الملک در کار بود کار سرش باز است چون زمین را خیلی گود کرده و راه آهن ساخته اند
طرفین کوچه دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و تنگ است پیاده شده راه زیادی پیاده سربالا رفته
تا بسطح زمین رسیدیم کالسکه ها حاضر بود سوار شده بمهمانخانه پاوی یون دانری کاتر رفتیم در زیر
زمین مهمانخانه لوی چهاردهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است مهمانخانه عمارتیست بسیار
عالی و قشنگ چشم اندازی بشهر و جلگه پاریس و رودخانه سن دارد که بوصف و تعریف نمیگنجد
بسیار با تماشاست نهار صرف کرده بعد رفتیم بقصر کهنه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند و
موزه قدیم بسیار خوبیست زمین عمارت و موزه که اسمش براند است جاهای افتاده اول در مرتبه
پایین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیاصره روم و گولوای فرانسه باید گردش کردیم انواع اسلحه
قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص شکافتن سپر است و تیر و کمان با اسباب
چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بکار میرفته است و مثل توپ
بنشانه قراول رفته میانداختند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر را میگذارند
میان نصفه لوله چوبی سر تیر رو به نشانه و ته تیر در زه کلفت بعد اسباب را چرخ داده بزور اسباب
زه کشیده میشود تا هر قدر بخواهند بعد اسباب دیگریست که تا حرکت داده رها میشود با کمال سرعت

دراست

Pavillon de Henri IV
Louis XIV

وراست آمده بنشانه میخورد چند تیری نشانه انداختیم بعد توی حیاط آمده زلقهارا بنشانه انداختیم انداختن زلق هم
دو قسم است یکی باوستادی و قوت بازو است مثل جرید انداختن دیگری با اسباب یعنی یک بندی از
کتان در وسط زلق است آنرا بانگشت میگذارند بزور آن بند میاندازند خیلی میرود و آسانست
اما بی اعانت بند بقوت بازو و علم اوستادی انداختن بسیار کم میرود چند زلق داوم فرنگیان انداختند
بقوت بازو بسیار کم رفت یعنی منتها بیست قدم من بقوت و بازو انداختم الی یکصد قدم رفت
و متجاوز از آن هم انداختم بعد با بند کتان هم انداختم خیلی رفت البته اشخاصیکه قوت بازو دارند شاید
زیاده تر و دورتر از آنچه من هم انداخته بودم بیندازند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن
جرید میکنند که بزبان فرانسه ژاولت میگویند و من خیلی مشق انداختن جرید کرده بودم باین جهت زلق
هم که انداختم دورتر رفت زیرا در رفتن زلق از قوت بازو نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم براه
بالا خیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک درآورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از
طوفان نوح و بعد از آن مثلا وقتی که انسان هنوز آهن را نشناخته بود و چه چیز است تبر و تیشه و پیکان
تیر و آنچه باید از آهن ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کوچک و
بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف و سکه ها و اسلحه قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان
شرح داد و بسیار با تماشاست از هر نوع و هر جور اسباب دیده شد حتی از کفش و گیوه تا کلاه اغلب
مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سر و شاخ مرال عجیبی دیدم که
هیچ چنین چیزی نمیشود و حال الیقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید حیوانات
قبل از طوفان بوده باشد کله و استخوان سر مرال بدو برزگی مرالهای بزرگ این عهد است اما
دو شاخ عجیبی دارد که در استخوان پهن و سطحی شاخها که مثل مجموعه ایست چهار نفر آدم میتوانند بنشینند
بعد قلاجهای بسیار بلند قوی از آن وسط برآمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال را اگر من خود برأی
العین ندیده بودم بشنیدن هرگز باور نمیکردم و فی الواقع جای کمال تعجب است و بشنیدن
باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ از هیچ دروازه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Javelot

خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است یک برجی را هم که
درگوشهٔ این عمارت وجزو عمارت و اسمش لودونژون است مدتی قبل از بنای این عمارت شارل پنجم
پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لوئی بنا کرده است و بنای موزه اینجا
از نتایج خیالات ناپلیون سیوم است که متدرجاً او فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که بیشتر
و کاملتر کنند و ناپلیون سیوم نیز بخیال تعمیر این قصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش بیرون
آمده سوار کالسکه شده در خیابانها و تراس تفرج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل از
مسافت کمی دیدم خیلی افسوس خوردم که تفنگ حاضر نبود بزنم جلو این تراس که شرحش را در سیاحت
اول سنت ژرمن نوشته بودم سرتاسر محجر آهن چوبی گذاشته اند که البته طول این محجر نیم فرسنگ میشود
خلاصه آمدیم به راه آهن ترن حاضر بود نشسته مراجعت بپاریس کردیم شب را چون خسته بودم جائی
نرفتم ترتیب میمونها را در اینجا بسیار عجیب میکنند مثلاً میمون با صندلیهای کوچک بقدر اینکه
میمون جا بگیرد ساخته و روی زمین است میزی هم در جلو صندلیست برای شام خوردن میمونهای
کوچک بسیار قشنگ با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب نشسته گاهی با کمال متانت چشمها را
خیره میکردند مثل اینکه غمزات کنند بشقابها و گیلاسهای کوچک جلو میمونها شمعهای کوچک افروخته
پیش هر میمون یک دستمال حوله کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم بسینهٔ هر یک بسته میمون
دیگر آشپزی و پیشخدمتی میکرد رخت آشپزی سفیدی پوشیده بود دو سر دو پا مثل آدم راه میرفت
آن شخص معلم تازیانه در دست داشت اشاره بمیمون آشپز میکرد و بزبان فرانسه حرف میزد میمون
فوراً میرفت توی یک سوراخی که آنجا غذا و اسباب بود تا معلم زنگ میزد فوراً میمون یک
سبد پر از میوه میآورد و خودش می نشست روی صندلی با اوستادش دست میداد یا میداد
تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلو هر میمون توی بشقابها قسمتشان را میگذاشت
بدون اینکه زود بخورند با کمال ادب باتفاق هم آن میوه را میخوردند بعد از اتمام با دستمال دهنشان را
پاک نموده با چشمهای خمار تفخر کرده تکیه بصندلی میدادند باز میمون آشپز میرفت سبد دیگر از شراب

میاورد خودش سر بطری را باز کرده بمعلّم میداد او برده باستکانهای کوچک میریخت میمونها در کمال معقولیت
شراب را میخوردند و دهنشانرا با دستمال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با
قاعدهٔ خوب میخوردند زیاده از حد تعجّب داشت بعد بند بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای
خیلی کوچک بقدر گوسفند بزرگ آورده میمونها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد
میمونی را تفنگ بدستش دادند یک گلوله سگ کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میمون سگ را زد
و سگ فوراً خودش را بمردن زد میمونها تابوت آورده سگ را بلند کرده توی تابوت گذاشته
بردند و میمونها همه دست میزدند چپه میزدند رقص میکردند دیگر هرچه تصوّر بیاید میکردند (در فصل
گرمای هوا در شهر پاریس خیلی سگ هار پیدا میشود چنانکه در همین روزها چند نفر را گرفته و مرده بودند
معالجه هم نمیشود) یکروز رفتیم بسفارتخانهٔ ایران نظرآقای وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش بستری
بود برخاسته راه رفت گلو درد شدیدی داشت که طبیب نشتر زده بود سفارتخانه عمارتی خوب
و باغی کوچک دارد زن نظرآقا هم که از ارامنهٔ ارومیه و خواهرزادهٔ بابا خان یاور است که در طهران
دیده شد چهار پسر و یک دختر دارد پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی اینجا بودند که همه بسن چهار پنج سال
و کمتر بودند از اینجا به کوچهها یعنی دکاکین معتبر پالهرویال رفتیم امین الملک و کولونل و غیره هم بودند
دور همه دکاکین را گشته جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود روزی هم به مگزن دولوور رفتیم سپهسالار
اعظم بود اینجا خیلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و طالار
ها دارد که فوراً آدم نابلد گم میشود و همه پر از متاع و اجناس است از هر قسم تالارهای عالی با آینه و چهل
چراغ و غیره دارد که مردم آنجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه میخوانند یک مهمانخانه هم دارد متصل به
همین اطاق و تالار و دالانهای مال التجاره در این مهمانخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پر زینت دارد
یکی برای صحبت و روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پردههای صورت
بسیار اعلی برای فروش گذاشتهاند ما سی و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری
در جنب آنست که سفرهخانهٔ مهمانخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی و اسباب کارد و چنگال و

وغیره در کمال لطافت و خوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار و سفره لایق مهر پادشاهی بود
معامله و داد و ستد در اینجا خیلی میشود بطوریکه همیشه در این بگزن پنجهزار نفر راه میرود دو هزار نفر میرزا و
محاسب و عمله کار دارد بلکه میگفتند پنجهزار نفر است) دختر و خواهر مسیو طولوزان حکیم باشی بحضور آمدند
خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پسر
میرزا یوسفخان مستشار که حسین خان است در انگلیس تحصیل علم طب کرده بسیار تعریف میکنند که حکیم خیلی
خوبیست پانزده سال است کار میکند و حالا در پاریس مشغول تکمیل علم طب است بحضور آمد
صبح روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری که آخر ماه ژوئن فرنگیهاست صبح که از خواب برخواستم هنگامه
و همهمه غریبی در شهر بود چند روز بود که در تدارک عید امروز و امشب بودند و کوچها و عمارات را
بیرقهای الوان هر دولت و هر علامت از دولت جمهوری را میزدند اسباب جشن و چراغانی و آتشبازی
فراهم میآوردند و درست میکردند و عادةً هم روزهای یکشنبه کل دکاکین وغیره بسته و عمله جات و
مردم مشغول گردش و عیش میشدند چنین عید و تدارک عیش بزرگ هم که ضمیمه آن بشود دیگر معلوم است
که احدی در شهر بجز عیش و گردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچها و خیابانها از زن و مرد و کالسکه
و سواره و پیاده مملو بود که راه نبود کسی تردد کند بخصوص کوچهای معروف مثل شانزالیزه و جنگل بوا دو بولون
که اغلب اسباب آتشبازی و چراغان در بوا د بولون فراهم بود و دور دریاچهها را همه چراغان کرده
و بیرق و دروازهای مصنوعی ساخته و زینت زیاد داده بودند کشتیهای بزرگ و کوچک زینت
داده دسته خوانندهها و سازندها وغیره میان آنها نشسته میزدند و میخواندند تمام زنها لباسهای نو
پوشیده و زینت زیاد داده بودند و عموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخواهند و به قصد بخودشان
و هر کار بکنند مختار بودند از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچها و خیابانهای
بزرگ معروف کالسکه و عراده هیچ نگذرد و سواره نروند مگر پیاده گردش کنند اگر بنای
کالسکه رانی میشد قطعاً هزار نفر بیشتر تلف میشدند لیکن براه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچهای
دیگر که جمعیت بود رفته بودند با وجود اینها میگفتند باز چند نفری زیر عراده مانده تلف شده اند خلاصه از

MARSEILLUISE

جلو میدانگاه هوتل با انواع و اقسام اشخاص میگذشتند جمعیت آنقدر بود که حساب نداشت ولی اختیار ازان طرف و آنطرف میدویدند دستجات زیاد از محلات شهر میآمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر دستجات البته چهار هزار نفر از مردمان بیکار شهر از مرد و زن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته جات باین وضع بودند چند علم در جلو و بیرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف مرسلیز که آواز جمهوریست میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای کاغذی بسرشان گذاشته و منگوله کلاه را یک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدسته هم ساز و موزیک میزدند در جلو اینها البته صد دسته همین طور دیده شد که در همه شهر و جاها با اینها متفرق شده بودند و عقب سر اینها بقدر چهار هزار نفر میدویدند بالون زیاد بهوا کرده بودند دو کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص چنین روزهای جشن است کالسکه نیست مثل یک کشتی بزرگست که عراده دارد و بچندین اسبهای زینت کرده بسته بودند با کالسکه چیان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیکت در خود کالسکه اول هم یکدسته موزیکانچی نشانده بودند که موزیک میزدند و در کالسکه دوم یکدسته جوانهای آوازه خوان که آواز و تصنیف میخواندند عقب آنها هم سواره نظام و اقسام زیاد این دسته که وارد جلو مهمانخانه باشد بطوری ازدحام شد که جای وحشت بود که چند این نفر زیر دست و پا میرفتند قدری ایستاده زدند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش و تماشای شهر رفتیم از دم حوض بیرون تروکادروی اپوزیسیون گذشتیم یعنی از شانزالیزه وغیره رفتیم انقدر جمعیت و ازدحام بود و کالسکه تردد میکرد که حساب نداشت مردم کم کم جمع شده سمت بواد بولون میرفتند که برای شب در آنجا جا بگیرند تا راه هست خودی برسانند من عزم باغ گلخانه شهر پاریس نموده بدانجا رفته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع گلها و درختها اینجا هست بعد سوار شده رفتیم بواد بولون الی دریاچه‌ها و جاها با اینها همه جا مشغول چیدن چراغ و آتشبازی و زینت دادن کشتیها وغیره بودند از حالا آنقدر جمعیت شده که راه عبور نیست و دقیقه بدقیقه هم زیادتر میشود من فوری گفتم رو بمنزل بروند که راهها مسدود نشود و همین طور رفتیم تا بشانزالیزه رسیدیم

در عرض راه هنگامه غریبی بود همه مردم یعنی اواسط الناس رعیت آواز میخواندند میرقصیدند میدویدند بزرگان
و معقولین شهر هم در کالسکه نشسته رفت و آمد میکردند همه کالسکه ها از زن و مرد پر بود اما در خیابان
شانزالیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم از اعلی تا ادانی همه یکدسته گل مصنوعی
بسینه زده بودند الواط شهر کلاههای کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود بسر گذاشته بودند و
رقص میانداختند غوغای غریبی بود با زحمت زیاد بمنزل رسیدیم میدانگاه پای هوتل باز از مردم
پر بود یکدسته موزیکانچی زیر هوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز
بود که مارشال ماکماهون خیال میکرد که شب آتشبازی و چراغان را هم ما و هم خود مارشال حضوراً باید
تماشا کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجا این کار ممکن میشود آخر الامر من خیالی کرده بکولونل
ولامورل که مأمور حضور ما بود گفتم بهتر این است که ما و مارشال بالای آرک دتریومف که وسط
شهر است و از بلندی آن همه شهر و چراغان و آتشبازیهای اطراف شهر و مردم پیدا هستند برویم
مارشال این خیال را پسندیده بنا شد شب را آنجا برویم نیم ساعت از غروب گذشته مارشال به
منزل ما آمدند با جنرال ونزلک سوار کالسکه شده رفتیم سپهسالار اعظم و سایر همراهان نیز کلا آمدند راه
خوبی را از کوچه که جمعیت نبود قرار داده بودیم ما و مارشال و سپهسالار اعظم و جنرال ونزلک در یک کالسکه
که از خود مارشال ماکماهون بود نشسته بودیم همینکه بزیر آرک تریومف رسیدیم تمام شهر از چراغهای
گاز و الکتریسته برقی یکپارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوجه و دختر مارشال نیز آمدند
مارشال کانروبر هم رسید شروع ببالا رفتن از پله ها نمودیم از پایین تا بالا سیصد و بیست و پنج
پله میباشد پله ها کوچک و تنگ است و متصل می پیچد برای انسان حالت دوار و سرگیجی میآورد
هوا هم گرم و حبس است این راه بچاه شباهت دارد و بزحمت میتوان صعود نمود خلاصه بالا رفتیم
هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خز پوشیدم مارشال ماکماهون و سایرین همه در اطاق
طبقه پایین ماندند که قدری رفع خستگی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدند چشم انداز و چراغان
و آتشبازی و جمعیت و هیاهوی مردم و صدای آوازه خوانها و موزیک و دهل و غیره طوری

Marechal Canrobert

بود که چنین تماشائی در دنیا اتفاقاً وجود نیافته اصل مکانیت آرک تریونف طوریست که دوازده
کوچه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی بمیدان این بنا میشود چراغهای این کوچها جمیعاً با جهت‌های
آنها طور عجیبی بنظر میآمدند خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانزلیزه الی میدان پلاس دلاکونکرد و از
طرف دیگر خیابان رادبوا دبولون بالجمله اول از بوادبولون شروع باتشبازی شد بعد آتشبازی مون
مرت و غیره الحق آتشبازی بسیار خوبی کردند دسته‌جات آوازه خوانها با طبل و علم و موزیکانها متصل
دور ارک تریونف و خیابانها در گردش بودند و مرسلیز میخواندند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن
شده بود که این تصنیف و آواز مرسلیز را بخوانند و هرکس میخواند حبس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً
دوساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپهسالار اعظم و همراهان
هم بودند تا آتشبازیها تمام شد از جمعیت و ازدحام و دسته‌بندیها و هیاهوبازیها همان طور بحال
خود بود بالاخره ما پائین آمده با مارشال ماکماهون در کالسکه نشسته بمنزل رفتیم راه عبور ما از دم کلیسا
سنت اکوستاکه ناپلیون سوم ساخته است و از بولوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب
بیگلربیگی گری شهر پاریس را داشته این کوچه و خیابانها را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست
و در مجلس وکلا وکالت جزیره کرس را دارد و از هواخواهان خانواده ناپلیون میباشد باری مارشال را
وداع کرده ایشان از دم در هوتل گذشتند و ما بالا رفتیم هیاهوی مردم و صداهای مختلف تا طلوع
افتاب در کار بود مردم امشب و امروز هنگامه کردند معلوم است یکشهری که دو کرور مخلوق از غریب
و بومی در آن جمع شده باشند خاصه وقتیکه عید نموده زن و مرد پیر و جوان بچه و بزرگ مخلوط شده
و درهم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود مجسمه مرمری که بشکل خیالی جمهوری ساخته بودند جمهور
طلبان برده در اکسپوزیسیون نصب نموده و خطبه‌ها خواندند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما
مارشال ماکماهون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم معلوم شد که این چه عید نیست و از
برای چه این روز را عید میگیرند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژوئن تازه اختراع کرده‌اند که باین اسم
عیش بکنند و هم برای شان بازار اکسپوزیسیون و تماشای غربا که در این شهر جمع شده‌اند شاه و

و شاهزادگان وغیره بهر حال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشای خوبی شد چند نفر از شاهزادگان
مصری عموی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشا است دیگری ارشیدوک آلبرت برادر امپراطور اطریش و
دیگری پدر پادشاه پرتوغال روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الثانی ابتدا بالیزه رفته با مارشال ماکماهون
وداع کرده از آنجا بخانه والدهٔ پادشاه اسپانیول رفتیم چون عزادار بودند دیدن کردیم تا زیر پله
استقبال کردند خود و بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتیم بالا قدری صحبت شد
مراجعت بمنزل کرده نهار خورده رفتیم که اسپوزیسیون را هم وداع کرده از در پائین طرف قهوه خانه
دوال عبور کرده اول بمحل ماشینهای فرانسه رفتیم کارخانه کاغذسازی که کاغذ روزنامه و کتاب
چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقة خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از آن این است
که یک کاغذ بسیار پست بدی را در کارخانه دیگر ساخته آورده در حوض اول این کارخانه میریزند با
اسباب بخار آنرا بهم زده تا حل میشود بعد بواسطه لوله یا غیره بحوضهای دیگر میرود و در هر حوضی صاف
و بهتر میشود آنگاه اسباب باسباب میرود تا پائین کارخانه و از آنجا کاغذ خشک بی عیب قطاعی شده
بیرون می افتد طول حوض اول الی آخر اسباب آن بیشتر از ده ذرع بلکه پانزده ذرع میشود و از این جا
گذشته خیلی گردش نمودیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم به تروکادرو یعنی اینطرف رودخانه رفتیم دولت
اسپانیول اطاق عربی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی تماشا داشت شیشه و بطری مشروبات
الوان را که برای نمونه و فروش آورده تمام آنها را از روی صنعت و علم معماری و بنائی بوضع بسیار عجیبی
روی هم چیده اند سقف مقرنس و شاه نشین و در و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است
بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطریست که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت
معدوم میشود خیلی چیز عجیبی است بعد از تروکادرو بیرون آمدیم یک بالون بزرگ بشکل بطری با
حمره ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طناب مثل بادبادک بسته و این بطری در وسط هوا قرار
گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم
در هر ساعتی از جلو هوتل منزل ما چهارصد کالسکه و عراده بارکش و امنی بوس که کالسکه کرایه بزرگیست

دوهزار

Archiduc Albert

دو اسب از امیکشد و بقدر پنجاه نفر آدم سوار میشود میگذرد و این بود در شبانه روز متصل است هوتل بزرگ
خیلی خوبی امثال تازه ساخته اند مسمی بهوتل کونتینانتال سابق این جای این هتل عمارت دولتی وزارت
مالیه بوده بعد از جنگ پروس اشرار آتش زده بودند دولت زمینش را فروخته و حالا اینجا مهمانخانه خوبی
ساخته اند موسیو لیون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی بحضور آمد آدم قابلی است از وضع اخذ
مالیات وغیره صحبت زیاد شد مثلا هرکس خانه در شهر دارد و تفاوت از روی میزان و قاعده مقرره
مالیات میدهد و بکذا از حیوانات هم علیحده مالیات میگیرند روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس
بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک و نیم بعد از ظهر مارشال ماکماهون آمد با جنرال دوبراکت
بکالسکه نشسته برای گار خوب جهت استراسبورغ راه هم خیلی راه بود هنوز تمام بیرقهائیکه برای عید دیروز
زده بودند در هر کوچه و برزن برپا بود در همه شهر بیرق بنظر میآمد از کوچه که میگذشتیم از جنرال دوبراکت پرسیدم
اسم این بولوار چه است گفت بون نوول معنی این کلمه خبر خوبست بفال نیک گرفتیم خلاصه
رفتیم تا بگار رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد بمشایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال ماکماهون
و صاحب منصبان زیاد بودند رفتیم توی واگون و با مارشال و سایرین وداع نمودیم ناصر الملک با ابوالقاسم
خان نوه اش در اینجا متفکر ایستاده خیال دارد ابوالقاسم خان را ببرد بلندن برای تحصیل در مدرسه
بگذارد و خود بجهت معالجه با آب گرم های فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه گردد خلاصه او و بعضی دیگر از
ایرانیها مثل نظر آقا و زیمان خان وغیره هم ماندند و کالسکه مثل برق رو بایران و وینه براه افتاد
و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما باید بشهر سالسبرغ برویم با اینکه وسط سرطان است هنوز هیچ آثار
تابستان پیدا نیست گندم هنوز سبز است جو قدری زرد شده است مثل اول بهار صحرا سبز و خرم
و پر از اقسام گلهای لاله سرخ وغیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جاهای دیگر است
از استراسبورغ شب عبور شد در شهر اولم که یکی از شهرهای آلمان و متعلق بمملکت باویر است توی واگون
از خواب برخاستم کالسکه ها یکساعت آنجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی متوقف آنجا توی
واگون آمدند اسم حاکم ژنرال هریان موی سرش سفید صاحب بنیه و بسیار آدم قابلی است این شهر دورش

خندق و قلعه مستحکم دارد علاوه بر آن در روی تپه بلندی هم که مشرف بشهر است باز قلعه معتبر دیگر دارد و قلاع
کوچک و باستیانهای خوب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم اعلیحضرت امپراطور آلمان است
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور آلمان است این همان شهر است که ناپلیون اول
محاصره نموده و ژنرال ماک سردار کل قشون اطریش را با سی هزار نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور بتسلیم
شهر شدند شب از شهر استودکارد پای تخت مملکت ورتامبرگ گذشته رسیدیم بمونیخ پای تخت باوریا
پادشاه اینجا بدریاچه کونستانس سویس رفته است داخل گار بزرگ مسقف نایکی شدیم پیاده شده رفتیم
در اطاق گار این شهر بسیار باصفاست کلیساهای بزرگ دارد و خیابانها و آبهای بسیار خوب بعد سواره
افتاده رفتیم تا بدریاچهای بزرگ باصفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم اینجاها کم کم طرف دست راست
کوههای بزرگ جنگلی برف دار دیده شد که از کوههای تیرول محسوب و همه سبز و خرم است حاصل
اینجاها کلاً دیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالسبورغ شدیم برادر اعلیحضرت امپراطور
اطریش ارشیدوک ویکتور که از جانب اعلیحضرت امپراطور باستقبال آمده بود دم گار ایستاده بود با
کنت دوکرانویل مهماندار که از اعاظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم مهماندار ما بود و صاحب
منصبان دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده موزیک میزدند الی آخر صف سرباز رفتیم شاهزاده ما را
برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده وداع نموده بعمارت ییلاق خود رفت و ما
هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس الی سالسبورغ مدت بیست و هشت ساعت
آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسخ در بیست و چهار ساعت طی کردیم
در سالسبورغ متصل باران میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار
کالسکه شده رفتیم به هل بورون سپهسالار اعظم و عضد الملک با ما بودند صبح باران شدید میبارید
وقت سواری ایستاد اما هوا خیلی سرد است از کنار رودخانه سالسباخ که از توی شهر جاریست
گذشتیم حقیقةً جمیع محسنات رودخانه از نزهت و صفا و جریان آب در این رودخانه جمع است اطراف آنش
سبز پر گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب بسرعتی میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن است

Tyrol *

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته‌اند که از طرفین شهر عبور میشود حسن این رودخانه اینست که همه جا دست
بآب میرسد پست و بلندی ندارد مثل نهریست که از وسط باغ بگذرد در این چند سال که این شهر رو بترقی
گذاشته مهمانخانه و مدرسه و خانهای ییلاقی خوب در کنار رودخانه بنا شده منبع این رودخانه کوههای
تیرول* است و داخل رود دانوب میشود و بیست دقیقه طول کشید تا رسیدیم بهل برون پشتهٔ منتهای علیا
در کا بود میرحشمه و آبها رفتیم هیچ و بستها را پیچانیده و حرکت داده فوارهای مصنوعی جستن کرد علی
تر شد چیزیکه در سفر سابق ندیده بودیم این است که در یکی از چشمها میز سنگی ساخته‌اند بزرگ و دور
میز صندلیهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیحده دارد در گوشه میز تنها در بالا دست می
نشیند جلو آن پیچ آبها را قرار داده‌اند همین که مهمانها و اذین می نشینند عصرانه و چای بخورند
آنشخص که تنها عمل را میداند پیچ را حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته‌اند آب
زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میگریزند اسباب خنده است همه اوضاع این
باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهای مخفی است باران زیادی هم آمد بعد از گردش بمنزل رفته
در ساعت پنج بعد از ظهر سوار کالسکه شده بعمارت شاه زاده ارشیدوک ویکتور برادر اعلیحضرت
امپراطور رفتیم برای شام سپهسالار اعظم و عضدالملک و ایلودان مخصوص و امین الملک و حاجی
شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاه زاده از شهر خارج است و همین عمارت ییلاق
و عمارت کشیشهای سابق است که در سالسبورغ حکومت و ریاست داشته ده سال است که
امپراطور اطریش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده‌اند اسم قصر و عمارت کلسهایم است
از عمارت تا اینجا نیم ساعت کمتر راه بود در عرض راه از جاهای خوب با صفا گذشته تا اینجا
رسیدیم این قصر پارک و باغ بسیار خوبی دارد در روی دست انداز جلو پله‌ها هر یک یک مرال سنگی
خوابیده ساخته‌اند شاخها اصل شاخ مرال است در سر تیرهای شاخها هر یک یک ستاره مطلا
نصب کرده‌اند نشان بیرق و دولت آن کشیشان که در سابق اینجا سلطنت کرده‌اند شاخها
مرال بوده که همین طور سر آن ستاره داشته باشد پله‌های زیاد میخورد تا ببالا میرود قدری در سر

Archiduc Victor

Salzburg

پایین بجهت تماشا در اطاقها ایستادیم اطاق و عمارت بسیاریست همه سفیدکاری شاهزاده چینی کهنه زیاد
جمع کرده بدیوارهای اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چینیهای یکرنگ و همه برنگ منقش باشد
حتی بشقابهای چینی قدیم کار اصفهان عهد صفویه هم بود پردهای اطاق در روی نیمکتها و صندلیها هم همه
چیت برنگ چینیهاست همچنین شاهزاده انواع گلها را هم بسیار طالب است توی اطاق گلهای
خوب معطر بانواع مختلف زیاد گذاشته بودند رفتیم مرتبه بالا برای صرف شام اطاقهای بالا هم همه نظیر
سفیدکاری و چینیهای منقش بدیوار با نصب شده میز طولانی کوچکی برای پانزده نفر حاضر بود نشستیم
گلهائیکه روی میز شام چیده بودند همه گل بوته صحرائی بود که در صحراهای ایران هم خیلی است رنگ
گل کاسنی و منقش برنگ چینیها که بدیوار اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاهزاده
فوت شده با بیواسطه سر شام موزیکان نزدند شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم باطاق
پایین قدری نشسته صحبت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تالار کنسر شهری یعنی تالاریست که در
شهر بنا شده است اینجا اعیان و اشراف در هر موقعی جمع شده ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند
اهل شهر ما را آنجا بتالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم جمعیت زیادی در
کوچه و دم تالار بود کل معارف شهر هم از حاکم و زن حاکم و اعیان و زنهای آنها و دخترهای ایشان در اینجا
حاضر بودند چند پله بالا رفته روی صندلی نشستیم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای تالار غلام
گردشی است که اینجا هم زنها و دختر با نشسته تماشا میکردند یکدسته موزیکانچی در جلو توی تالار که مرتبه
و پله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند همینساعت که گذشت مرد و زن بقاعده و رسم خودشان بر
خاسته برقص مشغول شدند بعد از اتمام مجلس حاکم شهر خانمهای معتبر شهر را معرفی کرده بمنزل معاودت
نمودیم روز جمعه چهارم باید بوینه برویم یکساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده ولی
چون همینساعت بوقت حرکت مانده بود پیاده با سپهسالار اعظم و عضدالملک وغیره کنار رودخانه
قدری گردش کردیم گشت دو کرانویل مهماندار و سایرین هم باهم بودند خیلی رودخانه باصفائیست تا خیلی راه
رفته از کنار ایزابل امپراطریس گذشتیم که تازه ساخته اند و هوتل دواطریش هم در همین کنار است آنطرف

[illegible]

رودخانه در مقابل این هوتل مدرسه هم تازه بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفتیم گار به
جمعیتی از بزرگان و فوج و مردم متفرقه بود جمعی در جلو صف نظامی راه رفتیم برادر امپراطور وداع کرده مرخص
میرود به پشتل که با کالسکه آهنی تا آنجا چهار ساعت راه است خیلی تعریف آنجا را میکنند که بسیار باصفا و
خوش آب و هوا است امپراطریس و ولیعهد اطریش هم آنجا هستند از وین تا آنجا راه آهن است که در هشت ساعت
آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در پشتل بوده است امروز اینجا آمده بود بحضور رسید قدری لاغر
شده اما زبان فارسی را با اینکه هجده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه بجای
راه افتاد ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور است بسیار ترن خوبیست همه اطاقها بهم راه دارند بزمین
نزدیک بسیار راحت و خیلی تند و بسرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تفصیل این راه
در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در هشت ساعت الی وین رفتیم قریب هشتاد
فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بگل باخ بیس که در وسط راه است
از این استاسیون که قدری گذشتیم رود دانوب دیده میشود دوباره بعد از طی ده فرسنگی مفقود شد خلاصه
رسیدیم گار اعلیحضرت امپراطور و همه صاحبمنصبان وغیره هم دم گار با لباس رسمی حاضر بودند پائین
آمده با اعلیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و مهربانی و مودت دست داده بهم تعارفات بجا
آوردیم اعلیحضرت امپراطور معارف و اشخاص معتبر را معرفی کردند تا آخر صف نظام رفته بعد من
باتفاق اعلیحضرت امپراطور در کالسکه روباز نشسته راندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوچهها که مملو
از مرد و زن بود همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارت است در دو
طرف میدان دو استاتو یعنی مجسمه سواره بزرگ که از چدن ریخته اند یکی از آرشیدوک شارل است
که در عهد ناپلیون اول امپراطور فرانسه سردار قشون نمسه بوده است در جنگ میکرده دیگری پرنس
اوژن دوساووا که در جنگ زانتا در مجارستان عثمانیها را شکست داده بود در ابتدای ۹۲ سنه مسیحی
خلاصه داخل دالان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفته داخل تالارها و اطاقها شدیم عمارتی است
بسیار بزرگ و عالی و اطاقها و تالارهای زیاد دارد این عمارت را سلاطین قدیم اطریش بنا کرده اند

همه پادشاهی حضرت بنا کرده اند و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ
شده است اسم عمارت پالیه دبورق است اطاقها سفید است و با چوبهای مطلا زینت داده اند و
هر اطاقی و تالاری یک رنگ پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار تا سقف و ایزاره و بعضی حاشیه ها همان
سفید و مطلای چوبست و میز و اسباب صندلی و مبل وغیره هم برنگ همان پارچه است که بدیوار
چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیاد دارد
همه چهارچوب دارد که بدیوار های اطاقها آویخته اند صنعت از این بهتر و قشنگ تر نمیشود چیزیست
مثل جواهر خیلی از این نوع کارها را دارند علیحضرت امپراطریس هم در همین عمارتست بعد از دقیقه ما رفتیم
بیازدید امپراطور از تالارها و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق مخصوص ایشان مارا استقبال کردند
رسم تعارف بجای آورده نشستیم سپهسالار اعظم هم بود نشست صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خود ما
آمدیم روز شنبه پنجم از عمارت بیرون نرفته بعد از نهار در خود عمارت گردش و تماشا کرده رفتیم الی
خزانه دولتی گنت دوکرانویل چمبرلان که خودش هم خزانه دار است و هم عمارات سپرده باوست
حاضر بود در همراهی میکرد و چند نفر دیگر هم که هر یک از اطاقهای جواهر وغیره سپرده بیکی از آنها بود
حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پائین عمارت خزانه و موزه بود اطاق باطاق گشتیم همه اشیا نفیسه
وغیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند هر یک دری علیحده دارد که قفل است بعضی اشیاء را
که درست و بدقت میخواستم تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده تماشا میکردم در
همین عمارت از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره وغیره و بعضی اسباب کهنه
که از زیر زمین و جاهای دیگر در آورده اند و اسباب یشم و ظروف و غیره از سنگهای معدنی است که از یشم
نفیس تر و اعلی تر است و رنگ برنگست که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک کشکول
درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یکپارچه زمرد دیدم که حقیقةً چیز نفیسی بود
و در میان جواهرات دولتی که در وسط یک اطاق کوچکی است میز زرگی که دورش آینه یکپارچه
بود گذاشته بودند و میان آن از ترکیب ترنج از مخمل ساخته جواهرات را دور آن نصب کرده بودند

از بیرون هیچ پیداست که وقتی می‌پیچانند این جواهرات چرخ میخورد خوب تماشا میشد بعد مرواریدهای درشت
تسبیحی الماسهای خوب یاقوتهای ممتاز زمرد گران بها اگرچه کم بود اما هرچه بود همه ممتاز و اعلی بود یکقطعه الماس
درشت زرد رنگی در سر یکی از آلات جواهر بود بیکاری وضع و این الماس تاریخی است تفصیلش از این قرار است
وزن الماس یکصد و سی و سه قیراط ثلث است تراش هندیست این الماس اولاً مال امپراطور پادشاه بورگون
فرانسه بوده در جنگ مرات در سنه هزار و چهارصد و هفتاد و شش مسیحی این الماس را گم کرده میگویند که یک
شخص دهاتی الماس را پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده سیس فولورانس رسیده
و از و بماری ترز ملکه نمسه رسید بتاج سلطنت خود نصب کرد خلاصه چیزهای نفیس خوب دیده شد بعد
از تماشای کابل معاودت کردیم در یکی از اطاقها یکساعت بزرگ مجلسی است که پرنس دو هس به
ماری ترز ملکه نمسه و فرانسوای اول شوهر ماری ترز پیشکش کرده بود صنعت خیلی خوبی در این ساعت بکار
برده اند کوک که میکنند با تمانی تمام از یکطرف ماری ترز با لباس سلطنتی بیرون آمده با دو نفر پیشخدمت
که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میآید با یکنفر پیشخدمت که تاج
او را در دست دارد کم کم اینها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر اینها میاید که میخواهد
اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرود بعد
یک ملک دیگر پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی مینویسد ماری ترز و فرانسوا زنده باشند و کم کم
میرود بعد همان خط هم مفقود میشود پیشخدمتها هم زانو زمین زده تاج را عرضه میدارند دو ملک دیگر هم
باز آمده تاجی از برگ مورد و زیتون بر سر ملکه و شوهرش میگذارند بعد کم کم باز پس رفته پیشخدمتها
بر میخیزند و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال بیشتر است که ساخته اند
در ساعت پنج بعد از ظهر اعلیحضرت امپراطور آمدند باتفاق رفتیم بتالار بزرگ که میز شام چیده بودند
نشستیم دست چپ ما اعلیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاهزاده ارشیدوک ژان دو
ساکس پسر عموی اعلیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از آن پرنس رُو و بیمار از خانواده
سلطنت و زیر دست امپراطور پرنس برونزویک المان که در خدمت اعلیحضرت امپراطور است

بعد ارشیدوک لئوپولد پسر عموی دیگر اعلیحضرت امپراطور و دیگر همه وزرای دربار از وزیر جنگ و داخله
و خزانه و علوم و نایب وزیر امور خارجه و غیره و غیره بودند سپهسالار اعظم و میرزا ملکم خان ناظم الملک و
وزیر مختار لندن که تازه از برلن بجهة کاری آمده و باز مراجعت به برلن میکند و حاجی محسن خان معین الملک
و عضدالملک و سایر پیشخدمتها و ملتزمین ما هم سر شام حاضر بودند که کلیة قریب یکصد نفر در سر سفره بودند
شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از شام باطاق دیگر
آمده همه صحبت میکردند یعنی هر کس با کسی من و اعلیحضرت امپراطور هم گاهی با این و گاهی با آن حرف میزدیم
تا رفتیم باتفاق اعلیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت کردند و بعد ما سوار شده بتماشاخانه رفتیم این
تماشاخانه را ده سال است که همین امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه ایست بسیار قشنگ و خوب و عالی
اگرچه در این فصل بواسطه گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود ولکن اعلیحضرت امپراطور شش هزار تومان از خودشان
دفعتاً خرج میکنند محض تشریفات و دیدن ما اهل تماشاخانه را نگاه داشته اند خلاصه نشستیم جمعیت زیادی
بود مجلسهای خوب از باله و رقصهای بسیار خوب و تماشاهای عجیب دادند خیلی خوب و با تماشا بود
رقاصهای زیاد که همه زن و دخترهای بسیار خوشگل خوش لباس بودند میرقصیدند موزیک و ساز این تماشاخانه
را هم بسیار خوب و خوش مینواختند سپهسالار اعظم عضدالملک و اغلب پیشخدمتهای ما بودند دو نفر از شاهزاد
گان که سر شام بودند پیش ما نشسته بودند بعد از اتمام مجلس برخاسته بمنزل رفتیم هوای وینه خیلی خوب و خوش و
سرد است در جلوخان عمارت ما یک میدانیست که همان دو مجسمه برونزی که پیش نوشتیم نصب شده است
و باغچه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه پستی هم دارد میدان مربع طولانیست محوطه آن دو در دارد
و در جنبین میدان در آخر هر طرف باغیست جایی بنا دارد عصرها و شبها اینجا موزیک میزنند دورش
محجر آهن است یعنی جز همین میدان جلوخان عمارتیست و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده
صبحها و عصرها در اینجا گردش کنند عصرها که همه زنها و بچهها و غیره بگردش میآیند و سگها و توله های
گردش کنندگان توی چمنها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست روز یکشنبه ۶ صبح بعد از
نهار چند شیشه عکس ما را همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه عکس ما را انداخته بود در مرتبه بالای عمارت انداخت

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بلودر که از بناهای پرنس اوژن و ساوا است خیلی راه بود باینجا رسیده
پیاده شده رفتیم بالا عمارت کهنهٔ قدیمی است دو مرتبه پرده های نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه از هر
قسم و هر جور خیلی چیده و بدیوارها نصب کرده اند پرده های بسیار خوب دارد جلو این عمارت از هر دو
طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد باغچهای
سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت
با آن باغ و باغچها یک منظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلو عمارت که سرازیر است رفتیم
جمعیت زیاده از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است
از سنگها و قبور مصریها و رومیها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر همراهی کردند داخل موزه شدیم دیرکتور موزه حاضر
بود همه چیزها را نشان داد از اسلحهٔ قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پرنس اوژن و ساوا آبنا کرده است
که حالا موزه کرده و از این قبیل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنای دو عمارت موزهٔ بسیار عالی خوب در وینه
هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خیال دارند که همه پرده های بلودر و اسباب موزهٔ این عمارت و سایر جاها را
هر چه هست بعد از اتمام موزهٔ تازه بآنجا برده مرتباً بچینند خلاصه سوار کالسکه شده الی محل کسپوسیون سابق
که حالا گردشگاه عامه است شبیه به بوا دو بولون پاریس رفتیم گردش و ازدحام کم بود و آن هیجان و کثرت و ازدحامی
که در پاریس هست اینجا نیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را باز بتماشاخانه رفتیم امشب هم
خیلی تماشاهای خوب دادند دوشنبه هفتم صبح حکیم طولوزان و نظرآقا و زمانخان از پاریس آمده بودند
حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نهار اشخاص مفصله بحضور رسیدند اول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختاری
و اقامت در دار طهران از طرف دولت اطریش مأمور و مقرر شده است نامه علیحضرت امپراطور اطریش را
در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تازگی دارد بعد از آن بارن آپرتمی
مستشار مخصوص امپراطور و قایم مقام وزارت خارجه بعد از آن کنت بیلاند وزیر جنگ برای
اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن بارون هفمان وزیر مالیه بعد از آن موسیو نوویکوف ایلچی کبیر روس مقیم
وینه بعد کنت دو بلکراد که رئیس بانک بزرگ است برای صحبت راه آهن احضار شده بود و گفتگو شد آمد و رفت

دیرکتور یعنی رئیس است

اینها خیلی طول کشید بعد از آن قدری استراحت کرده سوار کالسکه شده بحمام رفتیم راه دوری بود حمام خیلی خوبی است
اما قدری کهنگی دارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم) اسم گنبدیکه از اکسپوزیسیون سابق در رو بینه
مانده و خراب نشده است لارتونداست اسم مقام و محل سابق اکسپوزیسیون که حالا گردشگاه عامه است
پراتراست) سه شنبه ششم صبح بعد از نهار پرنس اولدین برگ که از شاهزادگان المان و با علیحضرت
امپراطور روس منسوبست بحضور آمد میخواهد برود بآب وشی بعد رفتیم بآرسنال یعنی جبه خانه و توپخانه
از منزل تا اینجا خیلی راه بود باران هم آمد دور ارسنال خندق و خاکریز است و دروازه دارد اما توی
شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوبیست سه مرتبه است تالاری در وسط
یعنی در مرتبه دوم است که سقف گنبدی مرتفع مدور دارد و پله های سنگی خوب ساخته اند تا بالا
ستونها از سنگهای مرمر الوان است دیوار و غیره همه از سنگ است خیلی خوب و با زینت حجاری و نقاشی
کرده اند نمونه توپهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است بیرقهائیکه در جنگهای سابق از ایطالیا
و پروس و عثمانی و غیره گرفته اند در زوایای تالار و غیره گذاشته جنبین تالار دالانهای طولانیست
که تخته بندی کرده اند تفنگهای سرباز پیاده با ترتیب و نظم در اینجا ها چیده اند تفنگ زیادی از سیستم اختر
اختراعی خودشان که ورندل میگویند بود توپ چدنی بلند قدی در اینجا دیدم که دویست و شصت سال
قبل از این در ترآپون ساخته اند و از ته پر میشود بعینه مثل توپهای جدید الاختراع فرنگستان معلوم میشود
که این اختراع قدیماً هم در افکار و اذهان انسان بوده است تازگی ندارد بمرتبه سیوم رفتیم عراده و قورخانه
توپها را تخته بندی کرده رو بهم چیده بودند توپها همه اختراعی است جدید اما لوله توپها اینجا نبود و از قراریکه
گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی ما آن مکان را ندیدیم اسباب اسب توپکشی زیاد هم بود شخصی که توپ
جدید برای اطریش اختراع کرده اسمش اوشاتیوس جنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه باسم
خودش معروف و موسوم است جنرال بارون تیلر هم که رئیس کل جبه خانهای اطریش است حضور داشت
و معرفی اسباب اسباب و اماکن را میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبش تالار بزرگ وسط که سقف
گنبدی دارد اطاقهای بزرگ طولانیست که اسباب موزه و اسلحه قدیمه است از هر جور و هر قبیل و هر اسباب

مزه

نمره دارد و آن نمره راجع بنمره‌ایست که در کتابی مخصوص چاپ زده اند هر شیئی را که سؤال میکردم کتاب در دست کرانویل بود عرض میکرد بعد از این موزه بانتهای بالاخانه‌های طولانی میشود که محل اسباب دیگر و تفنگهای سرباز است یک مرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بمدرسهٔ شرقیه میگذشت دیگر باینجا نرفته پائین آمده رفتیم بکارخانه‌جات توپ ریزی و توپ سوراخ کنی و گلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب و آلات بخاری زیاد دارد اما عمله هیچ کار نمیکرد مگر جزئی رئیس جبه‌خانه گفت عمله‌جات تا چند وقت تعطیل دارند و کار نمی‌کنند از آنجا رفتیم بمدرسهٔ شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باز آنجا هم میآمد سپهسالار اعظم و غیره هم از ملتزمین ما بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در آنجا زبان عربی و فارسی و ترکی عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند نشستیم اول یکنفر شاگرد مسنه پیش آمد خطبه بزبان فارسی خواند و چند شعر از کمال اسمعیل بعد کتاب گلستان شیخ سعدی را شاگردان خواندند خوب میخواندند بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند سپهسالار اعظم مسیو بارب رئیس مدرسه که خودش فارسی را بسیار خوب حرف میزند پله حاچک معلم زبان ترکی دکتر وارمونت معلم زبان عربی عربی را مثل اعراب بنی لام حرف میزد بارن ارتزی نایب اول وزارت خارجه بارون کالیچه نایب دوم وزارت خارجه بارن وین وابسته وزارت خارجه مسیو نادونی مستشار وزارت خارجه مسیو داورک از وزارت خارجه بعد آمدیم منزل که یکساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر بقصر شنبرون برویم بحسب دعوت شام اعلیحضرت امپراطور حاضر حرکت شدیم که در این بین امین حضور رسید و بحضور آمد خیلی خوشوقت شدیم صحبت شد از دریای حاجی ترخان و از راه مسکو و ورشو آمده و در دریا طوفان و کولاک شدید گرفتار شده است یکماه و چند روز است از طهران بیرون آمده است خلاصه بعد رفتیم بشنبرون سپهسالار اعظم و عضدالملک و سایر پیشخدمتها هم ملتزم بودند از در عمارت تا الی در عمارت شنبرون که همه جا و از نیم فرسنگ مسافت است دو صف زن و مرد برای تماشا ایستاده بودند چون عمارت شنبرون در بلندی واقع است همه جا سربالا میرفتیم در انتهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر باغ و عمارت شنبرون محتاج بتعریف نیست همان است که در روزنامهٔ سابق فرنگستان نوشته‌ام در نزدیکی عمارت شنبرون قدری از بار آن

خیابان گل شده بود بدم پله عمارت که رسیدیم اعلیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه پایین آمدم
و متفقاً بالا رفتیم در اطاق ارشیدوک کلیوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاهزاده پسر
ارشیدوک شارل سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر با ناپلیون اول بود و جنگ زیاد
با ناپلیون کرده است و برادر بزرگش که حالا سپهسالار است ارشیدوک آلبرت است که بپاریس رفته
و حالا اینجا نیست خلاصه رفتیم سر میز شام خیلی جمعیت بود صحبت زیادی در سر شام شد بعد از شام
قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند مکث کرده بعضی از جنرالهای اطریش معرفی حضور شدند ما هم ناظر
آقا ایلچی مقیم پاریس و حکیم طولوزان را بجهت امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل یعنی اول
رفتیم به فولکس گاردن که باغ عمومی است نزدیک عمارت توی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت
زیادی از زن و مرد بود موزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قهوه خانه است
و بستنی میدهند خیابان و گلکاریهای خوب دارد پیاده خیلی گشتیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم تماشاخانه
سپهسالار اعظم و سایرین همه بودند بازی و رقصهای خوب کردند بعد از تمام برگشتیم بمنزل چهارشنبه ۹
صبح با راه آهن رفتیم بقصر لاکسامبورغ که در سفر اول فرنگستان منزل ما بود در سه ربع ساعت بانجا رسیدیم
تازه درو گندم را درو میکردند با اینکه فصل بهار گذشته و وسط تابستان بود باز چمن و گل و سبزه در طرفین
راه زیاد بود خلاصه نهار را در همان اطاقی که سابقاً منزل ما بود صرف کردیم زیاده از حد شکر خدا را
کردم که بعد از پنج سال باز سالما در این قصر و باغ آمده نهار خوردیم شیخ مهتا هم در رکاب آمده بودند بعد از
نهار سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش بعد بقایق نشسته مدتی هم در دریاچه تفرج و گردش
شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفتیم کلاه فرنگی خوش وضع خوبی وسط جزیره است صورت
ماری آن و امپراطور فردینان اول را در پرده کشیده بدیوار اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر را
امپراطور فردینان برای زنش که ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عموی امپراطور حالیه است
بعد از دوازده سال سلطنت استعفا کرده سلطنت را به پدر این امپراطور تفویض و واگذار کرد او هم نخواسته
سلطنت و امپراطوری را به پسر این امپراطور تفویض و واگذار کرد و هم نخواسته سلطنت و امپراطوری

به پسرش که همین امپراطور باشد تعلق یافت خود امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و
در شهر پراک که یکی از شهرهای نمسه است متوطن بود تا در همانجا هم فوت شد دولت شخصی زیادی داشت
همه را با امپراطور حالیه بخشید مادر آن که این قصر باسم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر
پراک و هفتاد و پنج سال دارد از شاهزادگان سردینیای ایطالیا است خلاصه بعد برگشته باز سوار قایق
شده بقصر کهنه فرانزاسن بورگ که بقصر مشار الیه با معروف است رفتیم تفصیل این قصر را که بعمارات جادوها
و طلسمها و افسانه‌های الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام دیگر در اینجا لازم نیست
شرح بدهم همه مراتب تحتانی و فوقانی را گشته پائین آمدیم سوار قایق شده از دریاچه گذشتیم زن و مرد زیاد
از هر قبیل بتماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکه‌ها شده آمدیم نزدیک عمارت پیاده شده توی
چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بکرجخانه که کل ترتیبات سکینه‌اند از سفر سابق همه جا را بلد بودم گردش
و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق وغیره همه به عینها همان است
که پنج سال قبل دیده بودم هیچ تغییری نکرده است گلکاریهای بسیار خوب توی چمنها دور عمارت کرده
بودند نهار کرده عصرانه خورده پائین آمده رفتیم به راه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق را با عکس زیادی
از خودمان از اینجا قبل از خودمان مرخص کردیم که بطهران برود و در تدارک رفتن است که فردا صبح برود
روز پنجشنبه دهم باید با کشتی در روی رودخانه دانوب گردش کنیم و نهار را هم در کشتی باید صرف کرد محقق
آمده مرخص شد و رفت رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که از ییلاق خود با اولاد و اطفالشان
بدیدن ما آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشستیم پسرها و اطفال شاهزاده هم همه روی صندلی
نشستند سپهسالار اعظم هم بود شاهزاده چهل و چهار سال دارد از اعلیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است
بنیه قوی و ریش زیاد خوبی دارد اسمش پرنس شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است اسمش فرانسوا
پسر دوم اسمش اتن سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد دخترش مرگریت سنش یازده
بعد شاهزاده برخاسته و اذن خواسته سایر بستگان خودش را هم که در بیرون بودند بحضور آورده معرفی
کرد و تعارف کرده رفت باهم رفتیم کالسکه را که معیرالممالک سابقاً دستورالعمل و سفارش داده است در وینه

مخصوصاً با یک درشکه برای ما ساخته اند که بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند سوار شدیم بسیار
خوب کالسکه هائیست اسبهای مخصوص امپراطور را بکالسکه بسته بودند با کالسکه چیهای مخصوص ایشان که
قباهای زرد پوشیده بودند از وسط شهر راندیم چند عمارت بزرگ عالی دیده شد که تازه میساختند
یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چه بنائیست گفتند بورس است یعنی صرافخانه
که صرافان و تجار در آنجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در تنزل و ترقی مسکوکات
و پول کاغذی گفتگو مینمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از دانوب که بشهر آورده اند
کشتی بخار چوبی حاضر بود تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد دم اسکله رودخانه حاضر
بودند پیاده شده رفتیم میان کشتی عضدالملک و اجودان مخصوص و غیره هم آمدند هوا ابر و سرد بود قدری
هم باران آمد در سطح کشتی ایستادیم کشتی بر خلاف جریان آب سر بالا براه افتاد و خیلی آهسته میرفت
کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل بسیار آهنی گذشتیم که برای عبور کالسکه بخار
ساخته اند چند ترن هم در این حینها از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال میرود
بسمت روسیه و مملکت بوهم و مراوی که متعلق باطریش است خیلی رانده تا بدهنه دانوب بزرگ
رسیدیم که این شعبه را از آنجا بریده داخل شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و غیره خیلی
محکم که در زمستانها وقتی که دانوب یخ میکند و یخ میآورد در اول کنار آن سد را می بندند که
یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالا سد حایل نبود هر وقت بخواهند می بندند و همان اسباب
بخاری که در رودخانه سن پاریس دیدم برای پاک کردن ته رودخانه از سنگ و گل برای عبور کشتی
اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالسکه بخار عبور میکند داخل
دانوب بزرگ شدیم کشتی را رو به پائین بطرف جریان آب راندیم در شعبه اول که توی شهر است نمیتوانست
کشتی ایستاد نهار خوردیم خلاصه راندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رودخانه آبادی و بناهای
خوب بود و کنار رودخانه آسیاهای زیاد ساخته اند باین طور که اطاق آسیا بر لب رودخانه ساخته
که در آنجا گندم آرد میشود و اسباب آرد کردن هم اینطور است که محاذی آن اطاق اسباب کشتی کوچکی است

توی آب چرخ بزرگی با پره های بزرگ توی کشتی است آب رودخانه از طرفیکه جریان دارد به پره های آن چرخ خورده
بحرکت آمده دور میکرد و سر چرخ توی آسیاب بسنگ آسیا یا چیز دیگر اتصال و بستگی دارد که آن سنگ وغیره
هم بتبع حرکت چرخ دور میکرد و گندم آرد میشود از این نوع آسیا در کنار رودخانه خیلی دیده شد آخر
شهر همان شعبه کوچکی که از بالادست رودخانه بریده و بشهر برده اند دوباره آمده روی دانوب
بزرگ می افتد فاصله مابین دانوب بزرگ و شعبه کوچکی که بشهر میرود یک تپه و دماغه ممتدی است
مثل جزیره طولانی که خیلی پر گل و سبزه است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده برویم بمنزل ولی
گفتم باز قدری بجریان آب سرپائین برویم در این رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار میکنند
اما کشتی بزرگ نمیتواند داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر میتواند سیر و حرکت کند همینطور
بهمین اندازه است که ما نشسته ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتیم تا بالمره از آبادی
شهر دور شدیم و اینجاها کنار رودخانه تماماً جنگل است و زمینش چمن با انواع گلها و اشجار جنگل هم تماماً
درختی است شبیه به بید زیاد هم بلند نیست که فضای جنگل را تاریک و خفه کنند و برگهای درختان چنان
سبز بود که مثل اینست برگها را یکیک شسته باشند و اینجا یک عالم سکوتی دیدم که هیچ صدائی
نبود و نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که توی جنگل میخواندند و پرواز میکردند
و دیگر صدای پرواز بعضی غازهای سیاه و بعضی مرغان شکاری مثل قره قوش وغیره در هوا و گاهی هم
صدای بخار یک کشتی را می شنیدم و اگر مقدور بود دیگر هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم و میخواستم
همینطور الی بوداپست پای تخت مجارستان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت هوا
و اشیاء یکبار دیدم مهد علیخان میگوید گرانویل مهماندار و دیگران توی کشتی عرض میکنند خیلی از شهر دور شده
ایم و در برگشتن چون بر خلاف جریان آب است هر فرسخی را در دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم
بمراجعت شد و با افسوس مراجعت کردیم عرض رودخانه هم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر
میرود تا آخر که باز داخل و متصل برودخانه بزرگ میشود در روی رود دانوب بزرگ پنج پل آهنی
بسیار بزرگ معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه و باتلاق

وسیلاب میگذرد بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگاهداری هر پلی دو پایه بسیار ظریف
باریک از سنگ توی رودخانه زده و بالا آورده و این پل با این طول و بزرگی روی این دو پایه که بنظر
بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید برقرار است یک ترن در جلو ما از روی پل گذشت که هشتاد
و پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوکوموتیو که اسباب تجارت باشد بسته بودند خیلی تماشا داشت
خلاصه رسیدیم بدنه شعبه که از شهر میگذرد و داخل شدیم بارآلی دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از
آنجا سوار شدیم پلهای آهنی معتبر روی این شعبه بسته بودند خیلی راه طی کرده تا باسکله رسیدیم از کشتی
درآمده سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را بتماشاخانه رفتیم قبل از تماشاخانه از توی همین عمارات
و تالارها رفته و از دالانهای بسیار طولانی قشنگ خوب گذشته از پله زیادی پایین آمده رفتیم
بباغ مخصوص امپراطور که در آنطرف میدان محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است
هیچکس اذن گردش ندارد مگر خود امپراطور و خانواده سلطنت گرمخانه و نارنجستان خوبی دارد
درختها و گلهای بسیار خوب با طراوت با نواع مختلف باغ هم اگرچه کوچک است اما خیلی قشنگ و
باصفا و پست و بلند است خیابانهای پیچ پیچ و دریاچه کوچکی هم دارد چادر قشنگی زده فرش
و میز و اسباب بسیار خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشیدوک آلبرت سپهسالار
اطریش هم متصل باین باغ و عمارت امپراطور است بیک دیوار فاصله است خلاصه باران میآمد
از باغ درآمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشاخانه امشب بازی و رقص اجنه و پریها بود بسیار
خوب تماشا داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت بمنزل شد جمعه ۱۱
دیروز الیوت وزیر مختار و ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعدالله بیک ایلچی
کبیر عثمانی بحضور رسید بسیار شبیه است صورتاً بحسنعلیخان وزیر فواید ایران خلاصه بعد از نهار
سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن کالمبرق از شهر گذشته باآبادیهای آخر شهر که رسیدیم یک ترن
مخصوص دیدیم که هیچ شباهتی بکالسکهای تجارت و ترنهای سفری نداشت لوکوموتیو کوچکی داشت
و چند واگون سبک بزمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه آئینه صافی بود اطاق اول

که کوچکتر از سایر بود جای من بود و سایرین در اطاقهای دیگر که وسیع‌تر بود نشستند گنت کراتویل مهماندار با بعضی
صاحب منصبان اطریش که در مصاحبت و معیت ما هستند و حکیم طولوزان با بعضی دیگر از ملتزمین و پیشخدمتهای
ما بودند لوکوموتیو در عقب بود و نشیمن ما از همه بیشتر و کالسکه سربالا باید برود و چون راه سربالا است
و در برگشتن برخلاف همه جا سراشیب است مخصوصاً در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طور
و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه بخار که گفتند در هیچ جای اروپا نیست مگر در یک راه آهنی که در
مملکت سویس ساخته اند دو خط راه آهن دارد یکی بجهت ذهاب یکی ایاب و در وسط دو خط راه آهن هم
یک خط دیگری از رایل دندانه دار ساخته اند و در زیر شکم لوکوموتیو هم چرخی ساخته اند دندانه دار که
آن دندانهای چرخ بدندانه و پره های رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی سربالا و سرپائین
میرود و بدین جهت عرابهای کالسکهها را مانع از لغزیدن در روی رایل میشود حقیقه بسیار اختراع تازهٔ
عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی و پستی با راه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود
خلاصه در سربالا رفتن لوکوموتیو را عقب میآورند که کالسکهها را جلو انداخته زور بزند سربالا ببرد
و در سرازیری جلو میبندند که کالسکهها در عقب است که برخلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه
هرگز بسرعت کالسکه بخار مسافر نمیرود خیلی آرام و خوب راه میرود و بسیار با راحت و مطبوع طبع است
خلاصه در چنین محل و مکانی که همه سبز و خرم و پر گل و گیاه است شخص میخواهد با تفرج و تماشا راه برود
سه استاسیون بسیار قشنگ دارد اما کالسکهها نایستاد همین طور رفته در سه ربع ساعت بکالمبرق
رسیدیم بین راه اغلب جاها جنگل است و زراعت گاهی از توی جنگلها و کنار رودخانهها و دخترهای
بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بر زینت و صفا و خرمی صحرا و گلها
میافزودند رسیدیم باستاسیون کالمبرق پیاده شدیم بعضی قهوه خانههای کوچک و اطاقیکه دور
مینهای دو چشمه عکس را بردیف بدیوار نصب کرده اند و ورق دور بنمای عکس پشت آنست که مردم
تماشا میکنند و محلی و اطاقی دیگر برای عکاسی هست که مردم عکس میاندازند و همچنین بعضی جاها و اطاقهای
دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در اینجا برای تماشا جمع شده بودند این محل قله و تپه و پست و

بلندی و همه جنگل انبوه و زمینش چمن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جائیست مردم از بعد
خوردن غذا و عصرانه و چای وغیره در این جنگلها متفرق شده بسیر و گشت مشغول میشوند از اینجا راه پیاده گاهی
از توی جنگل سرازیر رفته تا بمهمانخانه کالنبرگ رسیدیم که اینجا اینه و کوه کچل میگویند یعنی آن قطعه
زمین جنگل خالی از درخت بوده که مهمانخانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش مملو از درخت
و گل است عمارت بسیار عالی است رفتیم بالا مهتابی داشت در اینجا قدری نشسته و دوربین باطراف
انداختیم چشم اندازی دارد که حقیقة بوصف و تعریف نمی آید کل شهر وینه و اطراف و کوهها و تپه ها
و ییلاقات و عمارات ییلاقی و شعبه های رودخانه دانوب و راههای آهن و تردد کالسکه های
بخار وغیره همه در نظر است قدری تماشا کرده بعد باطاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد
از آن پائین آمده رفتیم خانه شخص نقاش معروفی که عمارت ییلاقی اوست و در جنب همین عمارت مهمانخانه
است اسم نقاش اوژن فلیکث است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشائی دارد خانه
ایست بسیار قشنگ و مرتبه مرتبه گلکاریهای بسیار خوب و بوستان وغیره دارد خانه اش را میخواست
بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام الحق این خانه با زمین زیادی که داشت و در همچو
محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین قیمت می ارزید بعد بیرون آمده کم کم پیاده راه زیادی طی
کرده رفتیم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بوینه مراجعت کردیم ولدی
الورود دیگر است رفتیم باشتاب پارک که بزبان المان یعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه
دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و باره قدیم شهر که امپراطور حالیه بخشیده است باهل شهر و از
مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف
شب اهل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند
گردش کاملی کردیم باغ کم عرضی است اما خیابانهای زیاد و دو دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف
فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه آب سرد صاف گوارا میریزد زنی ایستاده است استکانهای
بلور چیده بمردم آب میدهد رفتیم بالا رو عمارت باغ که درحقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

تالار بسیار وسیع پر زینت مرتفع عالیست چهل چراغهای متعدد از سقف آویخته اند این تالار در پیش هشتیه و قات
بسته است مگر گاهی که موزیک بزنند یا مجلس رقص وغیره بدهند آنا جنبین این تالار دو اطاق بزرگست
که در یکی صندلی گذاشته مردم می‌نشینند و قهوه و چای و آب گرم وغیره میخورند و در دیگری انواع و اقسام
آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه‌ها و بطریها ریخته و ... زیر آن اطاق که جای خشکی است
گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند بعد از گردش
و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رئیس وزرای مجلس امپراطور بحضور آمد مرد پیر با بنیه نسبتاً
اسمش پرنس کارلوس دُوارسپرگ   شنبه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور
که در همین عمارتست از اطاقهای متعدد گذشته بعد بدالانی رسیدیم از آنجا دوازده پله خورده بالا رفتیم باز
دالانی دیگر طی کرده تا باطاق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول هم اعلیحضرت ایشان را در
آنجا بازدید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور تا اطاق دوم استقبال کردند دست هم را
گرفته به کابینه امپراطور رفته روی صندلی نشستیم سپهسالار اعظم هم بود خیلی صحبت شد بعد برخاسته مراجعت
کردیم امپراطور تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لدی الورود بمنزل بلافاصله امپراطور ببازدید
ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی نشستیم سپهسالار
اعظم هم بود صحبت شد بعد اعلیحضرت امپراطور گرده رفتند پس از آن نونس پاپ یعنی سفیر پاپ
بحضور آمد اسمش لوئی یاکوبینی و مرد بسیار زرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایلچی کبیر فرانسه
آمد اسمش کونت دُوگه مرد قابلی بنظر آمد سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و تفحص زیاد در پیدا
کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانهای آن صفحات نموده است مشارالیه
خود را هم که اسمش رنیاک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ و عمارت شونبرون
عضدالملک در کالسکه پیش ما نشسته بود بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند رفتیم با کالسکه توی
باغ پیاده شده دم دریاچه و فواره‌های آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها
گردش زیاد کردیم حقیقة در فرنگستان به صفای این باغ کمتر جائی دیده شده است از میان دریاچه دو

فواره ای هست که هر یک سی و دو ذرع ارتفاع دارد آبش هم زیاد است خیلی چیز عجیبی است انسان از تماشای
آن سیر نمیشود و از بالای سنگها که حجاریهای خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی عریض پر صدا توی دریاچه
میریزد و زن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شده اند زنها و دخترهای بسیار خوشگل میان آنها بود که همه
جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقاً خستگی نمیفهمیدند رفتیم بالای آبشار که سر
به دریاچه و این دو فواره عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشه خیابانی از سنگ ساخته اند شبیه به عمارت خرابه و عمداً طوری
ستونها و سر ستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خراب ریخته و پاشیده به نظر بیاید که هر
کس ببیند خواهد گفت که چرا همچو عمارت خرابی را در چنین باغی باقی گذاشته اند و همین سنگهای ستون
شکسته و غیره را حقیقتاً از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصاً آورده در اینجا عمارت خرابی
مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
سربالا رفتیم برای تماشای بالای تپه این باغ که تالار و ایوان و عمارتی است که ماری ترز بنا
کرده و از یکصد و سه سال قبل از این بنای آن شده است به عمارت رسیده در پای عمارت باز دریاچه
بزرگیست اطرافش چمن گلکاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده بزور تمام داخل دریاچه
میشود مرتبه به مرتبه چمن است و تپه کوچک تا لب بالا که به عمارت میرسد من از آن بیراهه چمنها بالا رفته
داخل پله های تالار شده و از اینجا بالا رفتیم آنطرف تالار مهتابی بود که چشم انداز به دریاچه بزرگ
دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچه ها منبع همه فواره ها و آبشارهای پایین باغ است که
اول دیدیم اسم این قصر گلوریوا است خلاصه بعد آمده نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب
چرخ و ماشینی هست که چون از طرفی میگردانند از طرف دیگر نیمکتی است سه نفر روی آن می نشینند
و آهسته آهسته میرود بالای بام این عمارت که چشم انداز خوبی دارد اجودان مخصوص و عضدالملک و
غلامحسین خان را گفتم نشسته رفتند بالا و باز زود پایین آمدند پس از آن پایین آمدیم و سوار کالسکه شده
رفتیم به باغ وحش که در همین شونبرون است پیاده شدیم با جمعیت زیادی از زن و مرد بود در تماشای هم

که در آن باغ همه جا با ما همراهی میکردند تماشا با مردها و اطفال آنجا آمدند نزدیک پله دم باغ وحش پیاده قدری در باغ گردش کردیم شیر پلنگ خرس فیل کرگدن زرافه میمون شتر آهو ارقالیهای عجیب لاما که حیوانیست شبیه بشتر بیزون که گاومیش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها وغیره وغیره دیده شد از حیوانات عجیبه و وحوش غریبه یک شیر ینگی دنیایی دیدم که از شیر متعارف خیلی کوچکتر است نوع غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش بانسان شبیه است و دیگر یکنوع میمون سیاه رنگ بود که چشمهای درشت زرد براقی داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کالسکه شده باز مراجعت بباغ کرده پیاده شدیم و انواع گلها که از گرمخانه در آورده با درختهای عجیب در باغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی گلهای خوب داشت چون میخواستیم بحمام بروم و دیر وقت بود آمده یکسر رفتیم بهمان حمامی که سابقاً رفته بودم و بعد از استحمام بیرون آمده یکسر بتماشاخانه رفتیم سپهسالار اعظم و سایرین هم بعد آمدند امشب پرده ها و بازیهای عجیب و غریب در آوردند و زنها با مردها به هیئت اجتماع آوازهای خوب خواندند بعد از اتمام آمدیم منزل پرنس کارلوس دوارسپرگ که رئیس مجلس وزرای دولت است روزی بحضور آمد مرد پیر فربه قابلیست خیلی با عقل و هوش است از طرف دولت در مشورتخانه عامه و وکلای ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفصیل شهر وینه مختصراً از این قرار است شهر وین پای تخت اوستریای سفلی است شهر لینز پایتخت اوستریای علیاست سالسبورغ هم جزو اوستریای علیاست وین شهر پست در پستی و گودی افتاده و توی شهر هم خیلی پست و بلندی دارد اغلب کوچها خیلی سرازیر و سربالاست وقتی که از عمارت دولتی شهر که منزل ما بود میخواستیم بعمارت شونبرون برویم همه راه سربالا میرفتیم و در مراجعت بعکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه های بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سرکوب و محلی مشرف دارد این است که هیچ قلعه و استحکامات دور شهر نساخته و خرج بیصرفی ندانسته اند در قدیم دور شهر خندق و خاکریز داشته که حالا هم آثارش بعضی جاها باقیست دولت زمین خاکریز و خندق را ابرور یا فروخته یا باغات و عمارات برای زینت و آبادی شهر ساخته است کوچهای خوب وسیع دارد همه کوچها از بزرگ و کوچک سنگ‌فرش است

فرش بسیار خوبست سه چهار تماشاخانه دارد کالسکه زیاد در شهر عبور و مرور میکند اما نه بقدر پاریس و لندن و برلن ترانوای و امنی بوس هم خیلی است که در کوچهای اندرون خط راه آهن اسبی عبور میکنند اما این کالسکهای امنی بوس و ترن کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان یکمرتبه می نشینند کالسکهای راه آهن اسبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست وقتی که میآید مثل یک کوه است اما امنی بوسهای ترن چون همه از خط راه آهن میرود کمتر خطر برای پیاده و کالسکهای کوچک دیگر دارد بر خلاف پاریس که علاوه بر اینکه از روی خط آهن میرود بنظر بصافی و خوبی فرش کوچها از روی زمین هم خیلی میبرند این است که بسیاری از اوقات تا هنگام به پیادها و کالسکهای دیگر رسیده زیر چرخ خورد میکنند خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر و ترن هر شب با چراغ گاز روشن است و خیلی هم گاز دارد دیگر صورتهای خوب و جیه خوشگل که در شهر و ترن و اطراف آن دم از همه جا زیادتر و بهتر بود یعنی در خاک اطریش یکنفر آدم زشت و بدگل دیده نشد چه دخترها و چه زنها چه پسرها همه در کمال وجاهت و بدگل منحصر باشخاصی است که یا پیر شده یا خلقتاً معیوب باشند چراغ الکتریسیته هنوز در این شهر معمول و متداول نشده است کلیساهای معتبر بسیار خوب دارد بخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی و از آثار عظیمه است یکی دو میل و مناره بلند دارد مثل برج و دیگری یکمیل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی و از همه جا پیدا است کلیسای بزرگ موسوم به سنت اتین طرز معماری و وضع بنای آن برسم گوتیک و در سنه ۱۱۴۴ عیسوی بنا شده است و این بنا یکدفعه از صدمه آتش سوخت در سال یکهزار و سیصد و بیست و نه که عهد رودلف چهارم بوده مجدداً بنا شده است و هر دو برج بلند آن موسوم به نورد پایان است (یعنی برج پایان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم به کلیسا اوگوستین است در سال ۱۲۲۷ بنا شده است و بعد بیک واسطه خراب شده تا در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد شان در همین کلیساست و در روی آن مقابر بصنعت کانوای معروف که اول حجار فرنگستان بوده حجاری شده است از آنجمله قبر ارشیدوشس ماری کریستین که دختر ماری طرزاست میوه جائیکه در این فصل در



THE EMPEROR OF AUSTRIA

وین دیده شد هلو دارد اما خوب نیست اناناس بسیار خوب داشت که در گرمخانه عمل میاورند خیار دارد اما
مثل همه خیارهای فرنگستان پوستش برآمدگیها دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد گرمک یعنی طالبی آناورا
نوع طالبی ایرانست و اغلب در سر شام و نهار صرف میکنند آلوبالو و گیلاس و چیلیک کوچک جنگلی
انجیر سیاه دراز زرد آلوی کم آب و همچنین سایر میوه جات اما نه اینست که در وین تنها میوه خوب
نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود مگر در
گرمخانه که با اهتمام زیاد میوه خوب عمل میآورند چنانکه در پاریس هلوی خوب و در انگلیس هلو و شلیل خیلی بهتر
از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هروقت ابر باشد و باران ببارد خیلی سرد میشود
و هروقت آفتاب شد گرم است گردشگاههای خوب باغها و پارکهای متعدد باصفا و قهوه خانهها و
کلوبها دارد اما به زیادی و تعدد شهر پاریس نیست کوچهها و بولوارها را درخت نشانده اند اما کوچه
و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مسافر
و وین و دیگری موسوم به دانوب است اما همه روزه چاپ نمیشود هفته یکمرتبه بیرون میاید بزبان
المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم وزیر جنگ را که خواسته بودیم بجهة عمل ابتیاع اسلحه و فشنگ
صاحب منصب وغیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد اعلیحضرت امپراطور در ساعت یازده که قبل از ظهر بود به
منزل ما آمدند قدری با ایشان نشسته بعد باتفاق برخاسته از عمارت پائین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگ
دولت حاضر بودند من و امپراطور سوار کالسکه شده بطرف گار مشرق راندیم مسافت زیادی بود
جمعیت بسیاری از مرد و زن بتماشا آمده بودند تا رسیدیم بگار با اعلیحضرت امپراطور وداع کردیم نریمان
خان که وزیر مختاری ایران در وینه مقرر شده بود در وینه ماند نظرآقا وزیر مختار مقیم پاریس هم برای
قرارنامه صاحب منصبان و دادن پول قیمت اسلحه وغیره مقرر شد موقتاً در وینه بماند کالسکه بخار
راه آهن واگون و ترن مخصوص امپراطور است سوار کالسکه شده و با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دیگرباره
وداع کرده براه افتادیم من نهار را توی واگون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند ؛

Morave Silisie Galicie Brunn Austerlitz

شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد روس
شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلزی سوم از گالیسی که جزو لهستان متصرفی امپراطور اطریش است
گذشتیم در شهر اودربرق که شهر کوچکی است و سرحد است با لهستان متصرفی پروس همین ساعت کالسکه ها
ایستاد و ملتزمین پایین رفته در استاسیون شام خوردند این شهر اودربرق در مملکت سیلزی واقع است
در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده و جمعیت زیادی دور کالسکه ها جمع شده بودند پای تخت
مملکت مراوی شهر برون برونست که جنگ معروف سه امپراطور که در عهد ناپلیون اول شد در
اوسترلیتز نزدیکی این شهر واقع شده و ناپلیون فتح کرده پای تخت سیلزی تروپو و پای تخت گالیسی
لامبرگ است که شب گذشتیم و دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک
گالیسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک
غروب بود شخصی سبزه رنگی که ریش توپی سیاه و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ میوه
زردآلوئی در دست داشت میفروخت بصنیع الدوله گفتم پول بده از این زردآلوها بخر بیاورد
دم کالسکه ایستاد زردآلو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است
ترن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بتعجیل دوید رو بواگون پایش بند شد بخط
راه آهن و خود و زنبیل سبد افتاد و کل زردآلوها ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مرد که
خجالت زده ایستاده حالا یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زردآلوها با تعجب و تفکر با
زمین و زردآلوها نگاه میکرد من بصنیع الدوله گفتم تمام پول زردآلو را بده و حکم بنجاست زردآلوها بکن
همین طور شد یکدفعه زن و مرد بچه ایستاده بودند تماما ریختند روی زردآلو و فورا همه را جمع کرده
خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در توی واگون گذشت صبح که برخاستیم
بشهر برودی که نزدیک سرحد روس و آخر گالیسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند
جمعیت زیادی شده بود در استاسیون آمدم پایین الی آخر صف فوج رفته دوباره بواگون برگشتم گراف نویل
و سایر صاحب منصبان اطریش که همراه بودند آمده مرخص شدند لیکن ازالی رادزی ویلوف که اصل سرحد

و از اینجا الی اینجا یازده دقیقه با راه آهن مسافت بود همراه آمدند خلاصه رسیدیم به رادزیویلوف که
استاسیون روسها بود و صاحب‌منصبان و مأمورین روسیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزدند
پیاده شده الی آخر صف سرباز رفته بعد آمده بکالسکه‌های ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور روس که
آورده بودند سوار شدیم اطاق ما و همچنین منازل سایرین بسیار خوب و خوش‌وضع بود و همه هم راه داشت
چون پرنس منچیکوف ناخوش بوده جنرال آجودان کوشلوف در عوض او از جانب امپراطور بمهمانداری
مأمور شده است با همان خدمه و پیشخدمتهای سابق وغیره و میلوتین پسر وزیر جنگ هم که دفعه
اول جزء مهمانداران بود حالا نیز آمده است حاکم ولحلنی و کیف که مرد بسیار معتبریست حاضر بود و
بحضور آمد نسبت باو التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون
حتی حیوانات از گاو و گوسفند وغیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نمسا و آلمان
وغیره نداشت خلاصه بارها وغیره را از ترن اطریش حمل باین ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار
منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته ترن رو بولا و قفقاز حرکت کرد از مملکت اطریش که
گذشتیم اهالی هر مملکت را وضع دیگر و باهم مختلف دیدیم یعنی ممالک متعلقه باطریش که الی سرحد روس
طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیحده داشتند و بعضی از عجایب و قابل ملاحظه و تأمل است که در
نقل و تحویل از مملکتی بمملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات و عادات
یکباره تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد باری از جمله ملل و
طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم بضاعت
بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد اما همه صحراها طبیعةً سبز و خرم و پرگل و جنگل بود و زراعات
زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو گندم بود اما
از وین که در آمدیم رفته رفته هرچه بسمت مراوی و سیلزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و ییلاقی
زیادتر میشد بطوریکه در بعضی جاها گندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس اهالی اینطرف‌ها
از زن و مرد خیلی عجیب است خلاصه رسیدیم داخل خاک روسیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

وحالت وطبیعت صحراها وغیره بالمره بانستان تغییر کرد مثلا زراعت طور دیگر است اما هرجارا که نواشته
از هر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر چمن و مرتع است و گلزارها و اینجاها هم بعضی مزارع را درو میکردند بعضی
دیگر جاها سبز بود و نرسیده بود در اغلب استاسیونهای شهرها و جاهای معتبر جمعیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که پائین آمده گردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه نجار خوابیدیم یعنی با خاک
اطریش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولادقفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
بغروب مانده بود که وارد ولادقفقاز شدیم و در مدت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معین
در استاسیونها وغیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود نود و نه ساعت از وین الی ولادقفقاز مسافت
بود شش ساعت از اوقات و مدت توقف در استاسیونها وغیره فرض میکنیم نود ساعت
دیگر علی الاتصال در حرکت بودیم و هر ساعتی هفت فرسنگ راه طی میکردیم که از وین تا ولاد
قفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
چند شبانه روز خیلی زحمت داد بخصوص دود زغال سنگ که سینه ها را اذیت و دست و روها
سیاه کرد و در خوابیدن شب هم خیلی زحمت دارد روی هم کت کوچک که درست انسان نمیتواند
جابجا بشود اما الحمد لله تعالی من در کمال استراحت میخوابیدم و بسیار خوش میگذشت و بازاینها
ترن روسها از سایر ترنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما تماشای صحراها و آبادیها
و گلها و چمنها و ایلخیهای اسب و مادیان و گله های گوسفند و گاو و خوک و قاز و مرغابی و مردم
مختلف الخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دلچسب بود که انسان نمیخواست
هیچ کاری بکند مگر متصل سر از پنجره کالسکه بیرون کرده تماشا و تفرج کند اول بهار که ازین صحراها بطرف
مسکو و پطربورغ میرفتیم هنوز درست از صحراها علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
گل صحراها تا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در هر دو قدم میتوان صد قسم و رنگ گل چید
علف و گل در بعضی جاها آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود و اغلب صحراها مالامال از گل بنفش رنگ سفید بود و
همچنین گلهای زرد و سرخ و بنفش و آبی در بسیاری از صحراها بخصوص در نزدیکی ولادقفقاز خیمههای

زرد

زرد رنگ کاهی اینقدر بود که چشم خیره میشد دیگر چمنی گلی بسیار خوش رنگ برنگ شکوفه هلو و بهمان اندازه هم
زیاد بود خلاصه از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ
کرده و همه در استاسیون آمده بودند بسیار تأسف خوردیم که چرا روز نبود که اهل شهر را ببینیم و گردش کنیم
روز دیگر بشهر کورسک رسیدیم از دور خیلی شهر قشنگی بنظر آمد در روی دو تپه بزرگ واقع است
درّه مابین دو تپه هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیساهای بزرگ خوب و باغات و جنگل و سبزه
توی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم باستاسیون حاکم قلعی شهر غایب بود نایب الحکومه که جوان
معقولی بود با حاکم نظامی و صاحبمنصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشائی زیادی
در استاسیون حاضر بودند پیاده شده الی آخر صف نظام رفته احوالپرسیدیم بورا کشیدند بعد درشکه
حاضر کردند سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو ما نشست رفتیم بگردش و تماشای
شهر اسم نایب الحکومه کراسنو پولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد چندان بزرگ نیست
آبش هم لجن آلبست از پل آن گذشتیم قدری سر بالا رفته تا بدروازه رسیدیم از کوچه وسط شهر راندیم
سنگ فرشهای کوچه بسیار درشت و ناهموار بود درشکه را تکان بدی میداد اغلب اهل شهر برای
تماشا باستاسیون راه آهن رفته بودند شهر خلوت بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش
کردیم باغ کوچکی است و شهر چندان بزرگ نیست باید تخمیناً سی و پنجهزار نفر جمعیت داشته باشد
اوّل خیار تازه و آلو بالو و غیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم براه آهن میرزا عبدالو
مستوفی گیلانی که فسخ عزیمت مکه کرده بایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و مسیو ملیبنه
دندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بناهای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این
ترن پیاده شدند که از راه دیگر به سارتیسین و حاجی ترخان رفته بایران بروند خلاصه راندیم
تا رسیدیم باستاسیون ماریتوا ایستادیم حکیم الممالک را که از وینه با بارهای دولتی و غیره پیشتر فرستاده
بودیم بولادقفقاز برود و از سرحد روس تلگراف شد که از آن راه نرفته و برود به سارتیسین و حاجی
ترخان و بیاید به پطروفسکی و بکشتی ما ملحق شود او را اینجا دیدیم بعضی فرمایشات شد و حکیم الممالک با میرزا

Kiew * Krasnopolsky * Jaritzine * Petrovsky

احمدخان قونسول حاجی ترخان که در این سفر همه جا همراه سپهسالار اعظم بود رفتند یعنی قرار شد که بعضی با ما
باشند که در کورسک گذاشته شده بود حکیم باشی هم آنجا رفته و آنها را هم برداشته با دندان ساز و میرزا عبدالوهاب
و غیره بروند بحاجی ترخان خلاصه بعد از نیم ساعتی معطلی باز راندیم یکساعت از شب گذشته بشهر خرکوف
رسیدیم حاکم شهر و کل صاحب منصبان و فوج و موزیک و زن و مرد در استاسیون حاضر بودند رفتیم پائین از
جلو صف نظام گذشته احوال پرسی کردیم هورا کشیدند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهر اگر چه
چراغ گاز خیلی در شهر میسوخت اما تاریک و سرد بود و باران هم میبارید زود برگشتیم براه آهن خواستیم
حرکت کنیم گفتند سپهسالار اعظم و امین السلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر گم کرده بودند
خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند سوار شده راندیم شب را در راه آهن گذشت و صبح را
باز تماشا کنان میراندیم تمام صحرا سبزه و گل و حاصل خرم بود تا رسیدیم بکنار دریای ازوف بشهر
تغان روغ یکساعت و نیم از ظهر گذشته بود در استاسیون حاکم و صاحب منصبان و فوج نظام و غیره
بهمان قاعده های سابق ایستاده بودند پیاده شده احوال پرسی کردیم و بعد سوار درشکه شده رفتیم
بشهر سپهسالار اعظم و غیره در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکساندر اول در آن
خانه وفات کرده بود همان صندلیها و همان میزها و اسباب اطاق بهمان وضع که در آن وقت بوده است
نگاهداشته و بهیچوجه تغییری نداده اند و چون الکساندر بسیار مقدس بوده است در جمیع اسفار و جنگها
اسباب و ملزومات عبادت او را که در معابد و کلیسا با رسم است مهیا میکنند از قبیل صورت
حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال
میکرده است آنها را هم در یکطرف اطاق چیده اند و در محلی که همانجا فوت شده است روی فرش
از آهن محجری کشیده از سایر جاهای اطاق مفروز کرده اند که یکطرفش پشت اسباب عبادت و یکطرف
دیگر بیرون بود که دیده بشود و شمعدان بزرگ با شمعهای کلفت و انجیل و غیره در آنجا بود و این
مکانها در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم میشمارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکساندر
گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و با ناپلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگها

زیاد

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپ متحداً داخل پاریس شده است مرد بوده مقدس و خدا
ترس و بعد از اتمام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خستگی باین شهر آمده انزوا اختیار کرده عبادت
میکرد تا همین جا ناخوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
مثل خوابگاه امپراطریس زنش وغیره که بهمان حال تنها مانده است بعد آمدیم بیرون شهر محل مرتفعی است
که از اینجا دریای ازوف پیدا بود اما آبش بواسطهٔ کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ
سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنهٔ تنگهٔ کرچ که قلعهٔ محکمی بوده است گذشته داخل این
دریا شده شهر طغانروغ را بومبارد کرده یعنی خمپاره زده خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندان بزرگ
نیست وضع کوچه و دکاکین وغیره شبیه بسایر شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بممالک خارجه میشود و تجارت عمده ایست
این همه غله که در روسیه میکارند خیلی زیاده از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
شهر و شهر رستو حمل بدریای سیاه کرده بسایر ممالک اروپا وغیره میبرند شهر رستو هم در کنار رود
دن واقع است که بهمین دریای ازوف میریزد و از این شهر دهنهٔ رودخانهٔ دون که بدریا میریزد
با دوربین پیدا است اما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصلهٔ این شهر با رستوف
بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آمدیم براه آهن سوار شده راندیم تا مسافت زیادی راه از
نزدیکی دریا بود این دریای ازوف اگرچه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقه
خود یک دریاچهٔ علیحده ایست در قلعه و بندر کرچ یک تنگهٔ بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل
این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو این شهر در کنار رودخانهٔ دون واقع است و حکومت
علیحده ایست حاکم شهر و سایر صاحب‌منصبان وغیره حاضر بودند یکفوج توپخانه هم صف کشیده بود
الی آخر صف رفتیم موزیک زدند باطاقهای امپراطور که در نزدیک استاسیون است رفته قدری
نشسته و باز آمدیم بکار سوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد جمعیت زیادی هم از زن
و مرد بود بعد راندیم قدری که رفتیم از پل بزرگ آهنی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیهای

Sebastopol Taganrog Rostov Don

بادی بخاری که حمل غله بحاج میکند خیلی زده خانه ایستاده بود قدری که دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
مسندی واقع است پیدا شد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی وضع پر کثرت پرجا نواریست و خیلی خوب
و خوش منظر از دور بنظر میآید قدری که رفتیم زمینها باتلاق و مرداب است و کمپانی راه آهن در اینجا
خیلی زحمت و خرج کرده است تا راه آهن ساخته شده چقدر با خاک خشک باید دستی بیاورند در
این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آن از سنگ فرش و روی سنگ فرش ریل گذاشت
باز هم الآن عمله زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند والا بسیار خطرناک راهیست از یک
مردابی که میگذرد از هزار ذرع طول داشت یک پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند که این همه کالسکه
بخار و ترن ما از روی آن میگذشت خیلی احتیاط داشت الحمدلله که بخطر گذشتیم دو فرسنگی که راندیم
راه خوب و محکم شد خلاصه همه جا طی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولادقفقاز
شدیم در استاسیون آخر که از اینجا بولادقفقاز میرسد ایستادیم گفتند پسر بهمن میرزا میخواهد بحضور بیاید
احضار شد اسمش محمدعلی میرزا و جوان بسیار خوب معقولیست لباس رسمی صاحب منصبی روس پوشیده
بود در جنگ عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی هم برداشته است
میگفت چندی حاکم حسن قلعه عثمانلو بودم جنرال باز و روله حاکم استوارپل با سایرین نایبش و غیره
بحضور آمدند این حاکم هر دو پایش از چوب است یک عصائی در دست دارد راه میرود وقتی
این جنرال سرهنگ بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسرکشی رفته بود در مراجعت
این جنرال با بعضی صاحب منصبان دیگر سر راه ایستاده بودند اسبهای کالسکه جانشین رم کرده بچهار
نفر صاحب منصب خورده همه را بزمین میاندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این با پایش زیر عرادة
مانده خورد شده هر دو پا را بریدند صحت یافت و الحال در کمال صحت و جوان با بنیه ایست و حاکم
استوارپل و داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولادقفقاز توقف شد حمام هم رفتیم حمامی
کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چاپاری که از کنار ارس سوار شده الی ولادقفقاز آمده بودیم
باز آورده بودند سوار شدیم ولی گفتیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاورند شب بعد از شام رفتیم بباغ

عمومی شهر که باغ وسیعی است اهل شهر چراغان کرده بودند و بال داده بودند سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین با و صاحبمنصبان
روس همه حضور داشتند جمعیت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها و غیره که در اینجا کسب و تجارت می‌کنند
بودند و اطاق تالاری شبیه بکلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند
نشستیم تالار از صاحبمنصبان و زنهای معتبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک معلم مرد که کتابچه
هم میزد در مجلس خواندند و بعد همه از زن و مرد رقص کاملی کردند بعد از آنها ما آمدیم منزل این هر دو شب
کل شهر را چراغان کرده و همه جا را با بیرقهای الوان زینت داده بودند) در مملکت روسیه کل اقتاً
کردن همه جا خیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه رعیتها بخصوص زنها
متصل شکسته میخورند اسم این گل در فرانسه تورنسل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز ساعت
قبل از ظهر حرکت شد همه صاحبمنصبان و مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم قزاق
مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قزاقهای دیگر پیش و پس و پهلوی کالسکه را گرفته‌اند در
هر چاپارخانه که اسبها عوض میشد دسته سوارهای قزاق هم عوض میشدند این قزاقها همه از قزاقهای
ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قزاق و طایفه چچن با هم مخلوطاً
سکنی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر ولادقفقاز و مقر حکومت جانشین قفقاز است
بیست هزار سوار قزاق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند
و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذهب و از زمره اسلامند قدری شرارت و رشادت
و خودسری هم دارند برای اینکه تنها نباشند دولت قزاقها را آورده در دهات و این نواحی
با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و هرزگی کنند با وجود این در همین جنگ
آخر با عثمانلو بعد از شوریدن بعضی از طوایف چرکس و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنای
شرارت و هرزگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنگ دولت
روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی بنیه و خیلی احمق و مثل بهائم و
حیوانات هستند شبیه بقزاق است بلکه اصل لباس لکزی و چرکسی همین است و قزاقها اخذ و اقتباس

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی هیکل و درشت استخوان هستند زنانشان اغلب لباس قرمزی میپوشند
وضع لباسشان بعینه مثل لباس زنهای ترکمان است خودشان هم کمال شباهت صوری و معنوی بترکمانیه دارند
و اصل این طایفه از طوایف مغول چنگیزخانی هستند که بعد از قتل و غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز
باین سرزمین و حدود روسیه آمده سکنی گرفته اند چون این صحرا پر علف و مرتع خوبیست و برای
چرای مال و نگاهداری گله و پرورش مادیان و ایلخی بهترین جاهای دنیاست اینست که الی حال در این
حدود زیست کرده اند در ایالت ترک باید یکصد و بیست هزار نفر از طایفه چچن باشد اما قزاق
هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و بر حسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قزاق سوار و نوکر میگیرد و از چچن نمیگیرد
و قزاق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری به چچن ها تفوق دارند
اما از چچن ها هم در وقت ضرورت نوکر چریک میگیرند قزاقها در دهاتیکه سکنی دارند زراعت
میکنند و مالیات هیچ چیز بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سواری است اسب و لباس
و قمه و زین و یراق و طپانچه هم بپای خودشان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد
و در سفر با جیره هم میدهند زنهای قزاقها هم بعضیها صورتا شبیه بترکمان هستند اما لباسشان بطرز
روس و ارامنه است در میان زن و مرد قزاق و چچن لباسهای الوان از قبیل سرخ و زرد و غیره
بسیار مرغوبست قزاق و چچن خیلی معتقد بریش هستند و اغلب ریشهای بلند بزرگ دارند اما
رنگ ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه راندیم دیشب خیلی باران آمده بود در زمینها گل و
بی گرد و خاک بود در راه امروز الی منزل که اسمش گروزنوای است صد و چهار ورس روسی است
که تقریبا چهارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که راندیم صحرای صاف باصفائی بود مثل بهشت
که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده بود بعد کم کم دره و ماهور ها نزدیک بهم شد تا
برودخانه کوچکی رسیدیم که اسمش سونجا است از پل عبور کرده بعد به ناصرکورت که سکنه اینجا طایفه
انقوش هستند رسیدیم که از همین ده به قزاق و چچن می نشینند الی آخر ایالت ترک انقوش هم مثل چچن

زمین

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن گل و سبزه و طراوت و صفائیکه در اراضی سابق بود افتاد یعنی الی گردنه‌ای
صحرا سبز و خرم است اما مخلوط بخار شتر و سایر بوته‌ها و علفهای هرزه دست راست همه جا رودخانه
سونجا از دور میگذرد و آنطرف رودخانه صحرائیست یکسره جنگل اما نه بلند بعد از آن الی دو فرسنگ
میرسد به تپه‌های بزرگ شبیه بکوه که باز همه جنگل است و عقب این تپه‌ها بمسافت زیادی کوه
بزرگ بلند قفقاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله‌های
این کوه مه و ابر است که مرئی نمیشود و این رودخانه که از دست راست میگذرد داخل رود کر
شده بدریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجاده داشت دیده نمیشد خلاصه نهار را در دیه
سلیراوزکا که دیه قزاق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دهات وضع
غریبی است دیوار باغها همه از چپرهای بلند چوبیست کوچها طولانی و مستقیم و عریض اما خانه‌ها آباد
تک تک و دور از هم است این دیه دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده مهیا کرده بود
از صاحبمنصبان هزاران و مرد و زن قزاق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار اهل دیه ساز زدند
و آواز خواندند و قدری رقص لکزی کردند سازشان شاخ گاوی بود سوراخها کرده صدای سورنای
خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آنرا میزد سایرین دست
میزدند یکنفر پسر با یک دختر هم میرقصیدند آن پسر یک دستش قمه برهنه و دست دیگر طپانچه داشت
قمه را نزدیک به پیش و طپانچه را نزدیک بعقب دختر گذاشته میرقصیدند خلاصه سوار شده
رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزنای شدیم که منزل شب است اردوی ای
سالدات روس با صاحبمنصبان زیادی اینجا بود جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و قزاق
و چچن و غیره بودند زنهای صاحب منصبان روس شبیه بزنهای فرنگستان بودند پیاده شده از صف
نظام گذشتیم این فوج موسوم بفوج الکسی پسر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک زدند
سالداتهای اردو نان آمده راپورت دادند و با این عبارات بزبان روس شپنیک زده
تکلم کردند داشته شاخسکوید لی جتیو وفنوساستاییت بلاغوبالوچیو یعنی اعلیحضرت پادشاه

Ordonnance

شما همه جنس بجای خود مستقیم است خلاصه آمدیم با طاق عمارت این عمارت را امیر شال یارمالوف ساخته است
عمارت خوبیست منظر با باغ دارد اما آنقدر جمعیت زن و مرد در باغ و پای منظر برای تماشا جمع
شده بودند که نمیشد پنجره را باز کرد همه همراهان در این عمارت منزل کردند شب را در باغ موزیکان
زدند و سالداتها انواع و اقسام رقص و خوانندگیها کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصبه ایست بزرگ
و در حقیقت محل اردوی قشون است همیشه برای نظم صفحات داغستان و طایفه چچن و غیره در اینجا
قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا را سردار یرملوف کرده و حالا
کم کم تجارتگاه هم شده است جمعیتش سوای قشون هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
بد و سیب ترش دارد زراعت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد نموده نان میکنند
از ولادقفقاز مسافت سه فرسنگ اول بدهٔ ناصرکورت میرسد که سکنه آنجا طایفه انقوش
هستند که تیره از طایفه چچن است بعد از این ده برووسکی که قزاق نشین است پس از آن ناظران
که سکنه اش ایضاً قزاق است قلعه کوچکی در ساحل رود سونجا روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلو سا
لدات است قزاق و خانه های چوبی بلند که با نردبان باید بالا رفت در غالب راهها ساخته اند که همیشه
یکنفر قراول آنجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن ده یلیف و قزاق نشین است بعد قره
بلاغ ایضاً قزاق نشین است پس از آن نیس گاپا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه
اش قزاق بعد اسلیزاوورگا یا قزاق نشین بعد میخائی لوص گاپا قزاق نشین است بعد سامشکی
بعد شامایورت بعد داغانیورت بعد الخان یورت بعد گروزنوای که منزل بود و در سنه ۱۸۱۹
عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چهارده فرسنگ راه آمده ایم   یکشنبه پنجم
رجب در ساعت ده قبل از ظهر از گروزنوای حرکت شد دو فوج تمام سر راه ایستاده سلام
داده هورا کشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیروز مملو از علف هرزه و خار زیاد و گل خطمی
زرد و قرمز و سایر گلها مخلوط بهم است بعضی جا یکسره خار بود بعضی دیگر مخلوط بگل و جنگل کم

دره

وبوته زرشک وغیره دست راست مسافت یکفرسنگ تپه ها بود که جنگل داشت اما انبوه نبود
ولپشت تپه ها بفاصله دو سه فرسنگ منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم بمسافت
دو سه فرسنگی تپه وماهور بود تا به اوماخان یورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی وچاپارخانه
که اسب عوض شد باین ده رسیدیم از رودخانه ارقون عبور کردیم که پل چوب آهنی وآب زیاد گل آلود
بدی داشت اینجا ها کلیه طایفه چچن می نشینند دیگر قزاق مسکن ندارد سربازخانه ومحکمه از دولت
دراینجاست که همیشه یکفوج سالدات وقزاق ساخلو هستند در چادریکه برای ما میان آبادی زده
واسباب میز ونهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود جمعیت زیادی هم از هر طایفه
وطبقه از روس وقزاق وچچن ولکزی وغیره جمع بودند زنها ودخترهای طایفه چچن اغلب یکپارچه
بزرگ سیاه رنگی درسر داشتند قبا وشلوارشان بارامنه شبیه بود خودرا باسباب وآلات نقره
زیاد زینت کرده بودند لباس این زنها بچند طایفه شبیه است هندی گبر ترکمان زنها پسرها
ومردها حاضر ساز ورقص بودند فوراً ابنای رقص وآواز را گذاشته یکدسته زن ومرد چچن دسته دیگر
قزاق میرقصیدند ومیخواندند خیلی تماشا داشت هیچ چچنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال
گرفته تا مردهای پیر چچنی چو پاها همیشه یک قمه در کمر ویک طپانچه بلند چخماقی به پشت شال زده
وده تیر با به دو طرف در قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم
بمنزل که خاصه یورت میگویند از انجا که نهار خوردیم به بعد هیئت صحرا ووضع کوهها تغییر کرده
تپه وماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا هر جا چشم کار میکرد صحرائی بود صاف
ومسطح بدون تپه وکوه لیکن پرعلف وگل وخار وتکنک بوته زرشک وبوته درختهای جنگلی بود
که نشان ازین میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده وبریده اند که حالا از ریشه سبز شده است دست
راست بفاصله دو میدان تپه های پست که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که تپه ها را
از برگ سبز پوشانیده است وپشت این تپه ها بمسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
قفقاز است والی منزل بهمین طور بود مگر اینکه قدری که راندیم طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل انبوه

کونا داشت هیچ حیوان و پرنده در این صحرا با بجز قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدم همین طور بهر دهنه و آبادی که میرسیدیم خواه اسب چاپاری عوض شود یا نشود جماعت چچن و غیره از زن و مرد سر راه ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده احوال پرسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحرا بنای رقص و ساز و میگذاشتند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مساکن چچنها بهر رود خانه و آبهایشان بسیار عمق انگیر و دلگیر است همه بیک وضع و یک طور و حالت هیچ جا از صحرا و آبادی مفرح نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه یورت شدیم پرنس دالقوروکی اجودان امپراطور که حکمران داغستان صاحب منصب کل این صفحات است با همه صاحب منصبان و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صف فوج رفته احوال پرسی کردیم این فوج باسم مرشال باریاتینسکی است مشق کرده از جلو گذشتند طوایف مختلفه غریبه هم خیلی بودند از چچن که رعیت این نواحی هستند و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قزاقها و روسهائیکه از اهل قشون و نظام هستند با زنهایشان اینجا متوقف و ساخلو اند و تجار ایرانی شیعه از اهل قزلر که شهریست در هشت فرسنگی اینجا و در کنار رود ترک واقعست که برای آمدن بحضور ما یکنفر آخوند با اینجا آمده بودند اهالی این شهر تماماً شیعی مذهب هستند خلاصه هوای اینجا خیلی گرم بود موزیکان زدند باز سالداتها رقص کرده آواز خواندند این پرنس دالقوروکی برادرزاده دالقوروکی وزیر مختار روس است که در عهد شاه مرحوم و مدتی هم در سلطنت ما مقیم دربار طهران بود) دهات عرض راه امروز اول وستارد کوروی که هنگام عبور از رود ارقون دیده شد روسها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالداتست بعد از آن بفاصله یکفرسنگ رود خانه چوکا بود که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس از آن بده اوماخان یورت رسیدیم رود خانه کدرمار نزدیک آن میگذرد و بعد دیرایتی سوکه آبش بد و گو کردیست و همان آبرا مجبوراً مردم باید بخورند بعد از آن بقاضی یورت از طوایفی که اینجا ساکنی داده اند بیشتر چچن‌ها مثل نوبردی و موش کلدی و از اینجا به کرزل و بعد از آن از رود

ارس

Prince Dolgorouky Commandant Akhulune

آق سو عبور شد کالسکه را با آب زدند آبش بدرنگ و گل آلود بود از آق سو با نطرف تپه کوه میک
که جزء چچن است می‌نشینند بعد از رود دیمان سو عبور شد که واقعاً آبش بسیار بد است بعد از ره یارق
سو که آب زیاد و بدرنگ بدی داشت و باز کالسکه را با آب زدند پس از آن خاصه یورت که
منزل است شدیم) چچن‌ها سورنا و دبل را مثل طوایف اکراد ساوج بلاغ مکری و چهار دولی وغیره
میزنند) از خاصه یورت باید به بندر پطروفسکی رفت صبح زود برخاسته سوار کالسکه شده راندیم
صحرا قدری خشک و گرم است دست راست بفاصله کمی منتهی به تپه میشود و دست چپ جلگه است
راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه گذشتیم که اینجا سرحد مملکت ترک است
با داغستان و رودخانه آب زیادی داشت آنطرف رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه
سالدات و سوار در اینجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری عبور شد اینجا دست بکوههای
سخت و دره‌های پر درخت مهیب داغستان منتهی میشود اینجا باهم قلعه و ساخلو از دولت
روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر ارس آب داشت و جسر
طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم بآبادی چیریورت اینجا آبادی و عمارات خوب
و سربازخانه‌ها و قراولخانه با افواج و سواره و صاحب‌منصبان زیاد و ساخلو دارند کینیاز ملیکوف
اصلش گرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحب‌منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند افواج صف کشیده
ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از جلو قشون گذشته وارد عمارتی که نهار حاضر کرده بودند شدیم
این کینیاز ملیکوف بیست و دو سال قبل از این وقتیکه مارشال باریاتینسکی جانشین قفقاز بود
بایلچی گری مأمور طهران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه نهار خورده سوار شده راندیم این آبادی
چیریورت در حقیقت همه از قشون و ساخلوخانه‌ها و عمارات مال صاحب‌منصبان وغیره است
از اهل داغستان هم چند خانواری آورده و نشانده اند از زنهای صاحب‌منصبان که مثل خانمهای
فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض راه و اینجا دیدیم
بالنسبه بطایفه چچن‌ها وغیره قدری مفلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چیریورت تا پطروفسکی دیگر

دیگر آبادی نیست گذشته چاپارخانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه های بلند پست
که جنگل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این تپه ها کوههای بزرگ
داغستان وغیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدریا میشود همه جا صاف و مسطح و بعضی جا ها زراعت
و باقی علف وغیره است اما بسیار صحرای مهیب دلگیریست آب بسیار کم دارد گاهی یک نهر
دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصحرا آورده اند آنهم آبش لجن و گل آلود و بد امروز در هر
چاپارخانه سواره زیادی از قزاق حاضر بودند که نوبه بعوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکها از جا
از سواره بود و گاهی هم در صحرا مشق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یکدفعه از دست چپ
صحرا دیدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم این ابر متحرک است قدریکه بلند شد
درست ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی ملخ است الحمدلله که این همه ملخ نزدیک ما نیامده به
حاصل زرعی که پایین تر از ما بود ریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای
سر ما گذشتند ما هم تند راندیم از آن محل گذشتیم قدرت خداوند را از اینجا میتوان فهمید که این
همه ملخ یعنی چه کجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین ملخها در آنی شهری را
میخورند و تمام می کنند که احدی با هیچ حربه چاره نمیتوانند بکنند خیلی هم ملخ بزرگ درشت و چیزی
غریب بودند الحمدلله بخیر گذشت و روی کالسکه ما نریختند همین طور راندیم تا دو ساعت
بغروب مانده به بندر پطروفسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرای
پر علف خوبی دارد بلدرچین زیادی داشت خود آبادی پطروفسکی هم در روی تپه و کنار دریا
واقع است روسها در آبادی اینجا خیلی زحمت کشیده اند اول آبادی قدری دورتر از این جا
و اسمش ترخاست بوده است بندر جلو دریا را با سنگ و آهک و سنگهای بزرگ بقدر سیصد
هزار تومان مخارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل بشود از دریا گذاشته
برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر بیندازند عمارت حاکم نشین که خود کینیاز ملیکوف
در کنار دریا ساخته است برای ما زینت کرده شهر را چراغان و آیین بسته اند از بیرق و مشعل وغیره

دار

Regliaroff: Alexandre Césarévitch Mercure

واز هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی داغستانی قزاق گرجی عثمانی وغیره پیاده شده از
جلو صف نظام گذشته وارد عمارت شدیم بیگلروف و ناظم خلوت و این حضور که با بار باز
با یکروز جلو تر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار با را یک روز
پیش از ما آورده داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شد ند کشتی ما که باید سوار شویم اسمش الکسندر میزار
یوویچ باسم ولیعهد روس و مال کمپانی مزکور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار دریا
عجله داشتم که زود بکشتی برویم واز انطرف کیستیار ملیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان کرده
بود بعد از یکساعت توقف در عمارت رفتیم بکشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدریا رفتیم کیستیار ملیکوف
و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه سراشیب بود با کالسکه همه جا رفتیم تا دم پل چوبی بلندی که
روی آب تا کشتی بسته بودند آنجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتیم چون نمیدانستند که معجلاً میخواهیم
برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند سپهسالار
اعظم و سایرین باز بعمارت رفته شامیکه کیستیار ملیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
کیستیار ملیکوف را احضار کرده اظهار کمال رضامندی خود را از زحمات و خدمات او کردیم
وحقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار وغیره ذره
کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کمی عمق خروج از این
حوض و بندر که مثل یک رودخانه ایست در شب مشکل بود بسیار با تانی براه افتادیم یکساعت
طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا لنگر کرده راندیم هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا
هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری اسامی و احوالات عرض راه را امروز
مینویسیم و بابت عرض راه از خاصه یورت الی پطروفسکی از اینقرار است اول میچیک دویم
انگل اغول سیم قادر یورت بعد گیرزیل بعد خاما یورت قریه باق سای دست چپ هزار و
دویست خانوار مسلمان و داغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست در دامنه کوه
بلیت لی آغول و قالاتیا پیدا است اول رودخانه که عبور شد باق سای است که سرحد چچن با

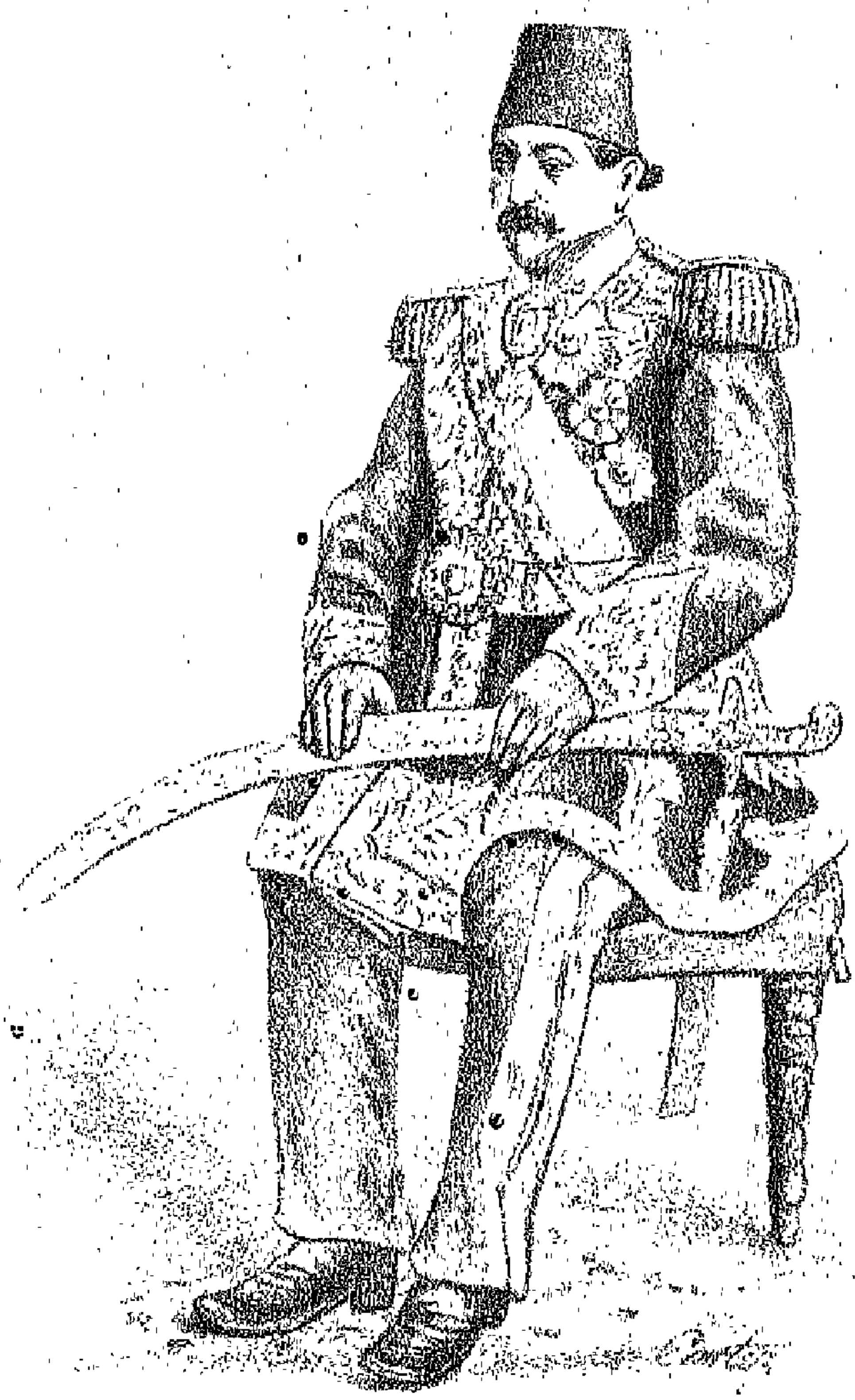
با داغستانست بعد یارخ از این رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها
ترکی جغتائیست و صنعتشان اینست که زنها شال برک داغستانی میبافند و مردها آهنگری و اسلحه
سازی میکنند از نهر قسیم رسیدیم بچاپارخانه چاپ چاق از آنجا بقریه قارلایورت که در کنار رود
خانه آق داش واقع و هم اینجا سرحد چچنها و ترکیست با داغستان و روسها هم در اینجا قلعه دارند بعد
از رودخانه قوی سوی که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چریورت که نهار خوردیم رسیدیم
از چریورت بچاپارخانه شامخال و کرمانی در کنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است
بعد به پطروفسکی بنای پطروفسکی و آبادی اینجا از سنه هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی است و حالا دو
هزار نفر جمعیت دارد شهر دربند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما واهمه
طوفان را داشتند جنرال کوشلوف مهماندار و ملویتن و امیرال بزرگ کشتی که مرد ریش سفید محترمیست
با سه نفر معاون و نایب خیلی با وقوف در کشتی بودند عمله جات کشتی بادکوبه هستند یکدسته موزیکانچی
روس هم با تمام بارهای ما و جمیع ملتزمین در این کشتی بودند سوای محقق که در ودینه عرض کرد بار او را
بچاپاری بطهران بفرستیم با و گفتم مثل سفر سابق فرنگستان گویا باز عقب بهانهٔ آن بود که رفت و تلگرافی
در خاصه یورت از او رسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است و احتمال دارد در ماه رمضان
بطهران برسد وقت غروب از ابشاران بادکوبه گذشتیم که تنگه بسیار بدیست اطراف سنگ
و جزیره دارد که خیلی در گذشتن از اینجا احتیاط لازم است الحمدلله تا روشن بود گذشتیم و کشتی حقیقةً
بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است این کشتی را
در انگلیس ساخته و باین دریا آورده اند کنت زالوسکی وزیر مختار اطریش هم که مأمور ایرانست از
ودینه همراه و در کشتی است شب سه شنبه بعد از شام خوابیدم اما بهیچوجه خوابم نمیبرد اولاً بسبب زنجیرها
دور کشتی که متعلق بسکان است و کشتی را با سکان براهنمائی قطب میگردانند بسمت مقصود دور گردانیدن
سکان از زنجیرها بواسطه حرکت صداهای منکری احداث میشود باقسام مختلف مثل صدای مرغ یا
زنگ یا گاو و یا اشخاص زخم خورده ناخوش که بنالند ثانیاً از اول شب دور افق برهم خوردگی پیدا

کرده بادی می‌آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی هوا میبود هر قدر غلطیدم خوابم
نبرد گاهی از پنجره نگاه بدریا میکردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگ پیدا شده باز
بخیال میافتادم میخوابیدم کم کم کشتی بنای حرکت و تکان را گذاشت و ما را مغلطانید بالاخره الی
صبح خوابم نبرد برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرشه کشتی عروج کرده دریا را تماشا
کردم آفتاب که برآمد کم کم هوا گذری بآرامی گذاشت و باد مساعد آمد ابرها هم متفرق شدند هوا اعتدالی
پیدا کرده آمدیم پایین یکساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب
بود شکر کردم و نهار خوردیم در بین امیرال پیغام فرستاد که سواحل گیلان پیدا شد بسیار مشعوف
شده آمدم بالای عرشه کشتی با دوربین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج انزلی که شش سال
قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنگرگاه بندر انزلی
رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگرچه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه بیست و چهارم است می
دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند کرجیهای انزلی آمدند دور کشتی را گرفتند کشتی بخار
مخصوص ما که در انزلی است قدری دیر رسید چون نمیدانستند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مهدی
قلیخان و امین السلطنه و سلطان حسین میرزا و حکیم طولوزان و چند نفر دیگر بکرجیهای انزلی نشسته
نشسته رفتند بانزلی کرجیها را آب دریا خیلی بالا برده پایین می‌انداخت بعد از یکربع ساعت
کشتی ما رسید بکشتی بزرگ وصل کرده تخته پل انداختند رفتیم میان کشتی خودمان با همه نوکرها جنرال
گوسلوف جهاندار و میلوتین و امیرال وغیره آمدند بکشتی وداع کرده مرخص شدند کمال التفات
از هر جهت در حق آنها مبذول شد حکیم الممالک در کشتی روسها ماند که بارها را از عقب بفرستد
ما راندیم برای ساحل والحمدلله تعالی بسلامت وارد انزلی شده شکر خدا را بجای
آوردیم (اشخاصی که از طهران وغیره آمده بودند و در اینجا بحضور رسیدند از اینقرار است
علاء الدوله   اللهقلی میرزا ایلخانی حاکم همدان که از همدان آمده بود   حاجی خازن الملک
معیر الممالک   ساری اصلان   امین خلوت   قوللر آقاسی باشی   فراش باشی

غلام حسین خان پیشخدمت   نایب ناظر   میرزا زکی ضیاء الملک حاکم گیلان   محمد
ابراهیم خان برادر فرخ خان   حسین قلی خان سرتیپ   میرشکار با اتباع   محمد حسن خان
پیشخدمت   مسرور میرزا پیشخدمت   میرزا عبدالله خان نوری پیشخدمت   میرزا
احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدوله   فضل الله خان شاطرباشی   مشکور میرزا
جبار خان   اسحق خان پیشخدمت   علی نقی خان پیش خدمت   غلام حسین خان اشرفی
شیخ الاطبا   آقا حسین علی آبدار   حاجی قاسم   باقرخان سرهنگ   موزیکان چهار
از فوج ششم تبریز دویست نفر خلاصه روز چهارشنبه بیست و سوم رجب بود که وارد انزلی شدیم
دو شب در انزلی توقف کرده جمعه بیست و پنجم به شهر رشت آمدیم دو شب هم در رشت اتراق
کرده یکشنبه بیست و هفتم بسمت دارالخلافه حرکت کردیم منزل بمنزل آمده روز جمعه ششم شهر
شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دارالخلافه طهران شدیم نایب السلطنه و سایر وزراء
و نوکرها هم که در طهران بودند در قزوین و کرج
و کن تا ورود به طهران متدرجاً آمده
بحضور رسیدند با رسایل

سنه ۱۲۹۵

هجری



ZELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIRZA.

هو الله تعالی شانه

الحمد لمحمود ظهرت آثار قدرته فی جمیع الموجودات و رشحت سموات افضاله علی کل الممکنات
روزنامه حمد معرا و مبرا از شوائب نقص و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجودات
را از کتم عدم من غیر استحقاق بساحت وجه جلوه ظهور و بروز داده است و شکر نامعدود
سزاوار معبودیست که ممکنات را بخلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و ثناء لا
تحصی مستحق مهیمنی است که سرسلسلهٔ موجودات در عرفان ذات مقدسش اعتراف بعجز نموده است
چه بدایع آثار صنع و قدرتش جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره و درود معدود بر اول
موجودی که لولاه ما خلقت الارض و السموات و لم یعبد خالق الموجودات و لم یظهر شیئ من
الممکنات اگر نه واسطه فیض آفرینش بود نمی بود محل امهات را آبا هادی کل و نماینده
سبل محمد آنکه چو نامش بر آوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات دوتا صلوات الله
علیه و آله و صلوات بیکران بر آل او اولاد و احفادش باد که مشاعل هدایت و مصابیح
مضیئه ولایتند و تمسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رستگاری اهل بیتی کمثل
سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها ضل و غوی فاجعلنا یا الهی فی زمرهٔ احبائهم و اولیائهم
یا اله العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت اله و نعت خاتم انبیا و آل طاهرین حفظا لاداء شکر
اظلاله الممدوده و شکرا علی بیان مظاهر قدرته و سلطنته
مخفی نماناد که کلام الملوک ملوک الکلام آثار مظاهر سلطنتش
در هر زمان بدیع و مستلذ و بکلمات عینه در جمیع اوقات ممدوح لهذا این عبد قاصر

میرزا محمد شیرازی المفتخر بملک الکتاب با قلت بضاعه و عدم استطاعه لازم دانسته که نسخهٔ مبارکهٔ مسافرت فرنگستان در کرّهٔ ثانیه اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت اقدس همایون شهریار کشورستان شهنشاه گیتی بخش ممالک ایران ابو المظفر ناصر الدّین شاه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیهٔ طبع آراسته و پیراسته اگرچه مطبع را از طبع این کتاب مستطاب محلّی و مزیّن داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطرز انیق و خط رشیق نستعلیق به تصحیح وافی و تنقیح کافی مطبوع گردد خالیاً عن التحریف و التغییر و تصاویر و عکوس مبارکه از دار السلطنه لندن طلبیده که مزیّن اوراق گردد لله الحمد در این وقت بتایید قادر ذو الجلال و بقرّ اقبال و یمن اجلال جناب جلالت مآب عظمت و حشمت نصاب فتوّت و ابهت انتساب قواماً للعزّ و الاقبال و نظاماً للشوکت و الاجلال الاجلّ الافخم خدایگان حشم سرکار نواب مستطاب سپهسالار اعظم مختار الملک وزیر خطهٔ دکهن ادام الله ظلّه العالی در بندر معموره بمبئی طبع را بآن زیور بخشیده و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار از حضور پر نور فیض گنجور رش نموده که موجب حصول امانی و آمال گردد امید که ظلّ عاطفتش ممدود باد

بتاریخ بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ هجری مطابق
بیست و دوم فبروری سنه ۱۸۸۹ عیسوی در دار الحکومت بمبئی
بید اقل الکتاب میرزا محمد علا شیرازی الشهیر بکشکول

تحریر یافت ۱۲

۱۲

هر کس از صاحبان عظام کرام طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشد در بمبئی در محلهٔ عمرکاری مکان نمبر ۱۲۸ ارزو بابی طلب فرمایند



SIR SALAR JUNG.

ف ۹۱۲

۳۴۱۲

ن ۱۱ و
ن ۲

[illegible]

Date	No.	Date	No.
	663		